

المرغوب والمحظور

در طب

فارسی

شرف الدین بها شیرازی

المرغوب والمحظور

در طب

فارسی

شرف الدین بها شیرازی

در ذکر ادویهٔ که بتریاقیت مضرت زهر هوام دفع کند

فصل سیوم

در ذکر ادویهٔ که بر لسع هوام طلا کنند

باب هشتم

در ذکر انواع و اصناف ماران و اعراض لسع ایشان و
معالجات آنچه قابلیت علاج دارد و این باب مشتملست بر چهار
فصل

فصل اول

در بیان کلام کلی در احوال ماران و تقسیم طبقات
ایشان

فصل دوم

در ذکر طبقهٔ اول از ماران

فصل سیوم

در ذکر طبقهٔ دوم از ماران

فصل چهارم

در ذکر طبقهٔ سیوم از ماران

باب نهم

در نهش و لسع حشرات و اعراض و معالجاتی که بنهش
هر یکی از ایشان مخصوص است و این مشتملست بر چهار فصل

فصل اول

فصل اول

در تدبیر احتراز مضرت هوام والله اعلم

فصل دوم

در ذکر ادویه که سوام و حشرات کند بر سبیل اجمال

فصل سیوم

در ذکر ادویه که قتل و طرد هوام و جمیع حیوانات موذی کند بر سبیل تفصیل والله اعلم

فصل چهارم

در ذکر ادویه که چون بر بدن طلا کنند سوام بدان تقرب نجویند والله اعلم

فصل پنجم

در ذکر ادویه که تناول آن از مضرت زهر هوام ایمن گرداند

باب هفتم

در معالجات لسع هوام و حشرات و دفع مضرت زهرهای ایشان بر طریق کلی و این باب مشتملست بر سه فصل

فصل اول

در بیان تدبیر کلی در معالجات گزیدن هوام والله اعلم

فصل دوم





فصل اول

در نهش کژدم و جز آن والله اعلم

فصل دوم

در نهش رتیلا و عنکبوت

فصل سیوم

در نهش کرباسه و صفدع و حیوانی که بزار پای معروف است

فصل چهارم

در لسع قمله النسر و نمله طایره و زنبور و مگس انگبین

باب دهم

در گزیدن انسان و سباع و وصایای اطبا در امر محذورات و این باب مشتمل است بر شش فصل

فصل اول

در گزیدن انسان

فصل دوم

در گزیدن شیر و پلنگ و یوز و غیر آن از سباع

فصل سیوم

در سبب دیوانه شدن سگ و غیر آن از سباع

فصل چهارم

در اعراضی که از گزیدن سگ دیوانه عارض شود والله اعلم

فصل پنجم

در تدبیر و معالجات سگ دیوانه گزیده

فصل ششم

در بیان وصایای اطبا در امر محذورات و این کتاب
برین باب ختم کرده شد بالخیر انشاء الله تعالی

باب اول

در بیان کلام کلی در جمیع متناولات و این باب
مشتملست بر دوازده فصل

فصل اول در بیان احوال متناولات
با ابدان بدان اسعدک الله فی الدارین که از انواع متنا
ولات هرچه ببدن انسان وارد شود از چهار قسم خالی نیست
و نباشد اولا یکی انکه او از بدن متغیر شود و بعد از ان مغیر
های ابدان گردد و مزاج او را بمزاج خود منتقل گرداند و ان دوای
مطلق باشد چون زنجبیل و طباشیر و غیر آن دوم انکه
در بیان تدبیر انفعال او از حرارت بدنی مغیر بدن گردد و برو
و بدن را امکان تغییر و ابطال فعل او نباشد و صدور

بن



شو اند بود فصل پنجم در معرفت قوانین استخراج
کیفیات اغذیه و ادویه بدانکه قانون استخراج طبایع
اشیا از دو وجه است یکی تجربه و دیگری قیاس و شرایطی
که در تجربه وثوق بدان حاصل آید پنج است اول انکه تجربه
بدن انسان باشد زیرا که حکیم بر کیفیاتی که در اغذیه و ادویه
موجودست بنسبت با بدن انسان معتبرست نه حیوانات
دیگر چنانکه پیش ازین مبین گشت دوم انکه انچه بدان
تجربه کنند از کیفیات عرضی خالی باشد مثل آب گرم مثلا
تا مادام که گرم باشد اثر او تسخین بود و چون کیفیت عرضی
ازو زایل شود بطبع خود که آن برودت است باز گردد
سیوم انکه تجربه بر ابدان معتدله کنند تا چون اثری از
حرارت یا برودت یا غیر آن در او ظاهر گردد بر آن حکم کنند
تا منفعت و مضرت آن مبین گردد و برین تقدیر باید که
مرض سوء المزاج غیر مرکب باشد یعنی بر مزاج یک کیفیت

از کیفیات اربعه غالب بود تا موجب اشتباه نگردد
که اثر منفعت بکدام کیفیت است و باید که قوت او مقابل
قوت مرض باشد چه اثر اضعف در اقوی بدو دی ظاهر
نگردد مگر باکثار یا تکرار و چنین تجربه از طریق احتیاط دور
باشد بس طریق آنست که اول بر مرضی اضعف ازان
تجربه کنند و تجربه باقوی تدرقی نمایند تا اشتباه مرتفع گردد
جهادم انکه استمرار فعل او را رعایت کنند تا فعل عرضی
از ذاتی ممیز گردد زیرا که جون ظهور فعل از چیزی دایمی یا
اکثری باشد لاشک که ان فعل او را ذاتی بود و اگر بر
خلاف این باشد عرضی بود پنجم انکه زمان ظهور فعل
آخر ظاهر گردد محل اشکال و اشتباه بود زیرا که ممکن است
که فعل اول بالذات و فعل ثانی بالعرض باشد بل گاه باشد که
فعل ذاتی خفی و فعل عرضی ظاهر گردد و در تجربه خطا افتد و
صدق قول امام ابقراط که التجربه خطر ظاهر گردد و این اشتباه

بزان



بزان مرتفع گردد که مقرر دانند که جون چیزی از کیفیت عرضی
خالی باشد و فعل اول او ضد فعل آخر نباشد غالبا فعل اولین
او ذاتی و آخرین عرضی باشد و قول افاضل در شرح قول
ابقراط آنست که تجربه بخطر وقتی باشد که از رعایت شرایط
مذکوره و قانون فیها پس خالی باشد و بالجمله باید که در تجربه بجد
اقصی و غایت قصوی احتیاط واجب دانند و از وقوع خطر
برحذر باشند چه حال مامون نیست ازان که انچه بدو تجربه کنند دوا و
سمی باشد و تجربه تجربه گردد بل واجب آنست که مجربات متقدمان
اکتفا کنند و جون از تجربه گزیر نباشد طریق فیها پس را مرعی
دارند و بدانچه او را بوی کریه منکر و طعمی بغایت بشع
باشد تجربه نکنند چه منافی بغایت دلیل ضدیت او با
بدن انسان و بباید دانست که نه آنست که تجربهٔ جمیع اشیا
بقصد حاصل آمده است بل اکثر اتفاقیست و بعد ازان
تجربه محقق گشته و درین معنی سخن نه چند انست که این مختصر
احتمال بیان آن تواند کرد فصل ششم در بیان استخراج

شناسا دلالات بر طریق قیاس بدانکه در استخراج طبایع

طبایع اشیا استدلال بر طریق قیاس از پنج چیز کنند اول
بطو و سرعت استحالت و استدلال ازان چنانست که هرچه
استحالت او بآتش اسهل و اسرع بود گرم باشد و نفوذ
بر استخوان او بدن انسان را وقتی حاصل آید که لطیف الجوهر بود
و بغایت متخلخل نباشد و قبول دق و سحق و بسرعت کند
و هر گاه که ازین نوع دو چیز در تخلخل نباشد و تکاثف مساوی
باشند هر کدام که قبول سخونت زود تر کند گرم تر باشد
و هر کدام که قبول برودت زود تر کند سرد تر باشد و اشیایی
که از شان ایشان آن باشد که بآتش مشتعل شوند قیاس
بعضی از ایشان با بعضی آنست که چون دو چیز در قوام
مساوی باشند هر کدام که زود تر مشتعل شوند قیاس آنست که
گرم تر باشد و اگر در تخلخل و تکاثف مختلف باشند و
اشتعال متخلخل اسرع بود حکم بر زیادتی اسخان او نکنند
چه شاید بود که سبب سرعت اشتعال او تخلخل جوهر او
باشد نه زیادتی حرارت دوم سرعت و بطو

جمودست



جمودست و استدلال ازان چنانست که چون دو چیز
در غلظ و لطافت مساوی باشند هر کدام که در پیدا ها
زود تر منجمد شود برودت درو بیشتر باشد و چون
دران مساوی نباشند حکم بسبب سرعت جمود اغلظ
بر زیادتی برودت او نکنند چه سرعت جمود بسبب
غلظ جوهر ممکن باشد و بالجمله جمود ابرد و اسرع و
اغلظ باشد سیوم طعمست و استدلال ازان بدانکه
چنانست که از طعوم هرچه شور و شیرین و تیز و تلخ
باشد سبب آن مگر جوهری گرم که احداث این
طعام کند نتواند بود الا انکه گاه باشد که از چیزی تلخ
اثر برودت محسوس گردد و شیرین بنسبت با هر یکی
ازین مذکورات باعتدال اقرب باشد و همچنان
انواع او هر یکی بنسبت با دیگری در کثرت و قلت
حرارت مختلف باشند هرچه در حلاوت او حدتی
باشد حرارت درو بیشتر بود و از طعوم آنچه ترشی

وعفص و قابض و تنفه باشد البته سرد بود و دسم
معتدل باشد و زیادتی بیان این معنی ازین کرده آید
انشاء الله تعالی **چهارم** رایحه است و آن چنانست
که حدوث رایحه در اشیا غالبا بسبب جوهری گرم باشد
وخصوصا که بجانب حلاوت مایل بود یا ازو لذعی وحدتی
محسوس گردد و اما آنچه از واحساس حموضتی ولزوجتی کرد
سرد باشد و عطریات جمله گرم باشند مگر آنکه نفس را
ازو تسکینی حاصل آید چون کافور و نیلوفر و بالجمله وجود
بوی دلیل بر لطافت مزاج آن و عدم آن بر کثافت و گاه
باشد که بوی در استدلال مخالف طعم بود چون
گل سرخ مثلا که بوی او دلیل حرارت است و از عفوصت
که دلیل برودت است و از جزوی مایی که آنرا طعم نیست
و آن نیز دلیل بر برودت و اگر چه مثل چنین چیزها را مرکب
القوی گویند ولیکن غالب بر ایشان برودت است و از آنست
که استدلال از محل وثوق نباشد **پنجم** لونست و آن
اضعف استدلالاتست چه ممکن است که چیزی از دو
جوهر مرکب باشد حار و بارد را لونی باشد باشد که بروی

دلالت



دلالت کند و جوهر حار را لونی نباشد و حال آنکه غالب
بروی جوهر حار بود و از فعل او اثر حرارت محسوس
گردد نه برودت ولیکن گاه باشد که در نوع واحد
بقیاس بعضی ازو با بعضی استدلال کنند چنانکه در
شراب و پیاز و بزور و حبوب چه ازین مذکورات
هر کدام که در نوع خود از دیگری سفید تر باشد سرد تر باشد
و آنچه سفیدی درو کمتر باشد برودت درو کمتر بود و بعضی
بر آنند که در نوع حار هر کدام که سفید تر سرد تر و هر کدام که درو
سفیدی کمتر برودت درو کمتر و این زعمی باطلست
و قول اول اوضح و اظهرست چه شراب از انواع حاره
است و از و آنچه سفیدست حرارت درو کمترست
و این برخلاف زعم ایشانست و صحت این معنی
از فعل او ظاهرست و در دلالت کافی والله اعلم
**فصل هفتم** در بیان افعال طعوم تسعه
و وجه حصر ایشان در آن بدانکه افعال طعوم بحسب

جوهر وکیفیت هر یکی از ایشان مختلف کردد چه جوهر حلو جوهری
کثیف ارضیست و در حرارت باعتدال وبنا بران در تسخین
بغایت نیست واو منضج ومرخی واجزاء او محلل اجزای زبان
در اید وسطح او را املس سازد ولدغی که در و باشد تسکین دهد
وبذان سبب او را لذتی حاصل اید وطبیعت او را دوست
دارد وبزودی جذب کند ولیکن معطش ومر کثیفی
ارضیست وحرارت در و بحسب کثرت وقلت حرارت
وبحسب ترکیب او با بعضی طعوم متفاوت باشد چنانکه
بعد ازین مبین کردد وبنا بران غالبا تسخین او تسخینی بغایت
باشد واو مجلی ومقطعست وبذان سبب سطح زبان را بغایت
خشن سازد وغسلی تمام دهد ومالح باانکه جوهر او جوهری
ارضیست در کثافت متوسط است و در حرارت اکرچه زاید
اما بغایت نیست وبذان سبب جلا دهنده است وسحنی
قوی ومخشن زبان نیست و در غسل از مر کمترست واو مانع
عفونتست وحریف لطیفی ناریست و در حرارت بغایتست

ابزان



وبذان سبب محلل ومعفن ومحرق است و در زبان لدغی قوی
حادث کند وحامض لطیفی مائیست وبرودت در انواع
حوامض بحسب قلت وکثرت حموضت متفاوت باشد
چه ترش تر سردتر بود واو ملطف ومقطع است وبذان سبب
در جوهر زبان غایص کرده واورا لدغ کند لدغی بغیر اسخان وکمتر
از لدغ حریف واو سدها را بکشاید ومجاری را پاک کند وصفرا را
تسکین دهد وتولید ریاح کند واعصاب را مضرت رساند
وعفص کثیفی ارضی بارداست واو قابض ومکثف ومخشن
ومصلب است وبذان سبب اجزای زبان را جمع آرد آوردنی
بغایت تا بحدی که وقابض نیز بارد ارضیست وافعال او
مثل افعال عفص است الا انکه در جمیع افعال از و اضعف است
ودسم لطیفی مایی وهواییست واو مرطب وملین ومرخی است
وبذان سبب اجزای زبان را منبسط کند وسطح او را املس
کرداند وطبع را نرم کند وتفه را جوهری متوسط مایی
وارضیست و در حرارت وبرودت معتدل واز وطعمی

محسوس نیست و هرگاه که برودت او ماییت غالب باشد
برودت او غالب گردد و اینجا اعتراضی وارد است و آن
آنست که چون از تفه طعمی محسوس نیست او از جملهٔ طعوم
چون تواند بود و جواب آنست که مراد ما از طعم حالیست که
قوت ذائقه احساس آن کند و بکیفیتی بر آن حکم کند
و اگرچه از تفه طعمی محسوس نیست اما چون حاکم در وجود
طعم و عدم آن در همین حس ذوق است او را از طعوم
گرفتند و بدانکه ذوات الطعوم در حرارت و برودت بعضی
با بعضی متفاوت باشند و بعضی متساوی چنانکه در برودت
قابض و حامض متساوی باشند و عفص در برودت
از ایشان اغلب بود و در حرارت حریف قوی تر باشد
بعد از و مر بعد از و مالح بعد از و حلو و گاه باشد که دو طعم در
یک چیز مجتمع شوند چنانکه حرافت و حلاوت در عسل و حلاوت
و حموضت در میوهای نیم پخته و مرارت و حلاوت در بعضی
ادویه و حال آن در کیفیت بحسب غلبه یکی از آن دو متفاوت

گر



گردد و گاه باشد که یک چیز از دو جوهر مرکب باشد یکی گرم ذی
طعم و دیگری تفه بی طعم و آن مرکب بسبب غلبهٔ جوهر بارد
برد و غور جوهر حار در طعم او طعم حار و فعل او فعل بارد باشد
چون افیون که مثلا طعم او تلخ است و او سرد است در
چهار درجه و تاثیر او بسبب جوهر تفه بارد غالبست نه
بسبب جوهر مر مغلوب و چون شاهتره که باشد مرارتی
که او راست در حرارت و برودت معتدلست و بعضی
او را در اول درجه سرد گرفته اند و چون کاشنی که سرد است
در اول درجه و موافق و موکد این معنی آنست که چون اندکی از
صبر با بسیاری از دوغ ترش ضم کنند بدین نمط ممکن است
تمزج طبیعی نیز ممکن گردد و اما سبب حصر طعوم درین نه
آنست که چون وجود هر چیزی بی مادهٔ و فاعلی ممکن نگردد
و چون فاعل در ماده اثر کند هر آینه در و صورتی پدید آید و
از حالی خالی نیست که جوهر ذی طعم کثیف باشد یا لطیف
یا متوسط و فاعل در و حرارت بود یا برودت یا اعتدال

واز ضرب اثر سه فاعل در سه ماده نه صورت حاصل آید
وان طعوم است چنانکه درین جدول مرقوم است

| جوهر | فاعل | صورت |
|---|---|---|
| کثیف | حار | مر |
| | بارد | عفص |
| | معتدل | حلو |
| لطیف | حار | حریف |
| | بارد | حامض |
| | معتدل | دسم |
| متوسط | حار | مالح |
| | بارد | قابض |
| | معتدل | تفه |

واین جمله را از برای سهولت حفظ واستحضار طالبان بر سبیل اجمال وتفصیل در دو بیت منظوم ومرموز کرده شد



شد وآن اینست — **بیت**

مادی آنکه فاعلی پس صوریست  این اشارة در طعومست ای رضی

لحر کبص کمو لحف لبض

لمم مح مبض ممه یقضی

معتدل دسم حار مالح بارد قابض معتدل تفه

**فصل هشتم** در بیان اطعمه که جمع میان ایشان مستحب یا ممنوع بود وآنچه بدین معنی تعلق دارد بدانکه آن بعضی از اطعمه آنست که جمع میان ایشان از برای صلاح بیعضی مستحب باشد چنانکه جمع کردن میان طعامهای

شیرین وترش ومیان چرب وشور یا ترش وشور ومیان
چرب وقابض ویا قابض وشیرین وتفه وشور یا حریف
وتفه یا تفه وشیرین وبعضی گفته اند که جمع میان هر غذایی
که اتفاق افتد جایز باشد چه حال خالی نباشد از انکه هر یکی
از ان دو غذا مشابه یکدیگر باشند حال بمنزلت اکثار باشد
از یکی از ان واگر مضاد باشند هر یکی معدل کیفیة یا مصلح
مضرت دیگری باشد واین ظنی فاسد است چه هر که آن
استدلال بانقسام چیزی کند بقسمتی معین واجب
آنست که ان تقسیم بر وجهی بود که حاصر جمیع اقسام آن
باشد والا ان استدلال مثبت قول او نتواند بود ؛
چنانکه درین صورت زیرا که ممکن است که دو غذا نه
مشابه یکدیگر باشند ونه مضاد بل مخالف یکدیگر باشند
در بعضی از امور چون غذایی لطیف الجوهر و غذایی
کثیر التغذیه چه میان ایشان ازین دو حیثیت مشابهت
ومباینت کلی نیست وحال انکه مخالف یکدیگر اند در فعل

والانفعال



والانفعال بعید نیست که مضرتی که از جمع بین الغذائین
حادث شود از اختلافی باشد که ان نه مشابهت بود ونه
مضادت بل گاه باشد که دو چیز ضد یکدیگر باشند و
معدل و مصلح همدیگر نباشند چون در غلظ ویا در فساد
جوهر متفق باشند یا در کیفیتی عرضی که ضد کیفیت ذاتی
یکی از ایشان نباشد یا انکه یکی بوجهی حساسه از هر یکی از ان
متضادین قوت متاثر گردد چون تالم عضوی سوخته
از یخ و آتش چه او از هر یکی ازین دو کیفیت متاذی
گردد و گاه باشد که جمع میان دو مشابه مستحب بود
چون اتفاق افتد که یکی از ایشان ملطف و مصلح دیگری
باشد و گاه باشد که مثل این ممنوع بود بسبب حدوث
کیفیتی عرضی در یکی از ایشان یا بسبب خاصیتی خارج
از مزاجی متشابه که ایشان راست ومع ذلک قول در مضادت
ومشابهت غذا نوعی از استعارت وتسامح تواند بود
چه جواهر از ان حیثیت که جواهر اند در ایشان تضاد متحقق

نکردد زیرا که مضادت از خواص اعراض است الا آنکه استعمال
او در جوارح بسبب قوام اعراض است **واما** بدانکه
اصحاب تجارب از جمع ایشان منع کرده اند واثبات
بسیاری ازان بدلایل وقیاسات طبی مشکل باشد
آنست که گفته اند هیچ یکی از لبنیات را با ماهی جمع نشاید
کرد زیرا که موجب امراض مزمنه بود چون جذام وبرص
وسلعه وداء الفیل ومانند آن وهمچنان جمع لبنیات
با ترشی یا با گوشت مرغ یا با ترب وگفته اند تناول نشاید
کرد بعد از سربریان انگور یا شراب انگوری وبعد از برنج
ترک وبعد از هریسه انار وبعد از شیربرنج سویق وبباید
دانست که ادمان تناول حلوا خون را گرم کند وجرم
معده راسست واشتها را ناقص گرداند ومداومت
نمودن بر حموضات اعصاب را زیان دارد ومردم را
زود پیر سازد وکثرت تناول مملوحات بدن را خشک
ونحیف کند وچشم را زیان دارد واستکثار طعامهای تف
بدن را خشک



بدن راسست کند وکسل آرد وحریف خون را تیز کند وحکه
آرد وباید که دفع مضرت شیرینی بترشی کنند ودفع مضرت
ترشی بشیرینی ودفع تف بشوربا تیز ودفع مضرت این
دو بتف چنانکه در اول این فصل مذکورست والله اعلم

**فصل نهم** در بیان رعایت مرات واوقات
اکل وشرایط آن بدانکه هرچند که کثرت وقلت رغبت
مردم بطعام واختیار مرات واوقات آن بحسب
عادات وامزجه متفاوت باشد لیکن بباید دانست
که اکثر مرات اکل در یک شبانروز دو نوبت است
ووقت آن میانه روزست ومتوسط در دو روز سه
نوبت یک روز بامداد وشبانگاه وروز دیگر در میانه
روز ورعایت تدبیر صواب درین باب آنست که چون
کسی را کثرت مرات اکل عادت باشد باید که طعام بامداد را
تا میان روز یا قریب بدان در تاخیر ندارد چه تاخیر آن
موجب تاخیر طعام شام گردد وآن موجب تقصیر هضم

وکثرت تصاعد ابخره باشد بدماغ زیراکه اکتمال
هضم معدي در قعر معده بود ومداومت بدین معنی
چشم وگوش ودندان وجمیع قواي نفساني واعصاب
دماغي را مضرت رساند واگر رساند واگرخواب را
تا وقت نزول طعام در قعر معده در تاخیر دارند موجب
بید اري شب گردد وهر اینه بخواب روز احتیاج
افتد وانکه مرات اکل او در دو روز سه کرت باشد
در روز اول همین ترتیب مذکور رعایت باید کرد زیرا
که چون طعام بامداد بگاه تر خورده شود وقت شام
اشتها غالب باشد و بغدا رغبت افتد وروز دیگر
بامداد بسبب تناول طعام شام گذشته چندان رغبتی
بطعام وغدا نباشد ودرمیان روز اشتهاء صادق
باديد آید وچون درین روز بطعام شام احتیاج نیفتد
هر اینه روز دیگر بامداد اشتها حاصل آید وآنرا که مرات
اکل او هر روز یک نوبت باشد رعایت آن وقت چنان

الرّ... روز واجب



واجب آنست که هنوز از طلب طعام در بقیهٔ باشد
که دست ازان بازدارند تا چون در وقت هضم غدا در ثوران
آید محل بر ومتسع باشد والا در فعل قوت هاضمه تقصیر
افتد وبپیاد باشد که بدین سبب غدا بفساد آید و
سبب حدوث آفت شود **فصل یازدهم**
در رعایت شرایط ترتیب اکل بدانکه اعظم شرایطی که رعایت
آن در ترتیب اکل واجبست آنست که از ادخال طعام
بر طعامی غیر منهضم بغایت جهد احتراز واجب داند چه
بدن را هیچ آفتی مثل تخمه نیست که ازین معنی حاصل آید شواند
بود و همچنان مضرتی که ازین شدت امتلا اعم
ازانکه از طعام باشد یا از شراب ونص قول ربانی که **کُلُوا**
**وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا** درین باب آیتی صریحست وآنچه
در احادیث نبوي واردست که **المعدة بیت کل داءٍ والحمیة**
**رأس کل دوآءٍ** هم از براي انبا واظهار این معنیست
و درین معنی شیخ رئیس ابو علي سینا رحمه الله نظمی

کرده است وآن اینست

شعر

جمیع الطب في بيتين جمع ، وحسن القول في قصر الکلام
فقلل إن أكلت وبعد أكل ، فجنب فالشفاء في الانهضام
فليس على النفوس اشد باسا ، من ادخال الطعام على الطعام

وحکم اطالت زمان اکل در رداءت در ادخال قریب باشد
بسبب تصرف قوت هاضمه در طعامی که اول خورده شود
پیش از آنکه طعام آخرین وارد شود باید که بعد از غذای
صلب قوی از تناول غذای رقیق سریع الهضم محترز
باشند زیرا که پیشتر از آن منهضم شود وچون منفذ
عبور نیابند فاسد گردانند ونیز بعد از طعامی مزلق
بنامی اندک غذای صلب قوی تناول نکنند تا پیش
از هضم با آن مزلق نگردد وبدن از آن نامحفوظ نشود
بل اگر پیش از تناول غذا مقداری اندک از طعامی
که در قوت قابضه تناول کنند جایز باشد وخصوصا
کسی را که بسبب رخاوت معده غذا پیش از هضم
نازل شود



نازل شود تا بواسطه تکثیف منافذ را فراهم کشند و
با قوت ماسکه در بازداشتن طعام تا اتمام هضم ممد
گردد وتناول طعامی مزلق بعد از طعام جایز نباشد
چه فم معده را مسترخی گرداند بزودی در قعر معده
نیفتد بل بعد از غذا تناول اندک چیزی قابض مذکور
واجب بود وخصوصا کسی را طعام از فم معده دیر
نازل شود تا فم معده را فراهم کشد وطعام بزودی در
قعر معده افتد وکسی را که بغذای غلیظ اضطرار افتد
بعد از اشتهاء تام مقداری معتدل از آن تناول کند
ودر زمستان طعام کثیر الغذا باید وگرم بالفعل وتابستان
برضد واز حرارت وبرودت با فراط صفراوی غذای
مایل ببرودت ورطوبت باید ودر دموی قلیل الغذای
مایل ببرودت ودر بلغمی قلیل الغذای مایل بسخونت و
تلطیف ودر سوداوی کثیر الغذای لطیف مرطب باندک
میلی بسخونت وکسانی را که معده ایشان در غایت حرارت

باشد غذاي قوي بطي الهضم موافق باشد زيرا كه غذايي
لطيف سريع الهضم در معدهٔ ايشان احتراق يابد و بفساد
آيد و حال اصحاب معدهٔ سرد برضد اين بود و بعد از طعام
از حركات نفسي و بدني بر حذر بايد بود چه در حركات
نفسي كه آن فرحت و غم و غضب و خوف و هم و خجل
طبيعت بدان مشتغل گردد و از فعل هضم باز ماند
و در حركات بدني طعام پيش از هضم در مجاري نفوذ كند
يا از امعا منزلق گردد يا بسبب تخضخض در معده
فاسد گردد و حركتي خفيف بعد از طعام و خصوصا در وقت
شام مناسب باشد و بعد از حركتي قوي غذايي سريع
الاستحاله چون شير و ماست يا سريع الفساد چون
ماهي تازه يا خربزه احتراز بايد كردن و واجب بود و بايد
دانست كه مراعات عادت در واجبات و غير واجبات
واجب بود چه بسيار باشد كه غذاي مالوف كه در مضرتي
باشد از طعامي فاضل كه مالوف نباشد موافقتر افتد





الا انكه از جهت عادت باستمراء اغذيهٔ رديه مغرور
نبايد بود زيرا كه بعد از مرور ايام اخلاطي بد از آن مجتمع
آيد و موجب امراضي مهلك يا مزمن گردد و مردم مسن را
مقدار غذا از معتاد كمتر بايد چه بدن ايشان قبول غذا
مثل ما مضي نكند و فضلاتي زيادت از اقتضاي حال
جمع آيد **فصل دوازدهم** در دفع مضرت خطايي
كه از عدم رعايت ترتيب در تناول اطعمه واقع شود بدانكه بر
حافظ صحت و طالب مزاج مستقيم مراقبت حالاتي كه بدن را
طاري شود تامل در موجبات انحرافي كه از خبط و عدم رعايت
ترتيب عارض گردد واجب باشد تا بمنع سبب و دفع
مضرت آنچه سبب تغير حال بدن باشد بزودي استعمال
نموده شود چه هرگاه كه درين معني غفلتي افتد و بر سبب
مضرتي كه لاحق گردد واقف نباشند ممكن است كه اعاده
و تكرار فعل غير واجب واقع شود و سبب امري عظيم گردد
پس بايد كه هرگاه بر اثري از افعال متناولات در بدن

اطلاع افتد در تدارک مضرت ان عجلت نمایند و دفع مضرتی
که از تناول اغذیهٔ حاره حادث شود بسکنجبین عسلی یا
شکری کنند ساذج یا بزوری بحسب ظهور حرارت و اغذیهٔ
بارده را بماء العسل یا شراب عسل یا کوارش زیره و دفع
مضرت اغذیه غلیظ را حار المزاج بسکنجبین کند چنانکه
ذکر رفت و بارد المزاج بمعاجین حاره چون مادهٔ لحیوق
و فلافلی و مانند ان و چون بفساد طعام در معده احساس
افتد تدارک ان مبادرت باشد بقی و اگر متعذر گردد یا وقت
ان فوت شده باشد بجرعهٔ آب گرم مناسب باشد پس
اگر طبیعت بدفع مونت آن کافی باشد فبها و الا در انحدار
آن محد در بتناول اطریفل و گلشکر و صبر و دیگوارش
کمونی و شهریاران قیام نماید و آنچه با اکثر مزاج مناسب
باشد و در غایت خفت بود سه حصه علک البطم است
و از ان قوی تر حصه صبر و از ان قوی تر صبر و علک البطم
از هر یکی نیم درم نطرون دانگی و اگر دو درم افتیمون سوده

با دو وقیه



دو وقیه آب کاسه ~~[illegible]~~ بکار دارند نافع بود و اگر این تدابیر
ممکن نگردد صوم و نوم تدبیری صوابست و بعد از خفت
استحمام و تلطیف طعام و اگر این جمله نافع نیفتد و استمرار
بیابد و کسل و تثاوب بادید آید تدارک ان استعمال منقیات
عروق باشد چنانکه در کتب طبی در معالجت تخمه و امتلا مذکور
شده **باب دوم** در بیان احوال
حبوب و این مشتمل است بر شش فصل **فصل**
**اول** در بیان کلام کلی در جمیع انواع حبوب باید دانست
که از انواع مطعومات بهترین غذایی از برای مداومت
نمودن بران و از جهت سرعت هضم و استمرا نسبت
با لحوم حبوب است و از جمیع او آنچه مختار است آنست
که ادراک او بکمال و سطح او املس و خلل او ممتلی و جرم او
سخت و بوزن ثقیل باشد و از و آرد بسیار حاصل آید
و در آب زود منتفخ و منضج گردد و از جمیع شوایب و حبوب
غریبه که با او نابت گردد پاک باشد و در حداثت و عتاقت

متوسط وان بعد از گذشتن شش ماه تا یک سال تمام چون قریب
العهد بحصاده رطوبت فضلیه درو بسیار بود و عسر الهضم
و بطی الانحدار بود و خونی که ازو حاصل آید ثقیل لزج کثیر
الفضول باشد و بعید العهد بحصاد اکثر رطوبت او
بتحلیل رفته باشد و اگرچه سریع الهضم بود لیکن قلیل
الغذا باشد و انچه عفونت بذو راه یافته باشد تغذیه را
نشاید و باید که اصلاح هر یکی از حبوب بمصلحی که لایق حال
او و مناسب معتدی باشد کرده شود چه حبوب از نقع
کسب رطوبت کنند و از جوشیدن حرارت و عفوصت
ایشان زایل شود و بریان کردن لینت ایشان کم
کند و در ایشان یبوست و غلظ باید آرد و نفخ ایشان
بدان زایل کند و آرد کردن تغیر و انهضام ایشان در معده
و نفوذ اثر آن در بدن زود تر گرداند و مقشر کردن انهضام
ایشان بطی با بدن انسان بیشتر باشد چه انسان
در انواع حیوان بمثابه مغز و خلاصه بود و غذا مشابه

معتدی



عمل
یعنی گوشت بن
دندان دادن و آمدن
خون از آن

عمل
قروح و بثرات

و غیر آن موجودست و تناول آن بعد از طعام جایز معتدی
نباشد بل بر خلو معده و انتظار هضم آن اولی بود و
مغز دانهٔ نغزک سرد و خشکست در دوم درجه اسهال
معدی و زلق الامعا را نافع بود و گوشت بیخ دندانرا
قوت دهد و آمدن خون از آن باز دارد خصوصا چون
قدری نمک بریان کرده و قدری نغزک خشک کرده با آن
ضم کنند و از قول ثقات معلوم است و مسموع است که
اگر او را با برگ درخت انار بسایند و بر بثرات و قروح
طلا کنند نافع بود خصوصا انچه از تناول نغزک پدید
آمده باشد و زیر استخوان نغزک و بالای مغز او چه
پوست تنک باشد یکی سفید و بر استخوان ملتصق
وان تداوی را نشاید چه در غایت صلابت باشد
و طبع بطبع استخوان او نزدیک است و دیگری
زرد فام و بر مغز ملتصق و در و قبضی متوسط باشد
سطح معده را دباغت دهد و اسهال بلغمی و صفراوی را

نافع بود و اهل هند اصلاح نغزک تبنا ول شیر کنند بعد از
تناول آن و این بسبب اعانت بدانحدار نتوانند بود
لیکن قیاس قیاس طبی آنست که اصلاح او از برای
مبرود سکنجبین مناسب باشد **فصل**
**نهم** در بیان احوال ترنج و لیمو و نارنج بدانکه این مذکورات
در تفریح و تقویت دل و دماغ بسبب عطریتی که در
ایشانست فعلی تام است و مدخل ایشان در دوائیت
بیشتر از غذائیت است و از این جمله ترنج با فضلیت
منسوبست چه در بعضی از اجزای او غذائیت باشد
بخلاف لیمو و نارنج و هر یکی از پوست و گوشت و
ترشی او را منفعتی است و آورده اند که یکی از سلاطین
بجنس طبیبی اشارت کرد و فرمود تا او را بغیر از
نان خورش که او اختیار کند طعامی دیگر ندهند
طبیب را از این معنی خبر کردند ترنج اختیار کرد و
سلطان را خبر کردند تعجب نمود با حضار او اشارت فرمود
و پرسید



و پرسید که در اختیار ترنج چه حکمت دیدی گفت آنکه از ترنج رنگ او
خاطر و از بوی او عطریت و از گوشت او تنقیه و از ترشی
او نان خورش حاصل است و یک چیز که از چهار مصلحت تمام
شود جز این ندیدم سلطان را خوش آمد و از جریمه او در گذشت
پس بدانکه مزاج ترنج بحسب اختلاف اجزای او مختلف باشد
چه پوست او گرم و خشک است بدو درجه و بعضی گفته اند که
در حرارت با عتدالست مایل بدرجه اول و در او اندک غذائیتی
هست بسبب تعذر انفصال گوشت او و از آن بتمامی وا او را
در دوائیت مدخلی تام بسیار است بسبب کیفیت و عطریتی که
او راست و او دل و جگر و معده سرد را قوت دهد و بوی
دهان را خوش سازد و شهوتی فاسد که حوامل را بود زایل
کند و بادها را تحلیل دهد و تناول اندکی از آن بر هضم اعانت کند
لیکن بسیار آن بسبب صلابت جرم او در معده منهضم نشود
و باید که مردم محرور مزاج آنرا با قدری از گوشت یا ترشی او
ضم کرده خورند و برگ درخت ترنج و شکوفه او در این معانی

بوی دهان

تحلیل ریاح

ببوست ترنج نزدیک باشد بوی ایشان دماغ سرد را نافع بود
و دماغ گرم را زیان دارد و هوای فاسد وبائی را باصلاح آورد
و مضرت آن باز دارد اما گوشت او سرد و ترست در درجهٔ
اول و او غلیظ بطی الانهضام است با معدهٔ بد باشد لیکن اگر
در و منهضم شود غذای او اندک نباشد و او تولید نفخ و اخلاط
غلیظ کند و در اکثار آن از قولنج بیم بود و تناول آن با عسل
تطییب طعم و اصلاح او کند و تناول آن با پوست و پیش از
طعام و صبر تا منهضم شود واجب بود **واما** حماض
او سرد و خشک است در سه درجه و در و غذائیت نیست دل گرم را قوة
دهد و خفقان را نافع بود و اشتهای طعام آرد و بوی دهان را
خوش سازد و صفرا را دفع کند و اسهال صفراوی باز دارد و
اصحاب حمیات را نافع بود و اخلاط غلیظ را تقطیع دهد
و سطوح اعضا را جلا دهد قوبا و کلف را زایل کند و چون
او را در چشم چکانند یا بمیل در و کشند صفرت یرقان را از چشم
زایل کند لیکن سینه و اعضای عصبانی را مضرت رساند

واصلاح

خفقان
اشتهای طعام
اسهال صفراوی
حمی
قوبا و کلف
یرقان چشم



واصلاح آن بخشخاش یا بشراب او کنند و اما دانهٔ او گرم
و خشک است در درجهٔ دوم و قوتیست که بدان اسهال کند و یک
درم از و حیض را ادرار دهد و یک مثقال از و با جمیع زهرها
مقاومت کند و مضرت گزیدن هوام باز دارد و همچنان ضماد
کردن آن بر موضع لدغ و او جنین را در رحم بکشد و مرده را اخراج
کند و اما لیمو اگرچه او را در غذائیت مدخلی نباشد لیکن
مزاج اجزای او نیز مثل مزاج اجزای ترنج مختلف بود چه پوست
او و برگ درخت او و شکوفهٔ او در دو درجه گرم و خشک اند و
حماض او در سه درجه سرد و خشک و افعال بوی و حماض ترنج بود
الا آنکه پوست او بسبب صلابت و مرارت پیش از تملیح
و تزنیب مشاول نشود و چون تربیت یابد از تناول آن
بعضی از منافع که در پوست ترنج مذکورست حاصل آید
و دانهٔ او کرم معده و امعا را بکشد **واما** نارنج در جمیع افعال
بلیمو و ترنج شبیه بود و بادهای غلیظ را در دماغ تحلیل دهد
لیکن حماض او را لذاذت و عطریت آب لیمو نباشد و اگر دانهٔ

ادرار حیض
تریاق سموم
گزیدن هوام
2
کرم معده و روده

علاج بخته شدن موی

اورا بسوزانند و با روغن زیت طلا کنند بر وی بانند والله اعلم

## فصل دهم در بیان احوال کنار و سنجد

و عناب و زعرور بدانکه این مذکورات هر یکی از دیگری
در غذائیت کمتر و در دوائیت بیشتر باشند و ازین جمله
کنار تازه سرد و تر است در درجهٔ اول و بعضی گفته اند خشک
است در درجهٔ اول و از و آنچه بحلاوت مایلتر بود در برودت
کمتر بود و آنچه بحموضت مایل بود بیشتر و او بطی الهضم است
و قلیل الغذا است و بهترین او آنست که بزرگ حجم پر گوشت
بود و او تولید بلغم کند و طبیعت را قبض کند و بعضی گفته
اند حکم او حکم سیب و امرود است چه از و آنچه رسیده
یا نیم رسیده بود قبض کند و آنچه نارسیده بود منهضم نگردد
و قوت هاضمه از تصرف در آن باز ایستد و او در معده فاسد
شود و احداث هیضه کند و دفع مضرت آن محرور را به
سکنجبین کند و بارد المزاج بگلنگبین و آنچه خشک بود در
برودت از تازه کمتر بود و همچنان در تغذیه معده را قوت





دهد و دباغت کند و صفرا را تسکین دهد و اسهال بلغمی و صفراوی را
نافع بود خصوصا که از ضعف معده باشد و آمدن خون را از
مقعد و غیر آن باز دارد و این منافع مذکور در سویق او
بیشتر باشد و برگ درخت او موی را قوت دهد و از تناثر
منع کند **واما** سنجد سرد است در اول درجهٔ اول و خشک
در آخر این درجه و او عسر الهضم و قلیل الغذا است جمیع سیلانات
منع کند و صفرائی که در معده و احشا ریخته بود دفع کند
و سعال گرم و عطش را صفراوی و بلغمی و سحج امعا و سلس
بول را نافع بود و تعلل بدان اطفال را موافق بود مزاج ایشان
باعتدال آرد خصوصا چون در شیر مرضعه حل کرده بخورانند
و ثقل بدان سرعت سکر را منع کند و با معده و هضم موافق
نباشد و اصلاح او بقایند یا شکر کنند **واما** عناب را
در طبع و مزاج او خلاف بسیار است چه بعضی گفته اند که
او گرم و تر است در وسط درجهٔ اول و بعضی گفته اند سرد است
در درجهٔ اول و معتدل در حرارت و یبوست و او بطی الهضم

اسهال بلغمی و صفراوی
علاج ارافض موی و تقویت آن
نزف الدم مقعد
لا
جهة صفرا
سعال گرم
عطش
سحج امعا
سلسل بول

قلیل الغذاست جرم او وطبع او طبع تلیین دهد وسعال گرم
وخشونت حلق وضیق النفس ودرد سینه وگرده ومثانه
را نافع بود وحدت ولذع معده واحشا را تسکین دهد و
وبترین خون وصفرا را بنشاند لیکن معده را زیان دارد ومولد
بلغم ومقلل منی بود باه را نقصان دهد وانعاظ را ضعیف
سازد واصلاح آن بکشمش کنند وامام الزمان مولانا نجیب الدین
سمرقندی را علیه الرحمه در احوال وافعال عناب بر جمهور اطبا
اعتراضاتی وارد است که ذکر آن موجب تطویلست و
فاضل الاطبا جالینوس گوید که ما وجدت للعناب فی حفظ الصحة
وازالة المرض اثرا لکنی وجدته عسر الهضم قلیل الغذاء ردی للمعدة
واما زعرور دو صنف است کوهی وباغی وهر یکی ازان
سرخست وزرد اما زعرور کوهی سردست در درجهٔ اول وخشک
است در دو درجه واو بطی الهضم ولا نخدار قلیل الغذاست
وبهترین او سرخ تمام رسیده باشد واو باد وبه مانند نبود
نه با غذیه قبض او از سنجد زیادت باشد صفرا را دفع کند

سعال گرم وخشونت حلق
ضیق النفس
درد سینه
مقلل منی

وسپلان



وسیلان مواد باز دارد ومعده وجگر گرم را قوت دهد و
قی واسهال باز دارد واما زعرور باغی در رطوبت ویبوست
او خلافست بعضی گفته اند سرد وترست ودر افعال مذکوره
از کوهی به بسیاری ضعیفتر باشد وتغذیه وتولید بلغم
بیشتر وگفته اند که اگر زعرور را نیم کوفته کرده در آب
اندازند آبرا صافی کند وبعضی گفته اند که او با معده وگرده
بدست ومصلح آن تخم بادیانست والله اعلم

## فصل یازدهم در بیان احوال میوهای

بستانی بدانکه میوهای بستانی میوهایی باشد که از برای
حصول آن هر سالی بزرع وتربیتی مجدد احتیاج افتد
چون [illegible] خربزه وهندوانه وخیار وخیار بادرنگ
واز این جمله در طبع خربزه خلافی کرده اند بعضی او را بقول
مطلق در دو درجه سرد وتر گفته اند وبعضی بر آنند که از و
آنچه تمام رسیده وشیرین باشد گرم است در اول درجهٔ
اول ودر رطوبت در آخر درجهٔ دوم خلافی نیست واین

قی واسهال

اختلاف بسبب سرعت استحالت اوست چه حال آنست که
از و آنچه بغایت شیرین باشد خصوصا چون از اجزای
او آنچه بجانب تخم نزدیکتر باشد خورده شود و آنچه بجانب
پوست نزدیکتر باشد تناول نکنند در معده گرم بصفرا مستحیل
شود خصوصا که در معده فضیلتی نیز صفراوی باید خصوصا
چون در گرسنگی بغایت خورده شود و چون حال بر ضد
این مذکورات بود یعنی آنکه خربزه شیرین نباشد و از و
بر پوست چیزی نگذارند در معده سرد ببلغم مستحیل گردد
و این امری اکثریست بل هرگاه که هضم و استمرا او بر
ما ینبغی نباشد بحسب حال و مزاج معده بصفرا یا بلغم
مستحیل شود و او قلیل الغذاء سریع الانحدار است ادرار
بول کند و گرده و مثانه از ریگ پاک سازد و بگرده مخصوص
نه بود کلف و بهق را جلا دهد و این افعال مذکوره در تخم
او بیشتر باشد و خربزه با معده بد باشد و امعا را سست
کند و غثیان که آورد و اکثار آن مولد خلطی خطرناک بود
خصوصا



خصوصا بر بالای طعام چه او بسبب لطافت جوهر بزودی
منهضم شود و چون خروج نیابد فاسد شود فسادی که بسمیت
قریب بود و مضرت او با معده و امعا در خلوی معده از طعام
بیشتر باشد پس واجب آنست که بین الطعامین خورده
شود و چون بفساد آن در معده احساسی افتد مبادرت
بر قی و تنقیه معده از آن واجب و لازم بود و محرور اصلاح آن
بسکنجبین یا سرکه کند و مبرود بزنجبیل مربا و او را خاصیت
است در آنکه عقرب بد و میل کند و این در دیاری که عقرب
در و بسیار باشد شهرتی دارد ممکن است که گویند
شاید بود که این حکم خاصیت در عقرب باشد نه در خربزه
و علی کلا التقدیرین خصوصیتی لازم آید و بیخ درخت
خربزه از مقیئاتست که درم از و صفرا بقی آرد و اگر پوست
خربزه را بر پیشانی بندند بخاصیت انصباب مواد را از
چشم منع کند و اگر او را با گوشت بجوشانند بخاصیتی که
در وست گوشت را بزودی پخته و مهرا گرداند و تخم

قوت باه

خربزه گرم وترست در اول درجه جلا دهنده است امعا را
از رطوبت لزج پاک سازد و باه را قوت دهد و اما
هندوانه سرد وترست در آخر درجهٔ دوم تشنگی بنشاند
و با اصحاب مزاج و معده گرم و حمیات محرقه وکسانی را
بتولید بلغمی رقیق از برای مقاومت با صفرایی تیز اندک
که بسبب ضعف قوت اخراج آن باسهال از ایشان متعذر
باشد احتیاج افتد موافق بود واگرچه تبدیل کیفیت آن
صفرا بچیزهای ترش ممکن لیکن در چنین حال چیزی تفه
موافق تر بود زیرا که ترشیها از تلطیف وتقطیع که مثل
چنین ابدان احتمال آن نکند خالی نباشد و ادمان ایشان
بر سکنجبین موجب زیادتی هزال و ضعف قوت و پستی
معده گردد و ترشیهایی که در ایشان قبضی باشد از تکثیف
صفرای مذکور و از دیاد سدتی در جگر یا مسام ایشان متصور
باشد خالی نباشد و از ایشان ترطیب بدن نیاید بل ترشی
قابض تجفیف کند و ترطیب نکند و اما چیزی تفه خصوصا

که در جرم او



که در جرم او با غلظی اندک حلاوتی باشد چنانکه در هندوانه
محسوس است ترطیب بدن و تبدیل مزاج صفرا کند و در
بدن خونی رقیق که اصلاح ردات خونی تیز صفراوی کند
حاصل کرده اند واگرچه در اصناف خربزه صنفی که در قلت
حلاوت و بعد استحالت بصفرا و در تبرید و ترطیب به
هندوانه نزدیک باشد یافت شود ولیکن در لطافت
جوهر و شدت ترطیب مثل او نباشد و او ادرار بول و
تلیین طبع کند و با سکنجبین ادرار بیشتر کند و با شکر
تلیین طبع و ترطیب بدن لیکن هضم او بد باشد و مشایخ
و اصحاب امزجهٔ بارده را مضرت رساند و اصلاح آن
بعسل یا شکر کنند و اما خیار سرد و تر است در دو
درجه و او از خیار بادرنگ سرد و ترست در دو درجه و او از
خیار بادرنگ لطیفتر و در برودت بیشتر باشد ادرار بول
و تسکین صفرا کند و حرارت معده بنشاند و حمیات محرقه را
نافع بود و پنجاه درم از آب او با ده درم شکر سفید تلیین

یعنی کلونده

ادرار بول

تشنگی

مزاج وطبع کند و مره صفرا را بنشاند و تشنگی ساکن کند و گاه
باشد که از تناول خیار تشنگی حادث شود و این وقتی
باشد که پیش از استکمال تمام و متانت جرم او خورده
شود چه دران وقت از غایت لطافت بصفرا
مستحیل شود وخصوصا در معدهٔ صفراوی با آنکه بعد از
استکمال تمام وحصول کثافتی قوی در جرم او اکثر اجزای او
خورده شود چه دران وقت بسبب غلظ جوهر وعسر
انهضام دفع آن بر طبیعت شاق بود وطالب جوهر
سیال گردد که بعسل دفع آن کند و ازین معنی عطشی
کاذب حادث شود وخصوصا در معده بلغمی و ازینجا
معلوم گردد که تناول آن بعد از متانت و پیش از کثافت
باید چه مختار او آنست که جسم او خرد باشد و در پوست
و تخم او صلابت ظاهر نشده و در وانچه محمود ست مغز و تخم
او ست و اجزای او غلیظ وعسر الهضم و بطی الانحدار بود
و کیف ما کان از ادمان و اکثار آن در جگر و عروق





اخلاطی غلیظ که مولد حمیات باشد حاصل آید و او
تولید وجع معده کند و اصلاح آن محرور بسکنجبین و مبرود
بعسل یا مویز و اگر بیخ درخت او را بجوشانند و بدان مضمضه
کنند درد دندان را تسکین دهد و خیار بادرنگ در جمیع احوال
و افعال مذکوره مثل خیار بود الا آنکه در غلظ جرم از
خیار بیشتر و در برودت کمتر باشد و او با مثانه موافق
بود و بوییدن آن غشی را که از حرارت باشد نافع بود و
تناول آن مضرت گزیدن سگ دیوانه باز دارد و اگر برگ
او را با عسل بسایند و بر شری بلغمی طلا کنند نافع بود و آب
برگ او از مقیئات صفراست و تخم خیار بادرنگ از تخم
خیار بهتر باشد و بالجمله تخم خیارین سرد ست و تر در اول
درجهٔ دوم سطوح اعضا را جلا دهد و ورم از آن
حرارت صفرا بنشاند و ادرار بول کند و مثانه را پاک سازد
و سینه را نرم کند و سعالی را که از حرارت باشد نافع بود
و چون او را بکوبند و در بدن طلا کنند رنگ بشره براق و صافی

علاج درد دندان

سگ دیوانه گزیده

علاج شری بلغمی

ادرار بول

علاج احتباس بول

سرفه از حرارت

علاج کدورت رنگ دمیدن و ...

واسحق بن حنین نیلی کوید که او اثنین را زیان دارد
ومصلح ان کثیراست والله اعلم واحکم

## باب ششم در لبوب وان جمیع

اثمار سیست که در ابشان روغنی باشد واین باب مشتمل
است بر پنج فصل **فصل اول**

• در بیان احوال جوز بدانکه جوز اسمیست مشترک اطلاق
کرده اند بر جمیع اثماري مدور که پوست ان متناول نباشد
وانواع ان بسیارست وانچه ذکران درین کتابست
ومناسب باشد جوز بواست وجوز هندي وجوزي مشهور
است که انرا بپارسي کردکان وچهار مغز نیز کویند وجون جوز
بوارا در غذایت مدخلی نیست بل او دواي مطلق است
بحث آن در بیان افاویه وابازیر اولي چنانکه در محل خود کفته
آید انشاء الله تعالي **واما** جوز هندي تازه کرمست در
اول درجه دوم وتر در وسط درجه اول وغیر تازه کرم است در
وسط درجه دوم وخشک در وسط درجه اول وبهترین او
آنست



آنست که تازه وبغایت سفید ولذیذ بود وآبي که دروست
خوش طعم باشد وعدم آب دلیل عفافت او بود واو بطي
الهضم وبطي الانحدار کثیر الغداي جید الکیموس است باه را
قوت دهد وآب مني بیفزاید وکرده ونواحي آنرا کرم کند
وتقطیر بول بازدارد وروغن او بواسیر واوجاع مفاصل را
نافع بود وازوانچه کهنه باشد کرم را در شکم بکشد وطبع را
قبض کند وبر معده کران باشد وبوستي که ملاصق اوست
در معده منهضم نشود وجدا کردن او لزو واجب بود وتناول
آن با فانید یا شکر اصلاح مضرت او کند وازو انچه زنخ
شده باشد غثیان آرد وتداوي ان بربوب فواکه کنند بعد
تنقیه معده بقي وصوابست انکه جمیع لبوباتي که زنخ و
تیز شده باشد اجتناب نمایند چه جوهر ایشان بسمیت
قریب بود وازان اعراض ردیه حادث شود **واما**
جوز چهار مغز کرمست در دو درجه وخشک در درجه اول
وبهترین او انست که پوست ازو بسهولت جدا شود ومغز او

قوت باه
کرم مني
بواسیر
علاج درد کرده وتقطیر البول
علاج کرم معده
درد مفاصل
کرم معده

سفید نرم روغن ناک لذیذ باشد و او بطی الهضم قلیل الغذای
لطیف جید الکیموس است و در وی رطوبتی غریب است که چون
کهنه شود آن رطوبت ازو زایل شود و در پوستی که در وی ملاصق
می باشد قبضی اندکست و جوز را بریان کنند قبض او زیادت
گردد و در حبس اسهال قوی‌تر شود و خصوصا اسهال بلغمی
و چون او را با انجیر و سداب ضم کنند و تناول کنند مضرت
سایر سموم را دفع کند و تریاقیست او که ببلاد مخصوص‌تر
باشد و چون جوز را با پیاز و نمک بر گزیدگی سگ دیوانه
ضماد کنند نافع آید و تناول آن بناشتا بر قی اعانت کند
و اکثار ان حیات و حب القرع را اخراج کند و او با معده
سرد موافق باشد دیر منهضم و بدن را غذا دساند لیکن
با معده و مزاج گرم موافق نباشد چه در ایشان بسبب
کثرت دسومتی که در وست بزودی بصفرا و دخانیت
مستحیل شود و اخلاط را متعفن سازد و صداع و ثقل
لسان آرد و اصحاب سعال را زیان دارد و در حلق و

کلام

علاج اسهال بلغمی

علاج گزیدن سگ دیوانه

علاج قی



و کام و زبان بثرات و پوست احداث کند و تشنگی آرد
خصوصا آنچه زنخ و فاسد شده باشد بل او را در ان حال
صلاحیت تناول و تغذیه نباشد چه دران وقت جوهر
او لطیفتر و دسومت در وی بیشتر و بسبب لطافت جوهر
و کثرت دهنیت استحالت او بصفرا زودتر باشد و مضرات
مذکوره بیشتر رساند و گاه باشد احداث غثیان و غشی
کند و دفع مضرت او بر ربوب فواکه کنند چون رب غوره
و رب سیب و رب ریباس و مانند آن بعد از تنقیه معده
بقی و اصلاح آن از برای محافظت حلق و دهان از خروج
بثرات بسکنجبین یا بخشخاش یا بیادام کنند و چون
جوز را از پوست داخلی مغز سازند مضرت او با حلق و
دهان کمتر باشد و کیفیت تقشیر او چنانست که او را با پوس
گندم بر تابه با آتشی نرم زمانی بسیار بمالند پوست ازو
ریخته شود و جوز تازه در حرارت کمتر و نزول او از معده
زودتر باشد و با معده از بادام تازه موافق‌تر بود و آن

بسبب رخاوت جرم و زیادتی حرارت او باشد بر بادام
و او تلیین طبع کند خصوصا چون با آبکامه خورده شود
و اگر او را مقشر کرده با شکر شاول کنند غذای بسیار دهد
و بدن را فربه سازد و آب منی و جوهر دماغ و مغز
استخوانها را زیادت کند و روغن او در حرارت از او
بیشتر باشد و در یبوست کمتر و بعضی گفته اند که گرمست
در درجهٔ اول و تحلیل کننده است با اصحاب امزجهٔ
بارده موافق باشد خوردن و مالیدن آن بر بدن
و در بینی چکانیدن فالج و لقوه و رعشه را نافع بود
و همچنان ناسوری را که در گوشهٔ چشم باشد و آنرا
غرب گویند و شیر درخت جوز اورام سوداوی که
متقرح شده باشد جز سرطان و خنازیر و مانند آنرا
نافع بود و صمغ درخت او را چون بسایند و بر ریشهای
کرم دور کنند فایده دهد و پوست جوز سوخته
ریشها را نیز آنکه لذعی کند تجفیف دهد و آب

بوستی

از زیادتی منی

علاج فالج و لقوه و رعشه

علاج ریشهای سوداوی و خنازیر و جز سرطان



بوستی خارجی که برو باشد خناق را تحلیل دهد و
همچنان سرگین که او را در آن تربیت داده باشند والله

## فصل دوم در بیان احوال پسته بدانکه

در احوال پسته خلافی بسیارست چه بعضی بر آنند که
درخت او از اول حدوث بر خلقتی که هست مجبول
است و بعضی گفته اند که حصول او از ترکیب بادام
است بر حبة الخضرا و ظاهر این قول از قیاس
دور نیست و در طبع او نیز خلافست قول متقدمان
آنست که او گرم و خشکست در سه درجه و بعضی
گفته اند حرارت و یبوست در آخر درجهٔ دوم است
و اکثر متأخران بر آنند که او گرم و خشکست در درجه دوم مطلقا
و این قول بصواب اقربست و بهترین او آنست که
تازه و جرم او بزرگ باشد و او عسر الهضم قلیل الغذاء
جید الکیموس است مردم مرطوب را که بتقلیل غذاء
احتیاج افتد مناسب باشد و در فعل او نیز متقدمان

علاج خناق

خلافست بعضی گفته اند که از سایر لبوب آنچه با معده
موافق باشد و اورا قوت دهد غیر از پسته نیست
بسبب قبض و عطریتی که در وست و بعضی این قول را
انکار کرده اند و گفته که هیچ یکی از لبوب بسبب دهنیتی
که در ایشانست مقوی معده نتواند بود و جمهور متاخران
قول اول را ترجیح داده اند و گفته که او با معده و جگر
موافق است ایشانرا قوت دهد و غثیانرا منع کند
و سدهٔ جگر بکشاید و اخلاطی را که در مجاری او محتبس
و متمکن باشد اخراج کند و همچنان در مجاری شش و سینه
وخصوصا بوپستی در وینی که بر جرم او ملتصق است
و او باه را قوت دهد و سعال بلغمی را زایل کند و مضرت
نهش هوام و لدغ عقرب باز دارد و تناول آن بعد از
طعام اولی بود بسبب قبضی که در وست و اکثار آن
احداث ثری کند و اصلاح آن [illegible] بر زرد اوی خشک
کنند و پوست بیرونی او [illegible] و فواق را نافع بود والله اعلم

علاج غثیان — علاج سعال بلغمی — علاج گزیدن هوام و عقرب — علاج فواق

فصل سیوم در بیان



**فصل سیوم** در بیان احوال بادام بدانکه بادام را
اصنافست چه ازو بعضی باغی و بعضی کوهی باشد و در
هر یکی ازان ایشان تلخ و شیرین یافت شود الا آنکه در کوهی
تلخی و در باغی شیرینی بیشتر باشد **واما** بادام شیرین
در حرارت و برودت معتدل است و تر در آخر درجهٔ اول
و بهترین او آنست که بزرگ تنک پوست روغن ناک خوش
طعم باشد و او در اکثر احوال بجوز شبیه است الا آنکه
هضم او دیرتر و دهنیت درو کمتر و در تغذیه بیشتر
باشد و غذای او غلیظ تر بود و چون بادام را با شکر
سفید یا فانید تناول کنند غذای بسیار دهد و بدن را
فربه سازد و آب منی بیفزاید خصوصا بادام تر و در طعم
او مرارتی خفی و حلاوتی ظاهر که بدان سبب سطوح
اعضا را جلا و احشا را تنقیه دهد و سده بکشاید
و بر نفث اعانت کند و در تغذیه ابیست که بدان سبب
سعال و بر آمدن خون را از گلو نافع بود خلق و سینه را

برای فربهی بدن و تولید منی — علاج سعال — علاج آمدن خون از حلق و سینه

تليين دهد وتنقيه كند وحرقت بول را ساكن گرداند وگفته اند
كه چون بادام را با پوست بكار دارند معده را تجفيف دهد
و دباغت كند وآن بسبب پوست بوست او تواند بود
و عفوصتي ظاهر و حموضتي مخفي كه در پوست و با پوست او
درين معني معاونت كند خصوصا چون بريان كرده شود
و چون مقشر كرده وبريان ناكرده تناول كنند طبع را تليين دهد
خصوصا چون با انجير خورده شود و مملح وبريان كرده
او در اشتهاء كاذب از براي اشتغال نفس در ان مناسب
باشد و سويق او بر معده گران باشد و تهيج صفرا كند و شكر
سفيد اصلاح آن كند چه او را بزودي از معده منحدر گرداند
و از بادام آنچه تيز و تلخ شده باشد احداث غثيان و كرب
و غشي كند و تدبير ان تنقيه معده باشد بقي و بعد ازان
تناول ربوب فواكه چون رب سيب و رب غوره و مانند
آن و روغن او لطيف تر و بر معده سبكتر از جرم او باشد
و او معتدل است مايل برودت و رطوبت برو غالب است

صداع

علاج حرقت بول

علاج اشتهاء كاذب



صداع و سرسام گرم و درد گوش كه از حرارت باشد و خشونت
حلق و سينه و سعال مزمن و ذات الجنب و ضيق النفس و
قولنج و درد گرده و مثانه و ريگي كه در ايشان باشد و عسر البول
و درد رحم و اختناق رحم را نافع بود وليكن احشاي ضعيف را
مضرت رساند و مصطكي مصلح او باشد و اما بادام تلخ گرم و خشك
است در دوم درجه استعمال آن بر سبيل تداوي كنند نه از براي
تغذيه و او جلا دهنده است سده جگر و سپرز بگشايد
و بر تنفث اخلاط غليظ از شش و سينه اعانت كند و ضيق
النفس و ريگ گرده و مثانه را نافع بود و بصر را قوت دهد
و با نشاسته بر آمدن خون از حلق باز دارد و تناول پنجاه عدد
از وي منع سكر كند از شراب و چون بدن را بدان طلا كنند جرب
و آثار غريبه را از بشره زايل كند و با شراب شراي بلغمي و قوبا را
دفع كند و با عسل بثره هاي تيز دونده كه آنرا نمله گويند نافع بود
و چون او را بسايند و در شراب حل كرده سر بدان بشويند
يا در بيخ موي ماليدن سبوسه را زايل كند و او آورده رازيان

علاج صداع و درد گوش

علاج سرسام

علاج سعال مزمن و ذات الجنب و ضيق النفس

علاج قولنج

علاج بر آمدن خون از حلق

علاج رعشه سكر

ساعيه صح

علاج شراي بلغمي

علاج سبوسه سر

و اصلاح آن بتناول بادام شیرین و شکر و خشخاش کنند
با آن و او را خاصیتی است که باه را بکشد و روغن او گرمست
در دو درجه و در رطوبت و یبوست او خلاف است صداع سرد
و درد گوش را که از برودت باشد نافع بود و کرم و حیوانی را
که بگوش در آمده باشد بکشد و سنگ گرده و مثانه را بشکند
خصوصا با بیخ سوسن آسمان گونی و با موم و عسل برصی که
بر روی پدید آید و کلف و سایر آثار را زایل کند و احتمال آن
حیض را ادرار دهد و شرب آن با ماء الاصول قولنج را بکشاید
و رطوبات لزجه را تحلیل دهد **فصل چهارم**
در بیان احوال جلغوزه بدانکه جلغوزه ثمرهٔ صنوبر است
و او را بتازی حب الصنوبر گویند و او دو نوع است کبار
و صغار و آنچه بپارسی گویند باسم جلغوزه مشهور است
حب صنوبر کبار است و بتازی او را جلوز نیز گویند گرم است
در درجهٔ اول با اندک میلی بجانب رطوبت و او عسر الهضم
کثیر الغذای غلیظ جید الکیموس است و در تغذیه ابلغ است

که بدان

علاج درد گوش که از برودت
علاج کرم و حیوانی بگوش در آید
علاج برص روی و کلف
علاج صداع سرد
علاج سنگ مثانه و گرده
علاج قولنج



که بدان خشونت را از سطوح اعضا دفع کند و سینه را نرم
سازد و سعالی که سبب آن برودت باشد زایل کند
و بو تنفث اخلاطی که در شش و سینه مجتمع باشد اعانت
کند و رطوبات فاسده را در ایشان تخفیف دهد و گرده
و مثانه را گرم کند و بر حبس ما بتت قوت دهد باه را بیفزاید
و بدن را فربه کند و قوی سازد و آب منی زیادت کند
و ادرار بول کند و چون او را با افسنتین بر معده ضماد
کنند معده را قوت دهد و تناول آن محرور را با عسل
طبرزد و مبرود را با شهد مناسب باشد و اما حب
صنوبر صغار دانهٔ او مثلث باشد پوست او از
پوست جلغوزه صلب تر و طعم او از حدت و مرارت
و عفوصت مرکب و او گرم و خشک است در دو درجه و او
بدوائیت اقرب از غذائیت باشد و تا او را در آب گرم
نخسایند این طعوم مختلفه از و زایل نشود و صلاحیت
تناول نیابد و بدن را تغذیه نکند و او گرده را بغایت گرم کند

علاج سعال برودت
نرمی سینه
علاج ضعف معده
علاج ...

وبادها را بشکند و مشایخ و مبرود انرا منفعتی تمام رساند
بسبب اسخان و قلع بلغم و رطوبت که در کشش و مثانه
ایشان مجتمع باشد و اکثار ان احداث مغص کند و تریاک
او نار دانست و با مردم محرور موافق نباشد بل ایشانرا
از ان اجتناب واجب بود و دود چوب صنوبر حشرات را
برویاند و قوت دهد و اگر انرا در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند درد دندان را تسکین و پوست درخت
صنوبر و برگ او جراحات را بر دیاند و سوخته آب گرم
نافع بود چون آنرا بکوبند و بدان ذرور کنند والله اعلم

علاج [illegible]

علاج درد دندان

علاج جراحات

## فصل پنجم در بیان احوال فندق و حبة

الخضرا که انرا بپارسی بن گویند و بتازی بطم نیز گویند بدانکه
اطبا را در طبع فندق خلاف است بعضی گفته اند که گرمست
در سه درجه و تر در درجه اول و این قول مرجوست و بعضی
اورا گرم و خشک گفته اند مطلقا و هیچ یکی ازین دو کیفیت
را بدرجه اختصاص نداده اند و بعضی بر آنند که او در

حرارت



در حرارت و یبوست باعتدال نزدیک است و این قول
بقبول اقرب است و بهترین او آنست که بزرگ و تازه
باشد و او از جوز انهضام و انحدار دیرتر است و با آنکه
قلیل الغذاست تغذیه او از جوز بیشتر است و مضرت
او با معده کمتر و آن بسبب کثافت جرم و قلت دهنیت
و کثرت ارضیت است در و دلیل بر بن قبضی است
که از طعم او محسوس است و قبض او در پوست او زیادت
است و چون او را مقشر کنند از معده و امعا زودتر منهضم
شود و او باه را قوت دهد و با انجیر و سداب مضرت نهش
هوام باز دارد خصوصا لدغ عقرب و از و یک بیزد و این
خاصیتی عظیم است پوست او شکم را قبض کند و لب
او منفخ است در اسافل شکم تولید ریاح کند و صداع آرد
و اصلاح آن بفانید یا بشکر کنند. واما حبة الخضرا گرم
و خشکست در آخر درجه دوم و حرارت او از یبوست بیشتر
است و بهترین او آنست که تازه و بزرگ دانه و سبز باشد

علاج مضرت زهر هوام

قبض شکم

و او بطی الهضم قلیل الغذا است در تغذیه از جمیع لبوب مذکوره
کمتر باشد مردم مرطوب و بلغمی مزاج را نافع بود کرده و نواحی
آنرا گرم کند و پیه گرده را زیادت گرداند و باه را قوت دهد
و اخلاطی را که در سینه مجتمع شود تحلیل دهد طبع را قبض کند و
بول و حیض را ادرار دهد و سپرز را مفید بود کلف را
زایل کند و اگر او را بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند لیکن با معده بد باشد شهوت طعام را
ناقص گرداند و در دهان و کام و زبان احداث بثرات
کند و صداع آرد و مصلح او کثیرا است و روغن او اوجاع
و درد پهلو و امراض بارده را چون لقوه و فالج و مانند آن
نافع بود و چون مقدار یک بندقه از صمغ او بناشتا
تناول کنند طبع را تلیین دهد نه آنکه آسیبی رساند

باب هفتم در بزور دهنیه و این
باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول
در بیان احوال کنجد بدانکه از جمله تخمهاء روغن دار کنجد
روغناکتر است

علاج اخلاط سینه
ادرار بول و حیض
علاج رویانیدن موی سر



روغناکتر است و روغن او از برای تناول و تغذیه مناسب
تر و او گرم است در درجهٔ اول و تر در درجهٔ دوم و بهترین او آنست
که تازه و بزرگ دانه باشد و از و آنچه درست خورده شود البته
در معده منهضم نشود و سوده و نرم کرده او که بتازی طحین
و بپارسی ارده و کیلاس تیر گویند بطی الهضم غلیظ کثیر الغذا
جید الکیموس است و آنچه با پوست تناول کرده شود
انحدار او از معده زود تر و در تغذیه کمتر باشد و او بدن را
فربه کند و آب منی بیفزاید خصوصا چون او را مقشر کنند
و او را در ادرار حیض منفعتی تمام است تا حدی که اسقاط
جنین کند چون بدان ضماد کنند آثار ضربه که کبود شده
باشد زایل کند و خونی که زیر پوست بسته شده باشد
تحلیل دهد و خوردن و ضماد کردن آن مضرت گزیدن
مار باز دارد و روغن او حرقت معده و حدت اخلاط را
ساکن کند و مضرت زهرها باز دارد و خشونت جلد و
تشقق اطراف را که از سودا باشد و حکه و جرب یابس باشد

اسقاط جنین
علاج کبود از ضربه
علاج خون مرده گی
علاج گزیدن مار و دیگر زهرها
علاج حکه و جرب

علاج حکه و موی و بلغمی
علاج سعال
علاج ضیق النفس
علاج جرب مزمن

دفع کند و نافع باشد سم بخوردن و سم ما لبدن و اکر اورا
با آبی که مویز در وجوشیده باشد بیاشامند حکه و موی و
بلغمی را زایل کند و سعال و ضیق النفس و خشونت
حلق را نافع بود و طبع را تلیین دهد و جون قدری
از و در دیک کنند زهومت طعام را زایل کند لیکن معده
را سست کند و جون اورا بجوشانند بعضی از مضرت او
باصلاح آید و جون مقدار صد مثقال از و یک دفعه بر
خلو معده بیاشامند جرب مزمن را دفع کند لیکن
معده را مضرت رساند و جون بعد از و سکنجبین
عسلی یا آب انار ضم کنند مضرت او کم شود جز با معده
قوی و در هوای صحیح بدان جسارت نشاید کرد
و بعضی کفته اند که روغن کنجد جز سوداوی مزاج را
منفعت نرساند فصل دوم در بیان احوال
قرطم و خشخاش بدانکه از جمله تخمهایی که از وی روغن
بسیار حاصل آید و در استعمال آن در بعضی بلاد
عادت



علاج تنقیه طبع و قولنج
علاج لسع عقرب

عادت جاری باشد قرطم است که اورا بپارسی تخم
معصفر کویند و او دو صنف است بوستانی و بری بوستانی
کرمست در درجه دوم و خشک در درجه اول از و غذایی
اندک حاصل آید و استخوانی بسیار کند و او سینه را پاک کند
و آواز را صافی سازد و باه را قوت دهد و جون در ماء
العسل یا شوربای خروس پیر شیره کرفته یا دران بخته
بیاشامند تلیین طبع کند و بلغم غلیظ محترق بر اند و قولنج
بکشاید و همجنان اکر او را با انجیر نرم بکوبند و شاول کنند
لیکن معده را زیان دارد و او شیر را در معده ببندد و اکر
بسته باشد بکشاید و شیر کیاه او را همین خاصیت
است و اما قرطم بری کرمست در دو درجه و خشک
در سه درجه اکر برک او یا دانه او را یا هر دو را با هم بسایند
و با شراب بیاشامند مضرت لسع عقرب را دفع کند
و قوم می کفته اند که اکر عقرب زده او را در دست کیرد احساس
درد نکند و جون از خود دور کند درد عاید کردد و اما

خشخاش دو صنف است سفید و سیاه و آنچه صلاحیت
خوردن دارد سفید است و او سرد است در دو درجه و در
رطوبت و یبوست او خلافست بعضی او را در دو درجه
تر گفته اند و بعضی در دو درجه خشک و اتفاق متاخران بران
است که یبوست او در درجه اولست و بهترین او آنست
تازه و بغایت سفید و بزرگ دانه و گران سنگ بود و او بطی
الانهضام است و قلیل الغذاست خوابی باعتدال آرد
و سعال گرم و بر آمدن خون از حلق را نافع بود و ریختن مادهٔ
رقیق تیز را از دماغ بحلق و سینه باز دارد و ابخره را
از تصاعد بدماغ منع کند و همانا که این افعال ازو بالعرض
حاصل آید بواسطهٔ متانت جوهر او و تغلیظ رطوبات
بدنی و با عسل آب منی بیفزاید و این نیز بسبب متانت
جوهرست و برودت و دسومت که در وست چه بدان
سبب جوهر منی را غلیظ کند و او را از سرعت تحلیل مانع
کند و عسل تعدیل تبرید او کند و در خونی که ازو حاصل آید

علاج سعال و بر آمدن خون از حلق

قابلیت



قابلیت ضرورت بجوهر منی بادید آرد و بالجمله درین معنی نیز
فعلی عرضی او بیشتر از فعل ذاتی باشد و جرم او قابض است
خصوصا بریان کرده و آب او ملین است خصوصا بریان
ناکرده و چون پوست او بجوشانند و آب آن بر سر ریزند
در تنویم زیادت تر از تخم آن باشد و اما خشخاش سیاه
سرد و خشکست در سه درجه و بعضی گفته اند در چهار درجه
و بهیچ حال او را در تغذیه مدخلی نباشد و بهترین او بری و مصری
بود که افیون از شیر او حاصل آید و مخدر و منوم است
و افعال او با فعال افیون نزدیکست مقدار دو دانگ ازو
شدت حرارت جگر را تسکین دهد و چون او را با بنبه بکوبند
و ازان فتیله سازند و احتمال کنند خواب آرد و بوقت ضرورت
و شدت حاجت او را بکوبند و بر پشت چشم ضماد کنند یا آب
او در چشم چکانند درد و ضربان را بغایت تسکین دهد و در
استعمال آن بهمه حال تقیه و احتیاط واجب باشد و
گفته اند استعمال آن دماغ را زیان دارد و مصلح او رازیانه است

علاج بیخوابی

علاج بیخوابی

علاج درد چشم

والله اعلم واحکم **فصل سیوم** در بیان احوال شاه دانه
و تخم کتان بدانکه شاه دانه تخم قنب است که نزد عوام باسم
بنگ مشهورست واو دو صنف است بری و بستانی وانچه
بستانی اوست گرم است در دو درجه و خشک در سه درجه و
بعضی گفته اند که در سه درجه گرم و خشکست و قول اول ار
جح است و بهترین او آنست که تازه و بزرگ دانه لذید روغن
ناک بود و او بطی الهضم لطیف قلیل الغذا ردی الکیموس
است تلطیف اخلاط وتحلیل نفخ وطرد ریاح وادرار بول
کند و بدنرا تسخین قوی دهد لیکن با معده بد باشد صداع
ارد و ازو بخاری گرم دخانی بدماغ تصاعد کند وازان ظلمت
بصر حادث گردد و بسبب شدت یبوست منی را تجفیف
دهد وچون اورا بریان کنند بعضی از مضرت او کمتر
شود وچون او بریان کنند ونرم بسایند ودر سکنجبین
خمیر کرده هر بامداد مثل یک بیضه تناول کنند سیلان منی
وودی ومذی را قطع کند واصلاح او تناول بادام و
خشخاش

علاج سیلان منی و ودی و مذی



خشخاش کنند با او وشرب شربتی سکنجبین بعد ازو وروغن
او در درد گوش مزمن را و رطوباتی که از گوش مترشح شود نشف
کند وتخفیف دهد وآب برگ او وتبز درد گوشی را که از برودت
باشد تسکین دهد وچون سر بدان آب بشویند سبوسه
بن موی زایل کند وموی دراز شود واما شاه دانه بری
گرم وخشک است در چهار درجه واو در غذائیت مدخلی نیست
بل او از ادویه سمیه است ازو اجتناب واجب باشد
وحنین بن اسحق نیلی گوید درخت او که در زمینها نزدیک آب
روید طول او بقدر یک گز باشد و بر برگ او سفیدی غالب
بود و دانه او مثل فلفل باشد وچون او را بدست بمالند
روغن از وی بزودی بیرون آید و از شیر درخت او از سه درم تا
سه مثقال صفرا و بلغم را بدفق بر اند وآب برگ او در تسکین
درد گوشی که از برودت باشد نافع بود واما تخم کتان
گرم است در درجه اول ومعتدل در رطوبت و یبوست
وبعضی گفته اند که او در حرارت وبرودت معتدلست

علاج سبوسه سر و دراز کردن موی

علاج ... صفرا و بلغم

علاج درد گوش که از برودت بود

وخشکست در درجهٔ اول وقول اول ارجح است وبهترین او
تازهٔ گران وزنست واو عسر الهضم قلیل الغذاست بول را
ادرار دهد ودود او زکام را دفع کند وچون اورا بریان
کنند طبع را قبض کند وادرار بول زیادت کند وچون اورا
بکوبند وبا نطرون بر کلف ضماد کنند زایل کند وبا موم آثار
سعفه یا را که بر ناخن بر آید زایل کند وآرد او جراحتها را
نضج کند واورام گرم وسرد ظاهری وباطنی تسکین دهد ودر
آبی که تخم کتان درو پخته باشند نشستن اورام صلب را
تحلیل کند لیکن با معده موافق نباشد معده را سست کند
وگفته اند که انثیین را زیان دارد واصلاح آن بعسل کنند

عسل زکام

عسل کلف

عسل ورم صلب

## باب هشتم در حلویات واین باب

مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در بیان
احوال عسل بدانکه از جمیع شیرینیهای مفرد عسل انفع وافضل
ترست واو طلیست که بر ازهار وانوار وغیر آن از
حشایش واقع شود ومگس انگبین آنرا التقاط کند ودر حوصلهٔ

خویش



خویش جمع آورد ودر آنجا از حرارت متأثر شود ونضج یابد
وسخونتی قوی پذیرد پس آنرا از برای وقت احتیاج بغذا
در موضعی که یابد ذخیره نهد واز آنست که اورا بپارسی
انگبین گویند یعنی چیزی که اورا اول انگ بینند وآنکه در لغت
پهلوی ممبن مگس را گویند که بتازی اورا نحل گویند واحوال
عسل از جهت طبع وطعم ورایحه ولون بحسب محلی که اولا
برو نازل شود مختلف گردد چه هرچه مگس آنرا از اوراق
نباتاتی گرم چون سعتر ومانند آن التقاط کند گرمتر باشد
ودر طعم او حرافتی محسوس گردد وآنچه از حشایش تلخ چون
درمنه وافسنتین ومانند آن ملتقط شود در او اثر مرارتی
باشد وآنچه از ازهار خوشبوی ملتقط گردد خوشبوی و
خوش طعم باشد وآنچه در دیاری سرد وکوههای بلند که هوای
آن بیبوست مایل بود حاصل آید در جمیع افعال واحوال
از غیر آن فاضلتر باشد وآنچه در فصل بهار حاصل آید
بهتر از تابستانی وزمستانی باشد ودر جمیع اصناف

بهترین او آنست که سرخ فام خوشبوی صادق الحلاوت لذیذ
صافی شفاف لزج باشد چنانکه اگر بانگشت بردارند که
پیاپی از آن برآید و بزودی منقطع نشود و او گرم و
خشکست در درجهٔ دوم مشایخ و امثال امزجهٔ بارده را موافق
ترین چیزی باشد چه جوهر حرارت غریزی ایشانرا
قوت دهد و در ایشان تولید خونی صالح کند خصوصا
در زمستان و او جوانان و اصحاب مزاج گرم و کسانی که
صفرا غالب بود مضرت رساند و تشنگی آرد خصوصا در
تابستان چه در ایشان پیش از آنکه خون گردد بصفرا مستحیل
شود و در و قابلیت تغذیه نماید و او در ابدان صفراوی اطلاق
طبع کند بسبب ازدیاد حدت او و در ایشان و تهییج و تحریک
رطوبات و در ابدان بلغمی را اعتقال طبع کند بسبب نقصان
حدت او در ایشان و افادهٔ حلاوت و رطوباتی بلغمی را
که در معدهٔ ایشان باشد و جذب جگر آن رطوبات را
بسبب صداقت او با حلاوت و حدوث جفاف در ثقل

و از آنست



و از آنست که اول ادرار بول کند و تناول او بر انفراد تجفیف بدن
کند و چون او را با آب خلط کنند بدن را ترطیب دهد بسبب
تنفید او بلّت آبرا در اعضا و عسل خام یعنی آنکه آتش ندیده
باشد و کفک او بر نداشته باشند لطیف و جلا دهنده و
ملطف بلغم باشد و حدت و تحلیل و تلیین طبع و تهییج قی
و تنقیهٔ قروح در و بیشتر از پخته و کف بر داشته باشد
لیکن بدن از و غذا کمتر یابد چه او پیش از هضم و تغذیه متحدر
گردد و در معده و امعا تولید نفخ کند و چون او را بپزند حدت
و حلاوت او کمتر شود خصوصا چون او را با آبی بسیار
بیا بپزند و بجوشانند تا بقوام رسد و کفک از و بر دارند
و درین حال احداث نفخ و تلیین طبع کمتر کند و نفوذ او
در بدن زود تر و غذای او بیشتر بود و ادرار بول قوی
تر و با اصحاب سعال موافق تر باشد و جراحات را برویاند
و مضرت زهرها باز دارد و همچنان قی کردن بدان و بالجمله
عسل رطوباتی که در قعر بدن بود بیرون کشد و عفونت و

عسل زهرها

فساد مار از اجسامی که قابل آن باشند منع کند و تناول نافع ترین
چیزیست گزیدهٔ سگ دیوانه را و چون اورام کرده با قدری
روغن گل بیاشامند مضرت نمش هولم و مضرت افیون
دفع کند و اکثار آن تهیج قی کند و مصلح آن انار میخوش و ترشی
ترنج باشد و محرور دفع مضرت او بسرکه و ربوب فواکه حامضه
کند و چون اورا بر بدن بمالند شپش را بکشد و منع تولد آن کند
و چون قسط را با او ضم کنند کلف را دفع کند و با نمک اثر ضربه را
که کبود شده باشد زایل گرداند و اگر او را در گوش چکانند
سمع را قوت دهد و چون نمک اندرانی با آن ضم کنند و فتیله
بدان بیالایند و در گوش نهند قرحه را که در گوش باشد خشک
کند و چون او را بمیل در چشم کشند بصر را قوت دهد و ابتداء
نزول آب را نافع بود خصوصا با آب پیاز سفید و از
عسل نوعی باشد که در غایت حدت و حراقت تا حدی
که بوییدن او عطسه آرد و گاه باشد که بمجرد بوییدن عقل
زایل شود و غشی و عرق سرد عارض گردد فکیف از

تناول

علاج گزیدن سگ دیوانه و ... اورام

علاج ... شپش

علاج کلف و ... ضربه کبود شده

علاج ... سمع و ... گوش

علاج ابتداء نزول آب از چشم

عطسه



از تناول آن و تداوی آن قی کنند بعد از تناول ماهی پر نمک
نمک خورده و برگ سداب دفعاتی بسیار چندانکه معده را
ازو پاکی حاصل شود و بعد از آن تناول سیب و انار و امرود
و این جمله میخوش باید نه شیرین و نه بغایت ترش و
حال عسل طبرزد بعد ازین گفته آید

## فصل دوئم

در بیان احوال شکر و متعلقات آن بدانکه قوت شکر در جلا
و تحلیل بعسل شبیه باشد لیکن ازو لطیف تر باشد و در حلاوت
و حرارت کمتر از انست که چون تشنگی بیارد و مثل او تسخین
بدن نکند و در تغذیه ازو بیشتر باشد و او گرم و تر است
در درجهٔ اول و بهترین او آنست که بغایت سفید و شفاف
بود و این آن صنف است که اطبا او شکر طبرزد خوانند و در عراق
و خراسان او را قند گویند و در عرب ابلوج گویند و نبات را که
اطبا شکر سلیمانی گویند جلا و تغذیه و تلیین طبع زیادت
از شکر طبرزد باشد بل در شکر تلیین طبع بنا شد و شیرینیها
که از طبرزد حاصل آید عسل طبرزد گویند و شیره را که از نبات

چکیده باشد قطر النبات گویند حرارت وتلیین طبع در ایشان
زیادت از طبرزد ونبات باشد واز شکر آنچه سرخ باشد حرارت
او زیادت بود وتلیین طبع در وبیشتر باشد واین فعل در و بحسب
زیادت ونقصان حمرت او متفاوت کرده واز اصناف مذکوره
آنچه کهن تر باشد در صنف خود لطیف تر و بحرارت و یبوست
مایلتر بود وبالجمله جمیع انواع شکر سده را بکشاید وخشونت سینه را
دفع کند وسعال را نافع بود وبا روغن بادام طبع را تلیین دهد
واصحاب قولنج را منفعت رساند وکرده ومثانه را نافع بود
وبا معده بد نباشد مگر معده را که از تولد صفرا در و بیم بود چه در
مثل این معده تهییج صفرا کند بل بسبب لطافت بصفرا استحاله
کند وتشنگی آرد خصوصا آنچه کهنه باشد لیکن درین معانی
جز عسل نباشد بل او را چون در آب شربت کرده بجوشانند
وکفک آن از وی دارند تشنگی بنشاند واگر نبات سفید را
بسایند ودر چشم در کنند بیاض رقیق را زایل کند ونوعی
از شکر باشد که او را شکر العشر گویند وعشر درختی خرد شیردار

علاج خشونت سینه
علاج سعال
علاج قولنج
علاج بیاض چشم

باشد



باشد که در دیار کم سبز روید ودر بلاد عرب ویمن وهند بسیار
باشد واو را در هند درخت آک گویند ودر حقیقت این شکر
خلافست بعضی برانند که او صمغ عشر است که از نواحی شکوفه
او بیرون آید وانجا بسته کرده وخشک شود وبعضی گفته اند
که او طلیست که در دیار حجاز ویمن بر عشر افتد وماننده قطعهاء
نمک وداندهاء مصطکی بود منجمد کرده وخشک کرده واین قول
بصواب اقربست چه اگر او صمغ این درخت مذکور بودی مخصوص
بدیاری نگشتی زیرا که جمیع اشیایی که بر طریق طل حاصل
آیند چون شیرخشت وترنجبین وغیر ان غالبا بدیاری مخصوص
باشد وبالجمله از طعم این شکر با حلاوت عفوصتی ومرارتی
اندک محسوس کرده واو معتدلیست مایل بحرارت ودر اکثر
احوال وافعال بشکر نزدیکست الا انکه او از شکر لطیفتر است
ودر حرارت کمتر واو دو نوع است یکی سفید ودیگری بسیاهی
مایل وبهترین او سفید تازه ومنقا باشد از اجزای غریبه
وگفته اند که در و رطوبتیست که بدان طبع را تلیین دهد واین

قول بتحقیق قریب نیست چه ممکن است که این فعل از و بسبب
قوتی باشد که از عشر اخذ کرده باشد چه عشر از جمله ینتوعاتیست
که قوت اسهالیه در ایشان بغایتست و او نیش و جگر و معده
و کرده و مثانه را نافع بود و نفع او با ششی بیشتر است و چون
اورا با شیر حل کرده بیاشامند اصحاب استسقا را نفعی تمام رساند
و چون اورا بسایند و در چشم در ورکشند بصر را تیز کند و بیاض را
جلا دهد **فصل سیوم** در بیان احوال سایر
حلویاتی که حدوث و حصول ایشان بر طریق طل باشد
جهارست و آن ترانگبین است و شیرخشت و گزانگبین
و خشک انگبین اما ترانگبین طلیست که در دیار خراسان
و ما وراء النهر کیاهی که بشیرخوار مشهورست و او را بتازی
خاج گویند واقع شود و او معتدل نیست مایل بحرارت و ترّیست
در درجهٔ اول و بهترین او آنست که بزرگ سفید دانه تازه
باشد و خالی از شوایب و احوال و افعال او بشکر قریبست
لیکن جوهر او از جوهر شکر لطیفترست و در وجلائیست

پیش

علاج استسقا

علاج کندی بصر و بیاض چشم



پیشتر سینه را تلیین دهد و سعال را نافع بود و تشنگی بنشاند و
بخاصیتی که در وست صفرا را برفق و آهستگی براند و بالعرض
بدن را ترطیب دهد چند انکه از آمیزش گیاهی که وقوع او بر
آنست باکتر باشد تلیین طبع بیشتر کند چه در گیاه او قبضی موجودست
و خصوصا در تخم آن گیاه و آنچه از حال او بدین منکشف
شده است و بتجربه پیوسته آنست که چون او را با همان گیاهی
که در وست در آب گرم زمانی اندک بگذارند و بدست مالیده
بپالایند و بیاشامند اول قوت اسهالیهٔ او در حرکت آید و صفرا را
براند و بعد ازان قوت قابضه موثر گردد و قبضی لطیف
کند و این معنی در اسهالی صفراوی که باخراج صفرا و تنقیهٔ
بدن از و احتیاج باشد امری کافی و تدبیری صوابیست
و خصوصا چون اسهال بسحج انجامیده باشد و اگر چه این
مطلوب از هلیلهٔ زرد نیز حاصل آید لیکن قوت اسهالیه
در وبیشتر و عصر و قبض او قویتر باشد و مقدار شربتی ازان
بیست درم باشد تا بیست مثقال و اسحق بن حنین بلخی گوید

تلیین سینه

علاج سعال

علاج اسهال صفراوی

که او سپرز را زیان دارد و اصلاح آن بتمر هندی کنند و امّا **شیرخشت**
طلیست که بر درخت بید واقع شود واکثر وقوع او در شهر هراة
بود و افعال و احوال او مثل ترانکبین است لیکن در حرارت
از و کمتر و در اسهال قویتر باشد چون او را با طباشیر خلط کنند
درد دندان که از حرارت باشد ساکن کند **گزانکبین** که او را
نباتی من خوانند و اگر چه در عرف جمهور هو طلی را که بر اشجار
و احجار واقع شود من گویند لیکن آنچه بدین اسم معروف و
مشهور بود طلیست که اکثر وقوع او بر درخت گز و بلوط
باشد در نواحی سنجار و بلاد دیار بکر و کردستان و او گرم
است در درجهٔ اوّل و معتدل در رطوبت و یبوست و آنچه
بر درخت بلوط واقع شود بیبوست مایل بود و او شش
و سینه را نافع بود و در طوبت ایشان را جلا دهد و اگر در ایشان
خشونتی باید تلیین دهد و آنچه بر درخت خرزهره واقع
شود که کیفیتی سمیّه باشد از اجتناب واجب باشد و
امّا **خشک انگبین** طلی باشد که در کوههای فارس و عراق

خصوصا



خصوصا در کوههای قهران از اعمال ری بر سنگ واقع شود
و آنجا ببندد که او گرم و خشک است در دو درجه بل حرارت او از
حرارت عسل زیادت و افعال او در جمیع حالات از عسل قوی‌تر
باشد والله اعلم والحکم **باب نهم** در بیان احوال
ترشیها و این باب مشتمل است بر سه فصل **فصل
اوّل** در بیان احوال سرکه و آبکامه بدانکه بهترین و فاضلترین
ترشیها سرکه است و بعد از و آبکامه و سرکه از انواع شیرینیها
چون خرما و عسل و مویز و شیرهٔ نی شکر و شیرهٔ انگور حاصل
آید و بهترین او آنست که او را خل خمری گویند و صنعت او چنان
باشد که برده جزو از عصیر انگور شیرین صافی کرده یک جزو سرکه
نیز ضم کنند و در ظرفی از خزف که او را قیر با نیه داده باشند ریخته
سر بگل بگیرند و در آفتاب نهند تا بجوشد و سرکه شود و بعد از
خل خمری در جودت **خل تمری** باشد و صنعت او چنانست که
بر دو جزو خرما چهل جزو آب ریخته و در ظرفی چنانکه ذکر رفت
یک هفته در آب بگذارند بعد از آن بدست بمالند و بپالایند

وبرده جو واز وی یک جزو سپر که اضافت کنند و در همان ظرف
کنند ریزند و سپر بگل گرفته در موضعی که آفتاب بر ودایم
نباشد واز وی تمامی منقطع نگردد بنهند تا سرکه شود وبالجمله
سرکه از دو جوهر مختلف که از ان گرم است و دیگری سرد
مرکبست و دلیل برین حرافت و حموضت است که ازو
محسوس است الا انکه جوهر سرد درو بر جوهر گرم غالب است
و هر دو جوهر او لطیف‌اند چنانکه در بحث طعوم مبین است
و در سرکه تجفیف و تقطیع بغایتست وازانست که اعصاب را زیان
دارد چه بغوصت وحدتی که اوراست در جرم عصب
نفوذ کند و او مواد را از انصباب بداخل بدن مانع
گردد و کسر سورت صفرا و تسکین حدت خون و تلطیف
وتقطیع بلغم کند و اصحاب امزجهٔ سوداوی را مضر بود
واصحاب امزجهٔ بارده و اصحاب سعال وضعف
اعصاب مضرت رساند و با اصحاب مزاج معدهٔ گرم
وتر موافق باشد تنبیه شهوت طعام کند و بر هضم معین
گردد



و از وآنچه عذب وخوش طعم باشد در جودت تغذیه بجنس
نزدیک بود لیکن در تسکین حرارت وترطیب بدن مثل حس
نباشد بل چند انکه مرارت درو بیشتر در جودت غذا کمتر بود
واو را خاصیتی است در تفتیح سدهٔ جگر و تسکین اوجاع
واعراض او اعم از انکه از حرارت باشد یا از برودت وقوی
تر بن او در ین معنی تلخ تر ین اوست واو معدهٔ گرم را نافع
بود و تناول او با سرکه بعد از فصد و حجامت اصلاح ردائت
خون بغایت باشد لیکن در هضم عسر بود و رشاد اصلاح آن
کند وضماد او نقرس گرم و رمد دموی و صفراوی را نافع بود
و چون او را با آرد جو ضماد کنند خفقان و حرارت معده و
غثیان و هیجان صفرا را ساکن کند و طبع را قبض دهد
و چون آب او را با اسفیداج طلا کنند تبرید بغایت کند
و چون با خیار چنبر بدان غرغره کنند اورام حلق را نافع
بود و بیخ او مضرت لسع عقرب دفع کند اما بری که اندابتانی
طرخشقون گویند پوست برو غالب بود واو معده را قوت

علاج نقرس گرم و رمد
علاج خفقان و غثیان
علاج اورام حلق
علاج لسع عقرب

دهد

ود باعث کند تب ربع را نافع بود و مضرت لسع هوام از مار
و عقرب و دنبور و غیر آن دفع کند اگر بدان ضماد کنند یا آب
او بیاشامند و از انجمله ریباس است و او سرد و خشک است
در دو درجه و بعضی گفته اند در سه درجه قول اوّل بصواب اقرب است
و بهترین او آنست که غلیظ تازه آبدار دراز قد بود و در طعم او
قبضی بود و از انجمله بدین اوصاف موصوف بود در کوههای
فارس و نیسابور روید و او معده و احشا را قوت دهد و او
اطفای حرارت و تسکین حدت خون و صفرا و قطع عطش
کند و قی و غثیان را که از حرارت معده باشد ساکن گرداند
و اسهال صفراوی و حصبه و جدری و طاعون و حمای وبایی
نافع بود و قوت بقوت ترشی ترنج نزدیک باشد اگر
آب او را در چشم کنند بصر را قوت دهد و اگر با ادویه
بر بثرات گرم طلا کنند نافع بود لیکن سینه را زیان دارد
و اصحاب قولنج را مضرت رساند و اصلاح آن بترنج مربا
کنند و از انجمله نی شکر است و طبع او [illegible]
نزدیک است

نزدیک است گرم و تر است در درجهٔ اوّل و بعضی گفته اند که
در حرارت و برودت معتدل است و بهترین او شیرین آبدار است
از و خونی معتدل حاصل آید و او حلق و سینه و شش را نرم
سازد و رطوبتی که در ایشان باشد جلا دهد و سعال را نافع
بود ادرار بول کند و حرقت بول زایل کند و بر قی معین کند
جوهری سفید مثل نمک که بطریق صمغ بر او حاصل آید چشم را
جلا دهد و شاول نی شکر تولید نفخ و احداث ریاح کند
و چون پوست از و باز کرده او را با آب گرم بشویند نفخ او
زایل کند

## فصل سیوم در بیان احوال ترهائی که

بپارسی بودنه باغی گویند جوهر او از جمیع ترهاء ماکول لطیف
تر است و او گرم و خشک است در دو درجه در و قوتی قابضه
است که بدان معده و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام
آرد بر هضم اعانت کند و فواق و غثیان بلغمی و پیچش شکم
و سیلان خون را بقی یا باسهال نافع بود و نفخ معده را [illegible]
دفع کند و در و رطوبتی فضلیه است که بدان سبب در عروق

نفخی که موجب تهییج انعاظ و تحریک باه بود باد بد آرد و اوعیهٔ
منی را قوت دهد و کرم را در معده و امعا بکشد و هیضه
تسکین دهد خصوصا با ناردان و کفته اند که مقداری اندک
از و حدوث تخمه را مانع کهه و لیکن بسیار او احداث تخمه
کند و اکر او را بر پستان ضماد کنند شیر بسته را در و تحلیل دهد
و اکر شاخی چو سه ازو در شیر اندازند شیر را از بستن باز
دارد و اکر با سویق جو بر پیشانی ضماد کنند صداع را
زایل کند و چون زبانها بدان بمالند خشونت ازو زایل کهه
و احتمال او پیش از جماع منع حمل کند و خوردن و ضماد کردن
آن کزیدن سک دیوانه را نافع بود و اکثار ان در حلق حکه
باد آرد و مقعد را زیان دارد و کفته اند او تولید ریاح
کند و مصلح آن کرفس بود و از انجمله رشادست که او را
بپارسی تره تیزک کویند کرم و خشک است در آخر درجه دوم
اخلاط غلیظ را تلطیف و تقطیع دهد و خشک اند رطوبات
پاک سازد و معده و جکر سرد را نافع بود کرم معده را بکشد

و باه را

علاج بستانی که شیر در او بسته باشد

علاج صداع

علاج کزیده سک دیوانه

منع حمل

علاج کرم معده



و باه را تحریک دهد و اکثار آن معده را زیان دارد و
یبوست بر مزاج شش غالب کرداند و رطوبت بلغمی
سفید که آنرا ودی کویند بجانب مثانه منحدر کرداند
و کاه باشد که احداث تقطیر بول کند و اصلاح آن
محرور بکاهو و کاشنی کند و از انجمله دوج است و
جوهر او از دو قوة متضاده مرکب است چه جرم او قابض
است و آب او مسهل و او کرم است در آخر درجه اول
و خشک در وسط آن در و خاصیت تفریح است و قبض
و عطریتی که در وست بران اعانت کند دل را قوت دهد
و شیر و منی را زیادت کرداند بسبب رطوبت فضلیه که
در وست و لسع زنبور و عقرب نافع بود و اکر آب او را
در چشم کشد بصر را قوة دهد و اکر با کافور و سرکه در بینی
چکانند رعاف را قطع کند و بوئیدن او کثرت عطسه را
مانع کهه لیکن سریع الفساد است بزودی بخلط تیز
صفراوی مستحیل کهه و اکر در بدن خلطی مستعد

علاج لسع زنبور و عقرب

علاج ضعف بصر

علاج رعاف

علاج کثرت عطسه

اسهال یابد بعا وقت آن باقوتی مسهله که در آب اوست
اسهال کند والا بسبب قبضی که در جرم اوست قبض کند
اکثار وادمان تناول آن ظلمت بصر آرد و شیر و منی را نقصان
دهد بسبب تولید خلطی غلیظ سوداوی که طبیعت
شیر و منی است و هم بدین سبب تفریح او را نیز عاقبتی
محمود نباشد و اصلاح بعضی از مضرت او بسکنجبین کنند و از ان
جمله **جرجیر** است که او را بیا دسی کیکنونته میره نیز
گویند و او دو صنف است بری و بوستانی و بهترین او بوستانیه
باشد و آنکه در وی حرافتی اندک بود و او گرم است در درجه دوم
و تر در درجه اول طعام را در معده هضم دهد و تلیین طبع
کند و شیر و منی بیفزاید و باه را قوت دهد لیکن مبخر بود
صداع و سدر و ظلمت بصر آرد و اصلاح آن بتناول کاهو
یا کاشنی یا سرکه کنند با او لیکن سرکه تقویت او را در باه
باطل گرداند و از انجمله **طرخون** است و او گرم و خشک است
در دو درجه معده را قوت دهد و تخفیف رطوبات کند





وخاییدن او حس ذوق را منجبر گرداند و چون از شرب اشربه
واد و یه کریه او را بخایند مونت آن کم شود و لیکن عسر
الهضم و بطی الانحدار است تشنگی و درد گلو آرد و باه را
قطع کند و مصلح او کرفس است **فصل چهارم**
در بیان احوال اثمار و بقولی که از ان انواع بورانیها کنند و از ان
جمله **کدو** ست و او سرد و تر است در دو درجه و بهترین او
آنست که تازه سبزفام شیرین باشد و او سریع الانحدار است
و از و غذایی خوب اندک حاصل آید مایل ببرودت و رطوبت
و چون او را با چیزی ضم کنند از و غذایی شبیه بطبیعت
آن چیز حاصل آید و او با مردم محرور و صفراوی مزاج مناسب
باشد سرفه و درد سینه و تب و تشنگی را نافع بود و چون او را
همچنان با حشو و دانه در خرقه پیچیده در خاکستر گرم دفن کنند
تا نرم شود و آب او را با شکر طبرزد بیاشامند تلیین طبع
کند و حرارت و حمیات را تسکین دهد و آب او با روغن
گل درد گوش و اورام دماغ را نافع بود لیکن چون از معده منحدر

علاج درد سینه
علاج تب و تشنگی
علاج قبض [illegible]
علاج درد گوش
علاج اورام دماغ

نشود یا آنکه در وخلطی بد یا بد بزودی فاسد شود و اصحاب بلغم
وسودا را مضر بود و از وی در معده رطوبتی فاسد مجتمع گردد و امعاء را
بخاصیت زیان دارد وخصوصا روده قولون را و اصحاب
مغص و قولنج را از اجتناب واجب بود و بهترین انواع استعمال
او از برای محروران و اصحاب صفرا آنست که او را با آب غوره
یا آب انار یا سرکه بکار دارند و با روغن بادام یا روغن کنجد
و از برای اصحاب سعال و تب بکشک جو یا ماش مقشر و چون
او را در آب بجوشانند رطوبت او بغایت کم و بد بریان کردن
او در روغن یا بر آتش بسیاری از رطوبت او باکم آید الا
آنکه در وچندان قوتی باقی نماند و چون او را با گوشت بزنند
در جودت و سرعت هضم بغایت که و چون با او به یا آب
او ضم کنند تولید غذایی صالح کند و چون او را بتوابل حاره
خوش بوی کرده اند تعدیل رطوبت و تطییب طعم او کند
ومقبول طبیعت کند و هضم و استمراء او زودتر کند و از انجمله
بادنجان است و او گرم وخشک است در دو درجه بدلیل

مرار



حرارت
ومرارتی که در وست و بعضی از متقدمان او را سرد گفته اند
و این خلاف قیاس است مگر آنکه گویند چون حال او در تولید
سودا و امراض سوداوی بیبس غایت فعل او تبرید بود نه تسخین
و این نیز استدلالی ضعیف است چه فعل از و بالعرض است
نه بالذات و بهترین او آنست که تازه و بحلاوت مایل بود و
آنچه کهنه و بد طعم باشد ناپسندیده بود و بالجمله از و خونی
نیز سریع الاستحاله بسودا حاصل آید و او را علی الانفراد
باطلاق طبع یا امساک آن تخصیصیتی نباشد لیکن چون
در روغن بسیار پخته شود و تلیین طبع کند و با سرکه یا
با سماق قبض کند و چون بر خامی چنانکه عادت اهل عراق
است خورده شود تولید بثرات در دهان واسخان
و احراق خون بیشتر کند چون نیم روغن بریان کرده
شود در تولید این مضار کمتر از آن باشد و چون او را در
روغن بریان کنند بسیاری از مضرت او باکم آید چه در و
از حدت حرافت مگر اندکی باقی نماند و مضرتی از و منتفی گردد

نکو کردان اکنادی زود زیرا که او غذائی مألوف لذیذست طبیعت
استقبال او کند و در هضم او رغبت نماید و از و آنچه در بدن
بکار نیاید جدا کنند و اگر پوست از و دور کرده در نمک آبی لطیف
جوشی اندک داده در روغن بادام یا کنجید بریان کنند غالبا از و
مضرتی حادث نکردد و او با معده که طعام در وی باز که موافق
باشد و بر شهوت طعام تنبیه دهد و بحدت و مرارت که در روت
سدّ جگر و سپرز بکشاید لیکن سپر و چشم را زیان دارد چون
او را در سپرکه بزنند این مضرت از و زایل شود و تفتیح قوی تر
و با اصحاب مزاج و جگر گرم و با کسی که در سپرز او غلظ و صلابتی
باشد موافق که بل اینها را از و نفعی ظاهر محسوس که و اکثار
و ادمان آن رنگ را تباه کند و احداث بواسیر و درد کمر و تهیگاه
و تولید سدّه و سودا کند و ایقاع باد بخانرا چون در سایه خشک
کنند بواسیر را نافع بود اگر بدان ضماد کنند یا مقعد بر دود یا نخ   علاج بواسیر
او بدارند یا نرم بسایند و بر وی فرو کنند و از ان جمله هلیون
است که او را بپارسی مارجوبه گویند و او گرمست در درجهٔ اول

و معتدل



و معتدل در رطوبت و یبوست و بهترین او تازهٔ بوستانی جست
و غذای او در قلت و کثرت متوسط است و بوستانی برطوبت
مایلتر و در وی حلاوتی است که بدان تفتیح سدّه کند و طبع را
تلیین دهد و او سینه و شش را موافقت کرده را و مثانه را
تسمین دهد و تحریک شهوت باه و تولید منی و ادرار بول کند و عسر   عسر البول را نافع
البول را نافع بود لیکن فم معده و خمول او را مضرت رساند
و دفع مضرت او با بکامه و روغن زیت کنند و او را هم با گوشت
بزنند و هم در خاکینه بکار دارند و هم در آب جوشانیده در روغن
بریان کنند و آبکامه با آن ضم کنند و از برای محروران با دوغ یا
درد و غبا مناسبتر بود و گفته اند که طبیخ آن سگ را هلاک
کند و از ان جمله بقلة الحمقا ست و او را بتازی و بپارسی نامهاء
بسیارست بتازی فرفخ و فرفین و بقلة الزهرا و بقلهٔ مبارکه
و بقلة الحمقا گویند و بپارسی خرفه و بربهن و دندانه سا
و بهندی لونیا گویند و او سرد و ترست در آخر درجهٔ دوم
بطی الانحدار قلیل الغذاء جید الکیموس است در برگ

اولزوجتی ودر سپاق او قبضی محسوس است وبذان سبب
بحسب استعداد ابدان وحصول معاون هریکی ازلزوجت
وقبض در بعضی اطلاق طبع ودر بعضی امساک آن کند و
بالجمله اواز اطعمهٔ محرورانست سعال والتهاب معده وجگر
وافراط عطش وحمیات حاده واسهال وقی صفراوی را
نافع بود وخصوصا باآب غوره وآب انار ترش ومانند آن هم
بخوردن وهم بذان ضماد کردن واولدغ وحرقتی را که در کرده
ومثانه بود زایل کند وعصارهٔ او سحج امعارا نافع بود وسیلان
خونرا از مقعد ورحم وبرآمدن آن از گلو یعنی بالسعال
باز دارد واگر بیاشامند یا بذان احتقان کنند واورا در انالهٔ
ضرس که بیادسی کندی دندان گویند خاصیتی عظیم است
واورا دندانه سنا ازان جهت گویند مردم سرد مزاج را موافق
نباشد مگر او را با جرجیر ونعناع وکرفس ومانند آن خلط کنند
واو باه را نقصان دهد وشهوت طعام را ضعیف سازد
وعصارهٔ او را برصداع گرم وحمره وآماسها یی در غایت حدت

علاج سعال و تب صفراوی

علاج اسهال

علاج ریش دوده و برآمدن خون از گلو و مقعد

علاج کندی دندان





وحرارت طلا کنند فایدهٔ تمام دهد وگفته اند که او امعا را زیان
دارد ومصلح او مصطکی بود وتخم او سرد ست در درجهٔ اول و
معتدل در رطوبت ویبوست وچون او را بریان کنند یبوست
او زیادت گردد واو را نیز در افعال مذکوره خصوصا در تسکین
عطش وتبرید جگر ودردی را که در و از حرارت پدید آید
خصوصیتی عظیم است وهمچنان در تفریح وتقویت دل
وتسکین حرارت او را چون نرم بسایند ودر خرقه کرده در
آب بمالند وصافی کرده با شکر طبرزد بیاشامند چون او را
ده نوبت یا بیشتر بار که بسایند ودر آفتاب خشک کنند و
از و بند قها سازند مسافران را در بریه بکار آید چون یکی را
ازان در دهان گیرند ونگه دارند مدتی ایشان را از تشنگی
نگه دارد واین کرده اند واز انجمله کنگر است که او را
بتازی شف خوانند در طبع او خلاف بسیار ست بعضی
گفته اند که او گرمست واز هلیون گرمتر ولطیفتر ست
در رطوبت کمتر وبعضی گفته اند که در حرارت وبرودت

تدبیر مسافران

معتدل است و تر در دوم درجه و بعضی گفته اند که سرد و تر است
و استاد الزمان مولانا نجیب الدین سمرقندی علیه الرحمة
میگوید بعید نیست که طبایع اصناف او بحسب اختلاف
بلاد و بقاع مختلف گردد و بالجمله مشهور از افعال گزر
آنست که او گرمست و تر و بدان سبب است که تولید نفخ و
تهییج باه کند و گرده را تسخین دهد و او تلیین طبع و
و اخراج بلغم و ادرار بول کند و نتانت عرق و بغل را بخاصیت
زایل کند خوردن و بدان در زور کردن و بدن را بآب آن
شستن و اخلاط غلیظ را که در شش مجتمع باشد
اخراج کند لیکن غثیان آرد خصوصا صنع و بیخ او و اکثار ان
صداع و درد دندان آرد و دماغ را مضرت رساند
و اصلاح آن بروغن کنند و اگر بآب او سر بشویند
شپش را بکشد و طلا کردن بدان داء الثعلب را
نافع بود و از انجمله کمات است و او سرد و تر است
در دوم درجه و او عسر الانهضام است و تناول بی ابازیر

حاج

عرق چشم را — علاج
داء الثعلب — علاج



حاج و آبکامه و نمک و بالجمله اشیائی که بر هضم او مدد کردد
جایز نباشد چه اگر هضم او مستحکم شود غذایی که از و حاصل آید
بد نباشد و الا تولید خلطی بلغمی غلیظ سوداوی کند که در ان از
حدوث فالج و صرع و سکته و قولنج و عسر البول و تنگی نفس
و ردائت نکهت بیم بود پس صواب آنست که از تناول او اجتناب
نمایند و اگر کسی از وجهی از وجوه بتناول آن مضطر شود واجب
آنست که پوست از و باز کنند و شق کرده اول در آب و نمک
جوشی چند بدهند بعد از ان با آبکامه و انگدان و روغن
زیت بپزند یا با گوشتی فربه یا با روغن بسیار و دارچینی و
سرو یا با سعتر و از جمله مصلحات او شراب صرف است
و از و نوعیست که انرا فطر گویند و عوام او را کلاه دیو گویند
و ان جسمی سفید عریض مدور است که در زمینهای نمناک
روید و او سرد و تر است در آخر درجه سیوم و بدترین او آنست
که بغایت سفید و خوشبوی باشد و او عسر الانهضام غلیظ
ردی الکیموس است تولید خلطی غلیظ ردی الکیموس

کند که دران از خرزه و پکته پیم بود و اکثار آن احداث
دلحه وخناق وحیضی خطرناک و ورد اطراف وعسر
البول کند و بهمه حال ترک او اولی واصوب باشد و فضیلت
کمات بر فطر آنست که کمات در زمین ریگستان روید
وفطر در زمینهاء نمناک و از فطر صنفی چند قتال بود
بسبب کیفیت ردیه که از مجاورت اشیاء ردیه قاتل
کسب کند و او آنست که جرم او لزج و رنگ او سیاه یا سبز
یا طاوسی یا سرخ باشد و بوی او کریه بود و بزودی متعفن
کند و در زیر درختهاء مضرت ناک روید چون زیتون
وجوز و انجیر و مانند آن و تدارک مضرتی که از تناول آن
لاحق شود در مقالت دوم در بیان مخدرات گفته شود
انشاالله تعالی و از جنس کمات نوعی باشد که انرا کشنج
گویند و او جسمی مجتمع باشد بر هیئة و مقدار کدو گاو و
گوسفند و در ریگستانها روید بر طریق کمات و فطر و در
دیار خراسان و ما وراء النهر بسیار باشد و او سرد است

لیکن



لیکن سردی او از کمات و فطر کمتر است و از رطوبتی غریب
خالی نیست و در او مضرتی از مضرتهاء ایشان متصور نیست
حرارت معده را تسکین دهد لیکن غلیظ بود و اصلاح آن
با نانخواه و دارچینی و فلفل کنند والله اعلم بالصواب
فصل پنجم در بیان احوال بقولی که در طعام پخته
بکار دارند و از انجمله اسفناج است و او سرد و تر است
در آخر درجه اول و بعضی گفته اند که در حرارت و برودت
معتدل است و از آنست که با محرور و مبرود موافق باشد
و او بطی الهضم سریع الانحدار جید الکیموس است
سرفه و حلق و سینه را مناسب بود و اصحاب سعال را
فایده دهد و حدوث خون و صفرا بنشاند و در وجع الجنب
است که بدان طبع را تلیین دهد و چون او را با کشک
جو و روغن بادام بپزند تبی را که با سعال و یبس طبیعت
باشد نفعی تمام رساند و چون او را با گوشت فربه و
برنج بپزند و با افاویه حاره چون فلفل و دارچینی و مانند

علاج سعال
علاج زفیر و خشونت حلق و سینه
علاج سعال با ...

آن مطیّب کنند با مردم سپرد مزاج نیز موافق بود و در و تولید
بلغم و نفخی که در اکثر بقول حاصل آید و از انجمله سلق است
و در طبع او خلافست و بدلیل آنکه جرم او قابض و آب او
ملیّن است بعضی او را در درجهٔ اوّل گرم و خشک گفته اند و
بعضی هم در ان درجه گرم و تر و بعضی سرد و تر و سبب
این اختلاف آنست که او مرکب القوی است و بحسب
اختلاف بلاد و بقاع احدی القوتین او غالب گردد و اثر آن
اظهر باشد و او دو صنف است سرخ و سفید و قوت قابضه
در جرم سرخ بیشتر باشد و قوت ملیّنه در آب سفید خصوصا
چون هر یکی از انرا با عدس بپزند و از ایشان آنچه مطلوب
بود بکار دارند و او سریع الانحدار قلیل الغذاء ردی الکیموس
است تلطیف و تحلیل رطوبات و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز
کند خصوصا چون با خردل یا سرکه خورده شود تناول آن محرور را
با دوغ یا جغرات مناسب باشد لیکن اکثار آن تولید نفخ کند
و پیچش شکم و اصلاح ان بسرکه و خردل کنند و چون او را با آب

کلم

سلق برگ چغندر



کامه ضم کرده بدان احتقان کنند قولنج را بگشاید و
اثقال را از امعا نزول دهد و چون بدان طلا کنند کلف
و ثولول و داء الثعلب و سبوسهٔ سر را زایل کند و شپش را
بکشد و از انجمله حمّاض که او را بپارسی ترش تره گویند
و او دو صنف است بوستانی و بری برگ بوستانی برگ
کاشنی مانند بود و در و حموضی باشد قریب الطعم بریباس
الا انکه در حموضت بسیاری از و کمتر باشد و او سرد و خشک
است در دو درجه صفرا را بنشاند و تشنگی قطع کند و معده را
دباغت و طبع را قبض کند و چند انکه حموضت در و بیشتر
قبض او زیادت باشد خصوصا چون در سماق و مانند آن
پخته و او احشا را قوت دهد و غثیان را ساکن گرداند و آرزوی
گل خوردن دفع کند و یرقان سیاه را نافع بود و حماض
بری را سلق از و خوش طعم تر باشد و در و رطوبتی لزجست
که بدان تلیین طبع کند خصوصا چون با روغن بادام پخته
شود یا گوشتی فربه و بواسطهٔ همان رطوبت سحج را که از

علاج قولنج
علاج داء الثعلب و سبوسهٔ سر
علاج شپش سر
علاج یرقان سیاه

علاج خنازیر

صفرای تیز حادث شود بسبب ازلاق صفرا و تقویهٔ امعا
منفعت رساند و ضماد او خنازیر را تحلیل دهد تا حدی
که گفته اند که آویختن او و انکردن خنازیر فایده دهد و چون

علاج جرب و قوبا

او را با سرکه بپخته ضماد کنند برص و قوبا را نافع بود و همچنان
طلا کردن بدان جرب را و اگر بیخ او را بکوبند و در جوزات طلا
نرش کرده بگذارند تا ترش شود بعد از ان بر جرب طلا کنند

علاج لسع عقرب

نفعی بلیغ دهد و بری و بوستانی او لسع عقرب را نافع بود
لیکن بری درین معنی قوی‌تر باشد و خصوصا تخم او و امّا

علاج اسهال صفراوی یرقان

تخم حماض سرد است در درجهٔ اول و خشک در درجهٔ دوم
اسهال صفراوی باز دارد و یرقان را نافع بود و تناول
ان پیش از لسع عقرب از مضرت آن ایمن گرداند و اگر بیخ

علاج حکه و جرب

او را بجوشانند و بدن را بدان بشویند حکه را دفع کند و با
سرکه جرب و قوبا را نافع بود و از انجمله **قطف** است که
او را بپارسی سلمه گویند و بتازی پسرمق نیز گویند و او سرد است
در درجهٔ اول و تر در درجهٔ دوم و بهترین او آنست که تازه
بلن



باشد و از غایت سبزی بسیاهی مایل و او سریع الانحدار جید
الکیموس است و نفوذ غذای او در بدن بزودی باشد بسبب
برودت و رطوبت نه از جهت حدت و بورقیت و مع هذا
در و بقدر تحلیلی باشد طبع را تلیین دهد و با اصحاب حمیات
حادّه و امزجهٔ حارّه موافق باشد تعدیل حرارت جگر کند
و یرقان و سعال را نافع بود خصوصا با روغن بادام بپخته
شود و چون در ابتدای اورام بدان ضماد کنند نفعی بلیغ
دهد و در تخم او قوت تحلیل و تفتیح زیادت از و باشد
و بدان سبب سدهٔ جگر بگشاید و یرقان سددی را دفع
کند و در و قوت تقطیع است بلغم و صفرا را بقی بر آرد و از انجمله
**بقلة یمانیة** است که او بپارسی سپرخ گویند و او سرد است و تر
در دو درجه و از انست که غذای او کمتر از غذای قطف بل
از کدو و کاهو و سایر بقول بیشتر باشد و با امزجهٔ حارّه
موافق تر باشد طبع را تلیین دهد و عطش صفراوی و سعال
گرم و حمای محرقه و یرقان را نافع بود و خصوصا با روغن بادام

وضماد او اورام صلب و اورام گرم را تحلیل دهد و آب
اورا با روغن گل بر صداعی که از حرارت آفتاب حادث شده
باشد طلا کنند نافع آید و گفته اند که بسبب عدم بودیت
در و نفوذ غذای او در بدن بزودی نباشد و سرکه با
آنکه بر نفوذ او اعانت کند و از انجمله کشنیز تازه است
امام ابقراط اورا مرکب القوی گفته است و فاضل الاطبا
جالینوس مایل بحرارت داشته و حنین بن اسحق بلخی
و دیسقوریدس و روفس و اکثر متقدمان اورا سرد نهاده
اند و گفته اند که اگر تبرید او بغایت بنودی عصاره تبرید
هلاک نکردی و جالینوس میگوید که اگر گرم بنودی ضماد
او تحلیل خنازیر نکردی و در جواب این گفته اند که تحلیل
خنازیر از و بخاصیت تواند بود یا بنفوذ جوهری
لطیف حار بزودی تحلیل یابد و جوهر غلیظ بارد
باقی ماند و اگر سرد بنودی در علاج حمره و جمیع اورام
حاره مفید نیامدی و بالجمله سایر متاخران تتبع قول

ابقراط

علاج صداعی که از حرارت آفتاب بود

علاج خنازیر



ابقراط کرده اند و گفته که او مرکب القوی است و
لیکن برودت و یبوست برو غالب است و برودت
او در آخر درجه اول است و یبوست در آخر درجه دوم
و او بدوائیت اقرب از غذائیت است چه در تجدید و
تنویم اندکی از و عمل بسیاری از کاهو کند استعمال او
در اطعمه از برای تطییب رایحه طعام کنند و منع ابخره
او از دماغ و موفق در داشتن طعام در معده چندانکه
هضم او تمام گردد و این بخاصیتی است که در وست
و از انست که اصحاب صرع را که بعد از حرکت معده باشد
و اصحاب زلق الامعا و اسهال مزمن و کسانی را که
معده ایشان بر طعام مشتمل نگردد نافع بود خصوصا
چون با سماق تناول کنند و در و قبضی موجود است و از
آنست که آب او رعاف را قطع کند و ریش و بثرات
دهان را نافع بود و او حراری را که از بخار صفرا و بلغم باشد
و خفقان گرم و قی و جشای حامض را نافع بود و خاید او

علاج اسهال

علاج رعاف

علاج بوي سير وپياز

بوي سير وپياز را قطع كند واكثار ان اختلاط ذهن و
ظلمت بصر آورد وقطع باه وتجفيف مني كند واصلاح آن
بسكنجبين سفرجلي كنند واكر آب اورا با شير طلا كنند در دو
ضربان عظيم را ساكن كند وبا سركه وروغن كل وسفيداج
آماسهاي كرم را دفع كند ويا عسل ثرا ونار فارسي را نافع
بود وچهار وقيه از آب او تير يد هلاك كند وعلامات ومعالجات
ان در مقالت دوم در محل خود كفته آيد انشا الله تعالي كراث
است كه بپارسي انرا كندنا كويند واو كرم وخشك است در دو
درجه واو سه صنف است بري وبوستاني ونبطي و
بري مركب است از كراث نبطي وسير واو بد روايت از ب
از غذايت است وبهترين او نبطي تيز مزه است كه اورا
بوي ناخوش نباشد وكراث شامي در حرارت ويبوست
كمتر از نبطي بود وجميع اصناف او بطي الهضم قليل الغذا
ردي الكيموس است سيلان باز دارد وتحليل رياح
وتقطيع وتلطيف اخلاط غليظ كند وازانست كه

اصحاب

علاج درد وضربان عظيم

علاج آماسهاي كرم

علاج ثرا ونار فارسي

كراث بري



كه اصحاب بواسير را نافع بود چون اورا با كشك جو بپزند سينه
وشش وقصبه اورا از اخلاط غليظ پاك سازد وربو وضيق
النفس را زايل كند خصوصا با عسل واو تنبيه شهوت طعام
وتحريك شهوت جماع وانعاظ كند وبر كثرت مباشرت معين
كند واكثار او ادمان آن ظلمت بصر آرد وخوابهاء مشوش نمايد
واصلاح آن بسركه وساير اشباه آن كنند كه ابخره را از تصاعد بدماغ
منع كند واو جشاي حامض را منع كند وقطع كند وبول وحيض را
ادرار دهد وقروح كرده ومثانه را مضرت رساند وچون اورا
در آب بپزند ودر ان نشينند صلابت وجساوت رحم را دفع كند
وچون اورا چند نوبت در آب بجوشانند بعد ازان در آب سرد
اندازند وبا روغن زيت يا كاو روغن كهنه نرم بسايند وبر
بواسير ضماد كنند نفعي بليغ كند وچون عصارهٔ او با خاك
سركه وخاك كندر در بيني چكانند رعاف را قطع كند وكراث
شامي با سماق ثولول را زايل كند وبا نمك ريشهاي كهنه را
نافع بود وچون تخم اورا با قطران ضم كرده بدان بخور كنند كرم

علاج ضيق النفس

علاج ربو

علاج صلابت رحم وبواسير

علاج بواسير

علاج رعاف

علاج ريشهاي كهنه

دندانها بکشد و بیرون آرد و چون بریان کرده با دانهٔ مورد ضم کنند
زحیر و سیلان خون از مقعد نافع بود و از انجمله **شبت** است
و او گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک در درجهٔ اوّل و بهترین
او آنست که تازه در ابتدای ظهور شکوفهٔ او باشد و او بدل انیسون
اقرب از غذائیت است و اورام سرد و اخلاط غلیظ را نضج
دهد و احداث نوم و تحلیل ریاح و تسکین اوجاع کند علی
الخصوص درد پشت و تلیین طبع و تهییج قی و ادرار بول و
تکثیر لبن و تفتیت سنگ گرده و مثانه کند و عصارهٔ او در تفتیت
سنگ مثانه قوی‌تر باشد نضج در تازهٔ بیشتر باشد و تحلیل
در خشک کرده بعضی گفته اند که قوت مقیئه در برگ و شاخ او
بیشتر باشد و بعضی گفته اند در تخم او و پیچش شکم و فواق امتلائی
را نافع بود و ضماد او بواسیر را قطع کند و عصارهٔ او رطوبت
گوش را تجفیف دهد و خاکستر او ریشهای رطوبتناک را
خشک کند لیکن اکثار و ادمان او بصر را ضعیف کند و گرده
و مثانه را مضرت رساند و اصلاح آن بلیمو کنند و بعضی گفته

اند

علاج کرم دندان

علاج زحیر و خون رفتن از مقعد

علاج رطوبتی که از گوش بالاید

علاج ریشهای رطوبتناک



اند که مصلح او عسل است و از انجمله **کرفس** است و اصناف
او بسیار است بوستانی است و بری و کوهی و تخم او را
فطراسالیون گویند و او گرم و خشک است در دوم درجه و بهترین
او صخریست بعد از آن کوهی بعد از آن بوستانی و او از
نباتاتیست که هم بخامی خورده شود و در اطعمه پخته آید و او از
سایر بقولی که بنوع او نزدیک است چون شبت و بادیان
و مانند آن لذیذتر است و با معده موافق‌تر لیکن انهضام و
انحدار او دیرتر باشد و از آنست که تقدیم او بر طعام جایز
نداشته اند و او تلطیف اخلاط و تحلیل ریاح و تسکین
اوجاع و تفتیح سدّهٔ جگر و سپرز و ادرار بول و حیض و
شیر کند قی و غثیان را ساکن گرداند و حصاة را تحریک دهد
و دهان را خوشبوی کند و عرق النسا و ربو و ضیق
النفس را نافع بود و تهییج باه و اخراج مشیمه و اسقاط جنین
کند و خصوصاً کرفس کوهی لیکن زنان حامله و مرضعه را
زیان دارد و احوال مصروع را منکشف کرده اند چون خوردن

و صخریست

علاج قی و غثیان

علاج عرق النسا و ربو و ضیق النفس

اسقاط جنین

اوصرع را تهیج دهد و بعضی گفته اند که آویختن او از گردن
مصروع دفع این مضرت کند و نهی مرضعه از تناول او بجهت
احداث صرع است در اطفال و بعضی گفته اند که بسبب
هیجان باهست در مرضعه و تحریک طمث و اختلاط فضلات
با شیر و از تناول او در اوقات و بلادی که از عقرب بیم بود
اجتناب باید کرد چه نکایت زهر عقرب را زیادة
کند و آن یا بسبب تفتیح او باشد منافذ و مجاری احشا را
و نفوذ سمیت در ان بسرعت و یا بسبب خاصیتی که در وست
والله اعلم **فصل ششم** در بیان احوال البقولی
که بیخهای ایشان مستعمل باشد و آنچه **کرنب** است
و او دو صنف است نبطی و شامی گرم و خشک است
در درجهٔ اول و بعضی گفته اند که پوست او در دو درجه
است و قول اول بقیاس اقربست و بهترین او نبطی نازک
متوسط الحجم است که در واج ... ای لیفی نباشد و او بطی
الانحدار قلیل الغذای ردی الکیموس و در وی قوت مختلفه
است



است بحدتی که در مائیت اوست تلیین طبع کند و بتجفیفی
که در جرم اوست قبض کند خصوصا چون او را چند کرت
بجوشانند و آب او بریزند و او منضج و ملطف است
ظلمت بصر را که از رطوبت باشد نافع بود و اصحاب
رعشه را فایده دهد و تخفیف سکر و کثرت غایله خمار کند
و بیخ او با معده بهتر از ساق و برگ او باشد شوربای
او حلق و سینه را تلیین دهد و ادرار بول و حیض کند
و درد پشت مزمن و درد زانو را نافع بود و جرم کرنب
از معده و امعا بزودی اخراج کند لیکن جرم او معده را
زیان دارد و ادمان آن خوابهای مشوش نماید و با پوست
مزاج چشم و اعتدال ان ظلمت بصر آرد و تولید سودا کند
و چون با گوشت گوسفند فربه یا مرغ مسمن پخته شود
بسیاری از مضرت او با کم آید و عصارهٔ او را چون
در بینی چکانند یا بدان سعوط کنند دماغ را از فضلات
پاک کند و با شراب نمش مولم و گزیدهٔ سگ دیوانه را

علاج رعشه

علاج از فضلات دماغ

علاج گزیدن سگ دیوانه

علاج جنبه

نافع بود وخاکستر ساق او محلل و مجفف قوتیست صلابات را
تحلیل دهد و ریشها را خشک کند و بدر یاند و قروح خبیثه
را از سرایت مانع کند و با سفیدهٔ بیضهٔ سوختهٔ آتش را
نافع بود و تخم او کرم معده را و امعا را بکشد و کلف را دفع
کند و احتمال آن منی را در رحم فاسد گرداند و اما کرنب
شامی که آنرا قنبیط گویند سردی مایل باعتدال است
و بعضی گفته اند گرم است در اول درجه نفخ سده و منع
تشنگی کند و دفع خمار هم کند لیکن خون را غلیظ گرداند و
تولید نفخ کند و دفع مضرت او آنست که او را با گوشت
گوسفند فربه و روغن بسیار بپزند پخته بغایت و بار که
و آب کامه و توابل حار خورند و از انجمله شلغم است
و او گرم است در اول درجهٔ دوم و تر در درجهٔ اول و بهترین او
نازه سفید مصمت خوش طعم است عسر الهضم کثیر الغذا است
و کیموس او در جودت و رداءت متوسط است بدن را
فربه سازد و منی را زیادت کند و بنفخی که در وست بر انعاظ

معین



علاج کند بصر

علاج احتباس بول

علاج دست و پای از سرما

معین کند و حلق و سینه را تلیین دهد و پشت و گرده و
مثانه را گرم کند خام و پختهٔ او بصر را تیز کند و اشتهاء
طعام آرد خصوصا چون او را دو کرت بجوشانند و با
سرکه و خردل مطیب سازند و با مزاج گرم موافق نباشد
مگر وقتی که او را مخلل کنند چنانکه در محل خود گفته آید
و در وی قوتی ملطفه است که بدان ادرار بول کند و چون
ساق او را بجوشانند و با آبی که در وجوشیده تناول کنند در
ادرار بول از آن قوی تر باشد و آبی که شلغم در و پخته باشد
حضرت المی که در دست و پای از سرما حادث شود نافع
بود چون بدان بشویند و تخم او با زهرها مقاومت کند و
از انجمله گزر است و او دو صنف است بوستانی
او گرم است در آخر درجهٔ دوم و تر در درجهٔ اول و بهترین
او نازه سرخ فام شیرین زمستانی باشد خام و پختهٔ او
متناول بود و او عسر الانهضام است و ردی الکیموس
است و در تغذیه کم از شلغم است تسخین بدن و تلطیف

اخلاط و تهیج باه و تسخین کرده و ادرار بول و حیض و
تلیین طبع کند و تخم او در بن افعال از وی قوی‌تر باشد
خصوصا در تحریک باه و او با سینه و شش بد نباشد لیکن
منفخ و بطی الانحدار است و چون او را با گوشت بپزند
چنانکه نضج او مستکمل گردد و با سرکه یا آبکامه یا خردل
تناول کنند نفخ او کمتر و انحدار او زودتر باشد لیکن
سرکه منفعت او را در باه دفع کند و شوربای او با توابل
و ابازیر حاره مبرود را مناسب باشد و اما گزر بری که
آنرا اشقاقل گویند گرم است در دو درجه تهیج باه و تقویت
کرده کند و از انجمله **جغندر** است و او بیخ سلق است
در نفخ و عسر انحدار و اضرار معده از سلق زیادت
باشد اگر آب او را سعوط کنند فضلات از دماغ فرود
آرد و اگر بدان احتقان کنند ثقل را از امعا بیرون
آرد و جرم او با افاویه حاره مبرود را موافق باشد و
از انجمله **پیاز است** و او گرم است در آخر درجه سیوم
تا اول چهارم و خشک در دو درجه و در حدت و حرافت





دراز او از گرد و سرخ و لولی سفید و خشک از تر و خام
از پخته زیادت باشد و بهترین او سفید محکم است و او
سریع الهضم قلیل الغذا لطیف ردی الکیموس است
اخلاط غلیظ را تقطیع و تلطیف کند و سدد بگشاید
و بشره را خوش رنگ سازد و تلیین طبع و تحریک شهوت
طعام کند تا حدی که از بوییدن او این منفعت حاصل
آید خصوصا جهت نقصان شهوت طعام بسبب اجتماع
بلغمی بسیار باشد در معده و در رطوبت فضلیه است
که در هضم ثالث و رابع از آن نفخی حاصل آید و بدان
سبب تحریک باه کند و آب منی بیفزاید و از آنست
که از وی آنچه سبکتر باشد تولید ریاح کمتر کند و اطعمه را
خوش بوی گرداند و زهومت گوشت ببرد و چون
او را بپزند از و غذایی اندک حاصل آید و در خام او
غذایی چندان نباشد پخته تولید بلغم کند و سعال
وخشونت سینه را نافع بود و محرور انرا مناسب نباشد

علاج في الشعر...

علاج... دفع...

مکرکه اورا ببرکه اصلاح کنند واورا در دفع مضرت آبهاي
مختلف وبا دسموم ونهش هوام وکزیدن سک دیوانه
خاصیتی عظیم است لیکن اکثار وادمان ان مورث
صداع وسبات ومفسد عقل بود وچشم را زیان دارد
واصلاح آن ببرکه با جعرات ترش یا با برک کاشنی
کنند واکر آب اورا در کوش جکانند ثقل سمع ودوی و
طنین را زایل کند وچون در چشم کشند بصر را تیز کند
خصوصا با عسل ودر ابتداي نزول آب نافع بود وبیاض
دقیق را جلا دهد واکر بر داء الثعلب طلا کنند موي
بر آرد وچون او را بکوبند ودر عسل خمیر کنند و
بر ناخن غلیظ نباه شده ضماد کنند اورا قلع کند وبهق
وقوبا را زایل کرداند وازان جمله سیر است واو
دو صنف است بري وبوستاني کرم وخشک است
در اول درجهٔ چهارم واوبد اوابیت اقربست از غدا
لیکن جون اورا بپزند حرافت او زایل شود وغذاي

علاج نهش سگ دیوانه

علاج ناخن نباه شده وبهق وقوبا

علاج داء الثعلب





صالح ازو حاصل آید ودرین حال سریع الهضم لطیف قلیل
الغذاي جید الکیموس است واکر چه حرارت او وحرارت
غذایی که ازو حاصل آید زیادت از حرارت بیاز بود
ولیکن تسخین او بدن را تسخین حرارت غریزی شبیه بود و
این فاضلترین منفعتی از منافع اوست واو تقویت
هضم کند وتحلیل ریاح واطلاق طبع وادرار بول
وحیض وترقیق خون وتفتیح سدد وتلطیف غذایی
سرد غلیظ وعطشی کاذب را که حدوث آن از بلغمی غلیظ
باشد در معده دفع کند وادمان تناول آن تولد قولنج ریحی را
منع کند ودرد پشت ودرد سرین مزمن وسعال قدیم ودرد
دندان وجمیع اوجاع وامراض بارده را نافع بود وحلق
وآواز را صافی سازد خصوصا پخته او واو کرم معده
وامعا را بکشد ومضرت اختلاف آبها را دفع کند وازبراي
دفع مضرت نهش هوام وکزیدن سک دیوانه قایم مقام
تریاک بود چون آنرا با شراب بخورند یا بدان ضماد کنند

علاج سوء الهضم

علاج قولنج ریحی

علاج سعال مزمن ودرد دندان

علاج از نهش هوام وگزیدن سگ دیوانه

لیکن اگر مداومت کند آن چشم را زیان دارد و بصر را ضعیف
کند بسبب شدة تجفیفی که درو ست و درین معنی مضرت او
از مضرت پیاز زیادت تر باشد و احداث صداع و
وعطش و تجفیف منی و تولید بثرات کند خصوصا
در چشم و اصلاح مضرت او بختن او باشد در روغنی
بسیار و گوشتی فربه و اگر با آب او غرغره کند دیوجه را
از حلق برون آرد خصوصا با سرکه و خاکستر او با عسل
بهق و قوبا و جرب و داء الثعلب را نافع بود و اگر ساق
و برگ او را بجوشانند و در آب او نشیند ادرار بول
و حیض و اخراج مشیمه کند و اما سیر بری که او سقفود
دیون گویند گرم و خشک است در چهار درجه و او محلل
و ملطف و جلا دهنده است چون از و با عسل
مرهم سازند مسح و رض عضل را نافع بود و جراحات
خبیثه را بهبود دهد و از انجمله **ترب** است و در طبع او
خلاف است بعضی گفته اند که گرم و تر است در درجه اول
و بعضی گفته اند

عسل دیوجه را از حلق برون آرد

عسل امراض پوستی



و بعضی گفته اند که گرم و خشک است در سه درجه و ظاهر
آنست که این اختلاف بسبب تفاوت طعم او ست در
حدت و حرافت و نفاهت و کثرت و قلت مائیت درو
بحسب بلاد و بقاع و اوقات سال و بالجمله آنچه درو
حدت بیشتر و مائیت کمتر بود حرارت و یبوست او فزون تر
باشد و ضد آن بر ضد این بود و او عسر الهضم قلیل الغذاء
ردی الکیموس است و چون او را بپزند تغذیه او بیشتر
شود و او خام و پخته تولید خونی بلغمی کند و درین معنی
شکی وارد ست و آن آنست که چون ترب گرم و خشک
است بلغم سرد و تر تولید او از ان بچه وجه تواند بود و
تحقیق این آنست که تولد بلغم از و نه از جهت سببیت مادیت
که آن جرم ترب است بل از جهت سبب فاعلیت است که
آن نقصان هضم است چنانکه در نظریات طب در اسباب
تولد اخلاط مبین است و او از معده دیر منحدر گردد و از
آنست که درو متعفن شود و از طعام آنچه ملاقی او باشد

متعفن گرداند و تناول او پیش از طعام طعام را از استقرار
در قعر معده منع کند و در فم معده طافی گرداند و از آنست
که غثیان آرد و بر قی اعانت کند خصوصا بوست او
با سکنجبین چون پیش از طعام با آبکامه خورده شود
تلیین طبع کند و بجذبی که در وست آب او بلغمی را که در
معده مجتمع باشد تقطیع و تحلیل دهد و بقی معده را از آن
پاک گرداند و با درار بول کرده و مثانه پاک گرداند و اگر
استسقا باشد خصوصا استسقای زقی را نافع بود
و ابن ماسویه طبیب گوید که برگ او در بن افعال نه
ضعیف تر از بیخ او بود لیکن در هضم طعام و تخم یکیا تنها
قوی تر از و باشد و استاد الزمان مولانا نجیب الدین سمرقندی
میگوید که هیچ کدام از اجزای ترب هاضم طعام نیستند
و میگوید لیت الفجل یهضم نفسه و میگوید که ظاهر آنست
که از و آنچه ریعی و جرم او باریک بود و در حدت و حرافت
قوی باشد هاضم طعام بود چون سایر بقول ملطفه

علاج استسقاء زقی

وانچ



وانچه حریفی عظیم الحجم بود که آنرا از برای زمستان
ذخیره کدارند بر هضم طعام قادر نباشند بسبب قلت
حدت و غلظ جرم و کثرت رطوبت و بالجمله قوی ترین
چیزی از ترب تخم او باشد بعد از آن برگ او بعد از آن
بوست او بعد از آن جرم او و او در معده و امعاء علیا
تولید نفخ و ریاح کند خصوصا با اطعمه غلیظه چون
هریسه و گندم آب و مانند آن و پخته او سعال قدیم را
نافع بود و خام و پخته او شیر را زیادت کند و با عسل
مرهم کرده و ریشهای خبیث را و آماد غریب را زایل کند
و چون او را با آرد شیلم بر داء الثعلب طلا کنند موی برآید
و شیلم دانه ایست بر مثال گندم که در میان گندم روید و
آب و برگ او تفتیح سدهٔ سپرز و ازاله برقان سیاه کند و
درد گوش را که از برودت بود نافع بود و آثار کبود را که
از ضربه و سقطه بر بدن حادث شود زایل گرداند و
اگر در چشم چکانند بصر را جلا دهد و چون او را با شراب

علاج سعال قدیم

علاج ریشهای خبیث و آماد غریب

علاج داء الثعلب

علاج درد گوش

علاج کندی بصر

بپاشاند مضرت نهش افعی ونهش حیه مقرنه را دفع کند و
گفته اند که اگر آب ترب بر عقرب ریزند هلاک شود و
اگر کسی را که ترب خورده باشد عقرب بزند مضرت نرسد
لیکن ادمان و اکثار آن سر و چشم و دندانرا زیان دارد
و بیخش شکم آرد و تخم او با سرکه بهق را زایل کند خصوصا
بهق سیاه را وخصوصا چون اورا با کندس طلا کنند
روغن او درد گوش را که از برودت بود نافع بود و
صنعت گرفتن روغن او چنانست که چهار جزو آب
او را خصوصا آب برگ یا آب پوست او را با یک جزو
روغن بیامیزند با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن
باقی ماند و گفته اند روغن ترب بدل روغن بلسانست
در اکثر احوال والله اعلم

کزیدن افعی — علاج
علاج بهق
علاج درد گوش

## باب یازدهم

در بیان احوال افاویه و بزوری که اطعمه را بدان مطیب سازند و این باب مشتملست بر پنج فصل والله اعلم

### فصل اول

در بیان کلام کلی در

احوال



احوال این مذکورات و استعمال و کیفیت آن بدانکه
سبب استعمال توابل و افاویه در اطعمه و انداختن آن
در دیگها حصول هفت غرض است اول آنکه از و
در طعامی تفه و بیمزه طعمی و لذتی حاصل آید تا مقبول
طبیعت شود و برغبتی تمام هضم آن قیام نماید و انتفاع
بدن از آن زیادت گردد چون ضم کردن نمک و بعضی
از بقول و توابل حاره و بارده با طعام چنانکه عادت
بر آن جاریست دوم آنکه زهومت و کراهتی که
در بعضی اطعمه باشد زایل کند در طعام و طعام را خوش
بوی سازد تا محبوب طبیعت شود و فایده مذکوره
حاصل آید چون ضم کردن قرنفل و دانه گشنیز و غیر آن
سیوم آنکه در اطعمه رنگی خوش آید که نظر در آن طباع را
بتناول آن رغبت پدید آرد چون ضم کردن زعفران
و معصفر و زردچوبه و غیر آن چهارم آنکه برودتی را
که در طبع و مزاج اطعمه باشد باعتدال باز آرد و یا زایل

که خواهند موافق و مناسب کند چون ضم کردن فلفل و زنجبیل
و امثال آن **پنجم** انکه نفخ و ریاحی راکه از اطعمه متولد کند
تحلیل دهد و بر اکنده کرداند چون ضم کردن سداب و حلتیت
و انچه بدان ماند **ششم** انکه طعامی راکه غلیظ و عسر الانهضام
بود تلطیف دهد تا هضم آن بسهولت میسر کند چون ضم
کردن خولنجان و دارچینی و مانند آن **هفتم** انکه طعامی
که غلیظ بود لطیف و ملطف کرداند تا اخلاط غلیظ و
فضلات لزج را تلطیف دهد و مجاری اخلاط را بکشاید
و سطوح انرا جلا دهد چون ضم کردن سعتر و خردل و مانند آن
و این معنی با کسانی که در بدن ایشان بلغمی غلیظ لزج
مجتمع باشد مناسب بود و غیر ایشانرا نشاید و نه آنست
که هر یکی ازین افاویه مذکوره بدانچه تمثیل کرده شد
مخصوص باشد پس بل در هر یکی ازان بعضی از منافع دیگر
موجود باشد و تواند بود که بیکی ازان از اغراض مذکوره
دو یا سه یا بیشتر حاصل آید چنانکه بعد ازین مبین کند

پس بنا



پس بنا برین معانی باید که استعمال ان بحسب اغراض
مذکوره باشد و لذا ایشان ان مقدار که طعم او بر اطعمه
غالب آید استعمال نکنند چه از غلبه طعم او در اطعمه
کیفیتی تیز کزنده حاصل آید و حادث کند و سطوح مجاری
و آلاتی راکه مرور غذا بر انست لدغ کند و کاه باشد که سبب
اورام و قروح و امراض خطرناک شود چه مضرتی که انسانرا
از زدات کیفیت خون بسبب استحالت او از طبع خود
بحسب طعم یا قوام و غیر آن لاحق کند زیادت از مضرتی
باشد که از کثرت کمیت او بر مقدار طبیعی لاحق شود و باید
دانست که استعمال مثل این اشیاء مذکوره از برای
مصالح تداوی مناسبتر از مصالح اغذیه باشد مگر بمقدار
انچه اغراض مذکوره از ایشان حاصل آید و حال انست که
غرض هفتمین که آن هم لطیف و هم ملطف ساختن اطعمه
است بعلاج و تداوی مانندتر است از تغذیه و هر کرا
اغذیه ملطفه موافق باشد حال او بمرضی مانندتر بود

از اصحا وازانست که استعمال اشیاء مذکوره
درین غرض زیادت ازان باشد که در سایر اغراض

**فصل دوم** در بیان احوال نمک بدانکه
نمک افضل واشرف اشیائیست که اطعمه را بدان
اصلاح کنند هم از جهت طعم وهم از جهت منافع
واصناف او بسیارست وآن نمک تلخ است
ونمک سنگ ونمک اندرانی که انرا بلور گویند ونمک
سیاه بد بوی که آنرا نمک نفطی گویند ونمکی بغایت سیاه
که آنرا نمک هندی گویند ونمکی که مثل آبی صافی از زمین
برآید وبر روی زمین منجمد گردد وآنرا نمک بحری گویند
وبالجمله جمیع اصناف او گرم وخشک است در آخر درجهٔ
دوم وبعضی گفته اند در سه درجه وهرچه مرارت او بیشتر
حرارت او قویتر باشد وبهترین او اندرانی سفید رقیق
است واو جلا دهنده ومحلل وقابض است وبسبب
شدة تحلیل وقبضی که در وست تجفیفی قوی کند و
خونرا



خونرا از سرعت عفونت مانع گردد وخامی که اطعمه را
از طبخ حاصل آید زایل گرداند واستعمال آن باعتدال
تهییج اشتهاها وتلطیف طعام وکسر ریاح کند وبشره را
خوش کند وبر جودت هضم وسرعت انحدار طعام وخروج
ثقل معین گردد وبر قی اعانت کند ودر معدهٔ را که ان
برودت باشد فایده دهد وبا ابدانی که در ایشان
رطوبتی بسیار باشد موافق بود ومردم لاغر وخشک مزاج
مضرت رساند واکثار ان محرق خون ومضعف بصر
ومقلل منی ومورث حکه وجرب باشد وشش ودماغ را
مضر بود وچون او را بریان کنند تحلیل او زیادت گردد
وچون بشویند مضرت او کمتر شود واصلاح ان بچربیها
کنند وحمام مرطب دفع مضرت او کند واو گوشت زیادتی را
از جراحتها پاک کند وجرب متقرح وحکهٔ بلغمی ونفوس
را نافع بود واگر او را مثل سرمه در چشم کشند غلظ اجفانرا
که آنرا سلاق گویند تحلیل دهد وچون با عسل وموی

علاج گوشت زیادتی در جراحت

علاج غلظ اجفان

رنک

علاج دمل و اورام

بر دمل ضماد کنند بزودی نضج دهد و با بوره و عسل
اورام بلغمی را تحلیل دهد و در جمیع مذکورات نمک اندرانی
قویتر باشد و اوکوشت پیچ دندانها را قوت دهد و
رطوبات را دفع کند و نمک نفطی در حرارت و یبوست
قویتر باشد و اسهال بلغم و سودا کند و برقی و خروج ثقل
و انحدار طعام اعانت بیش کند و همچنان در اخراج بلغم
و مایت چون بدان احتقان کنند و اما نمک سیاه
هندی در اسهال بلغم و سودا قویتر باشد و مقدار
یک شربت از ایشان نیم درم است و جمله امعا را
مضرت رساند و مصلح ان هلیلهٔ زرد است والله اعلم

## فصل سیوم در بیان احوال توابل و افا

ویهی که از جنس عقاقیرند و از انجمله **زعفران** است
و او گرم است در درجه دوم خشک در درجهٔ اول و بهترین او
آنست که تازه خوش رنگ خوش بوی باشد و در سرخی
بغایت و بر ریشهای او سفیدی اندک باشد و بزودی
متعفن نشود



علاج سختی ولادت

متعفن نشود و بزودی رنگ او مفارقت نکند و منضج
و محلل است اصلاح عفونت اخلاط و تقویت احشا
و تهییج باه و ادرار بول و تسهیل ولادت کند خصوصا
چون با صفرهٔ بیض تناول کنند در وی عفونتی اندک
باشد که بدان معده را دباغت دهد و هضم طعام کند
و جگر را قوت دهد و او را در تفریح و تقویت دل
و ازالهٔ عسر نفس و تحسین لون بشره خاصیتی قوی
دارد و هر ادویه را که با او ضم کنند بجمیع بدن برساند
و اکثر مقدار شربتی از و تا یک درم باشد لیکن مصدع
و منوم و مکدر حواس است و بسبب مضادت کیفیت
او با مادهٔ سودا اسقاط شهوت طعام کند و غثیان
آرد و ششها را مضرت رساند و اصلاح او انیسون
کند و چون او را سوده بطریق سرمه در چشم کشند
چشم را جلا دهد و زرقت چشم را که در امراض شده
باشد زایل کرداند و چون بر شقیقه طلا کنند خواب

علاج کدورت بصر و زرقت چشم عارضی

آرد و درد نیم سر را دفع کند و چون با شراب ضم کنند بغایت مست
کرداند و گفته اند که سه مثقال از وی بسبب افراط تفریح هلاک
کند و در کتاب خواص آورده اند که اگر ده درم زعفران را سوده
در آب خمیر کنند و از آن مهرهٔ مدوّر سازند و بموی خوک
سوراخ کرده برشتهٔ از ابریشم یا موی از شکم زنی که عسر
الولادت باشد وضع حمل و خروج مشیمه بزودی میسر گردد و
از انجمله **دارچینی** است و او گرم و خشک است در
آخر درجهٔ دوم و بعضی گفته اند در سه درجه و او را اصناف است
صنفی از و سرخ فام سطبر ابنوبه سریع التفتت است
و صنفی از و سیاه فام سطبر پوست باریک ابنوبه صلب
جوهر است و صنفی سبز فام سطبر پوست کثیف باشد و
بهترین او آنست که سرخ فام تیز مذاق شیرین مزه بود و سست
و ریزه نرم نباشد و او از عقاقیر نیست که قوت او بسیار دیر
باقی ماند و گفته اند که اگر او را بکوبند و در آب بعضی صموغ
حل کرده قرص سازند قوت او تا پانزده سال باقی بماند
~~و او~~





و او لطیف ملطّف است اصلاح عفونات و تلطیف
اخلاط و اغذیهٔ غلیظ کند و مستعد قبول نضج و هضم
گرداند و معده را قوت دهد و اکثر امراض و اوجاع او را
نافع بود و سدّهٔ جگر بگشاید و تفریح و تقویت دل و ادرار
بول و حیض کند و تناول آن و اکتحال بدان ظلمت بصر را
زایل کند زکام را نافع بود و سینه را از اخلاط غلیظ
پاک سازد و رطوبات را تجفیف دهد و اصحاب استسقا را
منفعتی بلیغ رساند و چون با زردهٔ بیضه خورده شود
درد رحم را ساکن گرداند و اگر او را با سرکه بسایند قوباء را
دفع کند و از انجمله **قرنفل** است و او دو صنف است
یکی از آن سطبر است و بدانه زیتون ماند و دیگری باریک
و او همین قرنفل معروفست و او گرم و خشک است در سه درجه
و بهترین او خوش طعم تند بوی باریک است بوی دهان را
خوش کند و قوت باه را مدد دهد و دل و معده و جگر را
قوت دهد و قی و غثیان را دفع کند و ظلمت و غشاوت

علاج ظلمت بصر
علاج زکام
علاج درد رحم
علاج استسقا
علاج قوبا

بصر را زایل کند و از انجمله فلفل است و او گرم
و خشک است در اول درجهٔ چهارم معده و جگر را قوت
دهد و چشای ترشی را دفع کند و بادها را بشکند و شهوة
طعام آورد و بر هضم اعانت کند و غذای غلیظ را تقطیع
دهد و مستعد قبول هضم گرداند و بدن را از اخلاط
غلیظ پاک کند و از نولد آن مانع کند و اصحاب ربو و [علاج ربو و سعال بلغمی]
سعال بلغمی را نافع بود و خون را گرم و رقیق گرداند و از انست
که بشره را سرخ کند و عصب را تسخین دهد و اوجاع
اعضای عصبانی را زایل گرداند و ادرار بول و حیض
کند لیکن مردم گرم مزاج را مضر بود و خصوصا در تابستان
و دفع مضرت او بسرکه و میوه های ترش کنند و چون او را [علاج بهق]
با نطرون بر بهق طلا کنند نافع بود و با زفت خنازیر را [علاج خنازیر]
تحلیل دهد و چون بعد از جماع بدان احتمال کنند منی را
فاسد گرداند و منع حمل کند و اگر چون سرمه در چشم کشند [علاج منع حمل]
دمعه را بازدارد دار فلفل در اکثر افعال مثل فلفل باشد [علاج دمعه]

الا انکه



الا انکه تسخین او مثل فلفل نباشد و اگر او را نیم کوفته بر جگر بز
شرحه کرده بر اکنده کنند و بر آتش نهند و نگهدارند تا جگر بسوختن
نزدیک شود و رطوبت او را دار فلفل نشف کند پس [علاج شبکوری]
ازان بردارند و بسایند و چون سرمه در چشم کشند شبکوری
وازانجمله زنجبیل است و او گرم است در سه درجه و خشک
در دو درجه و بهترین او سفیدی بزردی گراینده بود و آنکه جرم
او غلیظ و جوهر او نرم باشد و در و رطوبتی فضلیه است
که بدان سبب متاکل شود و از انست که باه را قوت دهد
و او ملین طبع و هاضم طعام و ملطف اخلاط غلیظ
و کاسر ریاح است برودت معده و جگر را دفع کند و
رطوبت معده و نواحی سر را تخفیف دهد و شاول و
اکتحال آن ظلمت بصر را که از رطوبت باشد نافع بود و [علاج ظلمت بصر]
او حلق را زیان دارد و عسل دفع مضرت او کند و دار
فلفل در مزاج و منافع مذکوره بد و نزدیک باشد و
ازانجمله خولنجان است و او گرم و خشک است در دو درجه

وبهترين او آنست كه جوهر او بصلابت مايل بود و از طعم او
حدت ولذع لطيف وبوئي مرغوب محسوس كردد و حجم
او بعظم مايل بود ملطف ومحلل است معده را قوت
دهد هضم طعام وتحليل رياح كند عرق النسا و درد قولنج
و درد گرده وكثرت بول را كه از برودت باشد نافع بود
و باه را قوت دهد و دهان را خوش بوي كند وگفته اند كه
دل را مضرت رساند و اصلاح ان در اطعمه بچيزهاي چرب
كنند و در ادويه بكثيرا و از انجمله **جوزبوا** است و او گرم
وخشك است در سه درجه و قوتي قابضه است كه بدان
معده را قوت دهد و قي باز دارد وطبع را قبض كند
و او جگر را قوي سازد عسر البول و درد سپرز مزمن را نافع
بود و دهان را خوشبوي كند ليكن مداومت ان شش را زيان
دارد و عسل دفع مضرت او كند و چون بدان طلا كنند
نقطهاي سياه كه بر روي باشد و اطبا آنرا نمش گويند زايل
گرداند و اگر بچشم در آرند سبل را دفع كند والله اعلم والحكم

فصل چهارم



**فصل چهارم** در بيان احوال توابل متفرقه كه در اطعمه
بكار دارند و از انجمله **سداب** است و او دو صنف است
بري و بستاني از و انچه بوستانيست تازه باشد گرم و خشك
بود در دو درجه و خشك او در سه درجه بهترين او بوستاني بود و
خصوصا چون نزديك درخت انجير رسته باشد و او را از تعداد
ادويه دارند نه از اغذيه و او در تحليل وطرد رياح از ساير
نباتات و بقول قويتر باشد و با امعاي سفلاني و اصحاب
قولنج موافق اشتهاي طعام آرد و معده را قوت دهد و با
ادويه قتاله مقاومت كند چون پيش ازان خورده باشند و بوي
پياز و سير را قطع كند و اخلاط غليظ لزج را تحليل دهد
و پيچش شكم را دفع كند و كرم معده را و امعا را بكشد و ادرار
بول و حيض كند و فالج و عرق النسا و اوجاع مفاصل و
صرع و كابوس و دوي وطنين را نافع بود خوردن و بدان
ضماد كردن و اگر او را با سويق جو ضماد كنند صداع مزمن را
دفع كند و چون با سركه بر بيني و پيشاني ضماد كنند رعاف را

قطع کند و اگر با انجیر بر بدن ضماد کنند آماس استسقاء
لحمی را تحلیل دهد و اگر آب او را در چشم کشند بصر را تیز
کند و خوردن او مجنات و لیکن تجفیف منی و قطع باه
کند و اصلاح آن با نیسون یا تخم بادیان کنند و اما سداب
بری گرم و خشک است در چهار درجه اگر او را بکوبند و بر
عضوی ضماد کنند در و ورمی گرم احداث کند و از خوردن
او اعراض ردیه حادث کند و صمغ او در ین فعل ازین قویتر
باشد چنانکه علامات و تداوی آن در مقالت دوم در
محل خود گفته آید انشاء الله تعالی و از انجمله سعتر
است و او را در کتابهاء عربی صعتر نویسند بصاد و این
از برای ازالهٔ اشتباه او بشعیر و او دو صنف است
یکی آنکه برگهاء او دراز آهنگ بود و او در افعال خود قویتر
باشد و دیگر آنکه برگهای او مدور باشد و از هر یکی از
آن بری و بوستانی یافت شود و او گرم و خشک است
در سه درجه و بهترین او بری بود و آنکه برگهای او خرد

باشد

علاج آماس استسقاء لحمی

علاج کندی باه



باشد و او محلل و ملطف است تحلیل ریاح و تلطیف اغذیه
و اخلاط غلیظ پاک سازد و بادها را از بدن بیرون کند
و حبات و حب القرع را بکشد و اوجاع مفاصل خصوصا
ورک و عرق النسا را و ظلمت بصر را که از رطوبت باشد
نافع بود و چون سعتر و سرکه را با گوشتهای غلیظ
ضم کنند آنرا لطیف سازد و در و لذت و سرعت هضم
زیادت کند و خاییدن او درد دندانرا که از برودت باشد
نافع بود و از انجمله بودنه است و او سه صنف است
بری و آبی و کوهی و جمیع اصناف او گرم و خشک است
در سه درجه لیکن بری و کوهی از آبی در هر دو کیفیت
قویتر باشد و بهترین او آنست که تازه و سبز و خوش بوی
بود و بودنهٔ آبی ادرار بول کند و قی باز دارد و احتلام را
منع کند و از اکثار آن ترقیق منی و سیلان آن و ضعف
حاصل آید و چون اصحاب داء الفیل و دوالی بر
خوردن ایشان و آشامیدن قدحی ماء الجبن بعد از آن

علاج درد دندان از برودت

علاج قی

علاج کثرت احتلام

بعد ازان مداومت نمایند نافع بود وطبیخ ان تنگی نفس ولرزه را
سودمند بود ومضرت نهش هوام باز دارد وباشراب مضرت
زهرها را دفع کند چون پیش ازان خورده شود وخاییدن
آن بوی سیر وپیاز را زایل کند وچون برگ بودنهٔ آبی
دود کنند هوام وحشرات بگریزند وبودنهٔ بری اطلاق
طبع کند وفواق ویرقان واستسقا را نافع بود وبودنهٔ
کوهی تلطیف اخلاط واحدار طعام واخراج ثفل
وادرار عرق کند وآثار سیاه وکبود را از بدن زایل
کند وچون او را باشراب بپزند وبدان ضماد کنند و
طبیخ آن جرب وحکه را نافع بود وعصارهٔ او با مثلث
گزیدن سباع را نافع بود وازانجمله خردل است
واو دو صنف است بری وبوستانی وگرم وخشک است
در چهار درجه وبهترین او بوستانی بزرگ دانهٔ تازهٔ سرخ باشد
بلغم را تقطیع کند وسپرز را بگدازد وباه را قوت دهد و
سدهٔ دماغ بگشاید وعطسه آرد ونقصان وبطلان

بویائی را

علاج تنگی نفس ولرزه
علاج مضرت سموم
دفع بوی سیر وپیاز
دفع هوام
علاج گزیدن سباع



بویائی را دفع کند وخردل بری خنازیر واورام صلب را
تحلیل دهد وجرب وقوبا را نافع بود وازدود او هوام و
حشرات بگریزند وازخواص او آنست که شیرهٔ انگور را از
غلیان منع کند وبر حال خود باقی دارد وازانجمله یکی دیگر
حلتیث است واو دو صنف است منتن واو آنست
که بوی او قوی باشد وطیب واو آنست که بوی او بدان
غایت کریه نباشد واو گرمست در اول درجهٔ چهارم و
خشک در درجهٔ دوم وحرارت در منتن زیادت از
طیب بود وبهترین او آنست که صافی خوش رنگ براق
بسرخی زند باشد واو بادها را بشکند وپراکنده کرداند
وخونی که در فضای شکم بسته شود تحلیل دهد وادرار
بول وحیض وتقویت باه کند وتب ربع وفالج وصرع را
نافع بود واو قایم مقام فاوانیا باشد لیکن معده وجگر را
زیان دارد واسقاط جنین کند وبرانداختن کرد اند
وچون او را با سرکه طلا کنند داء الثعلب وثولول مسماری

علاج خنازیر وجرب وقوبا
علاج
علاج صرع وتب ربع
علاج داء الثعلب وثولول

واورام خیشه را نافع بود وچون در آب حل کرده بیاشامند
در صافی کردن حلق وآواز اثر او زود ظاهر کند واکر بدان
غرغره کنند دیوچه از حلق بیرون آرد وچون با انجیر ضم کرده
تناول کنند یرقان سدی را نافع بود واکر اورا با عسل در
ابتداء نزول آب در چشم کشند منفعت رساند ومضرت
کزیدۀ سک دیوانه وجمیع هوام خصوصا عقرب ورتیلا را
نافع بود ومضرت پیکان زهرآب داده دفع کند ومقدار
شربتی از و نیم مثقال تا یکدرم بود وزیادت ازین نشاید
والله اعلم واحکم **فصل پنجم** در بیان احوال
بزور بدانکه میان حب وبزر که بیارسی دانه وتخم کویند
از وجهی موافقت واز وجهی مباینت است ووجه موافقت
آنست که هریکی از ایشان مایۀ زرع وسبب بقای نوع خود
اند ووجه مباینت انکه انچه باسم حبوب مصطلحند حیوانات را
از ان تغذیه حاصل آید بخلاف بزور که اکثر دوای مطلق اند و
از ایشان حصول تغذیه بر سبیل ندرت بود وهرچند که

علاج خشونت آواز
علاج دیوچه در حلق کرفته
علاج ابتدای نزول آب
علاج کزیدن سک دیوانه
علاج پیکان زهرآب داده

مادرین



ما درین مقالات در صدد بیان اغذیه ایم اما چون بعضی
از بزور کثیر الاستعمال اند واز برای اصلاح بعضی از اغذیه اند
ایشان کزیر نیست کیفیت ومنفعت ایشان باز نمودن
واجب کند واز انجمله بادیانست **بادیان** واو دو نوع است
نبطی ورومی که آنرا انیسون کویند وهریکی از ان بری بود و
بوستانی اما بهترین بادیان نبطی بوستانی تازه است
واو کرم وخشک در دو درجه وبری در سه درجه سده را
بکشاید وباد معده وامعا را تحلیل دهد وشیر ومنی بیفزاید
وبول وحیض بسته بکشاید وتبهای کهنه را نافع بود و
طبیخ او ممزوج با شراب مضرت کزیدن هوام باز دارد
واکر برک با تخم بادیان بکوبند وبر موضع کزیدن سک
دیوانه ضماد کنند نافع بود وبادیان بری سنک کرده ومثانه
بریزاند وشیخ رئیس ابو علی رحمه الله میکوید که مار وجمیع
هوام چون از زمین بیرون آیند بادیانرا بخورند وچشم
خود بر ان بمالند تا کدورتی که چشم ایشانرا از ظلمت زیر

علاج بول وحیض
علاج تبهای کهنه
علاج کزیده سک دیوانه

زمین حادث شده باشد بدان زایل گردد وحدت در
بصر ایشان بادید آید و بر صید قادر شوند واما ابنسون بهترین
او رومی باشد و در حرارت از بنطی کم بود و در و اندک قبضی
باشد باد ها را تحلیل دهد و سده جگر بگشاید و ادرار
بول وحیض کند و تبخیر آن در منخرین صداع سرد را
نافع بود وضرر هوام وسموم باز دارد واز انجمله
زیره است واو را انواع است بهترین او کرمانی
باشد وبعد ازان فارسی وبعد ازان رومی وشامی و
بعد ازان بنطی واز جمیع انواع او بری وبوستانی خوب
باشد واو گرم وخشک است در دو درجه در و قدری
قبض وتقطیع است باد ها را تحلیل دهد و گرمهای درازی
را بکشد و سه درم ازو با شراب گزیدن هوام وبول وخون
و تقطیر بول و پیچش شکم را نافع بود خصوصا بری و چون
او را نرم بسایند و با سرکه در بینی دمند رعاف را باز
دارد و اگر بر جراحت باشند گوشت بد و باند و آبی که

زیره

علاج صداع سرد

علاج قولنج و تقطیر بول

علاج جراحتها

علاج رعاف



زیره در وی جوشیده باشد رنگ روی را صافی کند و همچنان جز از
زیره مقداری معتدل بخورند و چون با نمک بخایند و آب آنرا
بعد از تصفیه در چشمی که سبل و ظفره ازو بر داشته باشند در افکنند
از الصاق منع کند و جرب اجفان را نافع بود و بی نمک خونی که
در چشم بسته شده باشد یا از ورم شود دفع کند و چون زیره را
یک شبانروز در سرکه بخیسانند و در سایه خشک کرده بو نافع
بریان کنند قبض او بیشتر و حرارت او کمتر و اکثار روا دمان او هم
بخوردن و هم بر جسد طلا کردن رنگ را زرد کرده اند و نقصان
باه آورد واز انجمله کشنیز است واو سرد و خشک است در
در دو درجه واز شان او آنست که طعام را در معده موقوف دارد
تا فعل هاضمه در و تمام شود و بنابران ازو در اغذیه باید کرد و در
طعام کسانی که از معده ایشان طعام بقی باز گردد بیشتر باید
لیکن با افاویه مسخن و ملطف و در طعام کسانیکه در سینه و
سینه ایشان اخلاط غلیظ مجتمع باشد و نفث آن محتاج
باشد بغایت اندک و همچنان با اصحاب نسیان و بلادت

علاج

الصاق ... علاج

ذهن و امراض بارده در دماغ و مغز دلک از توابل و افاویه ملطفه
خالی نشاید داشت و او طبع را قبض دهد و التهاب معده را
ساکن گرداند و پوستی را که در روست دباغت دهد و دل گرم را
نافع بود و خفقانی که از حرارت باشد زایل گرداند و دود او از
بالسان الحمل برآمدن خون را از گلو باز دارد و چون او را نرم
بسایند و بر ریش دهان در ور کنند نافع بود و از انجمله شونیز
است که بتازی حبة السودا نیز گویند و بپارسی سیاه دانه
بهترین او تازه گران سنگ بود و او گرم و خشک است در سه
درجه جلا دهنده است و تقطیع بلغم کند و بادها را تحلیل
دهد و چون بدان طلا کنند بهق و برص و جرب و ثولول را
و نقطهای سیاه که بر پوست پدید آید دفع کند و بوئیدن آن
زکام سرد را نافع بود و سدهٔ دماغ بگشاید خصوصا چون او را
یک شبانروز در سرکه نقع کنند و در سایه خشک کنند تا به بریان
سازند و نرم بسایند و در کتان باریک کبود بندند و پیوسته بوی
میگیرند و اگر با بنوبه در بینی دمند یا بدان استنشاق کنند

علاج التهاب معده
علاج برآمدن خون از گلو و ریش دهان
علاج بهق و برص
علاج زکام و سده دماغ
علاج صداع سرد و لقوه





لقوه را نافع بود و اگر او را نرم بسایند و بر پیشانی ضماد
کنند صداع سرد را نافع بود و مضرت گزیدن رتیلا را
که بپارسی دیلمک گویند باز دارد و اگر یکدرم از و با آب
گرم بیاشامند ضیق النفس را نافع بود و با ماء العسل
سنگ گرده و مثانه را بریزاند و بتهاء بلغمی و سوداوی را
نافع بود و اگر بر ناف ضماد کنند کرم را بکشد و حیض را
ادرار دهد و از دود او هوام بگریزد و اکثار تناول آن
مهلکه باشد و از نوعی هست که بغایت بد باشد غثیانی
سخت آرد و باشد که از شدت غثیان مختنق گرداند و
با آب گرم فی کلان و شیرهٔ تازه آشامیدن دفع مضرت
آن کند و از انجمله نانخواه است و بهترین او گران
سنگ سرخ فام بود و او گرم و خشک است در سه درجه و
سده بگشاید و رطوبت معده را دفع کند و غثیان
بنشاند و معده و جگر سرد و تبهاء کهنه و گزیدن هوام
منکر را سود دارد و اگر یک مثقال از و با آب سداب بیاشامند

علاج ضیق النفس
علاج سنگ گرده و مثانه
علاج کرم معده و احتباس حیض
علاج غثیان و رطوبت معده

ادرار بول کند و گرده و مثانه را از سنگ پاک سازد و اگر بجوشانند
و آب او بر لدغ عقرب ریزند درد را ساکن گرداند و اگر
تازهٔ او را بکوبند و آب آن در چشم چکانند خون بسته را
در ان تحلیل دهد و اسحق بن حنین بنلی گوید که او شیر را
کم کند و تره پس مصلح آن بود و از انجمله کرویاست **کرویا**
و او در جمیع افعال با نیسون نزدیک است و با معده ازو به
بهتر است و بهترین او نانخواه بوستانی بود بادها را براند و
و رطوبات را تجفیف دهد و خفقان و پیچش شکم را
نافع بود و کرم معده را بکشد و ادرار بول کند و از انجمله
**حلبه** است و او گرم است در آخر درجهٔ اول و خشک است در
دو درجه منضج و ملین است ششها را غذا دهد و کیموس او
بد باشد و نفاخ است راز نا کم آرد و طبیخ او سینه و حلق را
تلیین دهد و آواز را صافی سازد و سبوسهٔ سر را چون
بدان بشویند پاک کند و با عسل تسهیل ولادت کند و ادرار
حیض و نفاس کند و آرد او اماسهای بلغمی و آماسهای صلب را

عمل برای بول و سنگ گرده و مثانه
عمل گزیدهٔ عقرب
عمل خون بسته در چشم
عمل کرم معده و پیچش شکم
عمل سبوسهٔ سر
عمل ولادت و احتباس حیض
عمل اورام





که در حرارت بغایت نباشد در ظاهر و باطن تحلیل دهد و
روغن او بوی بدن و عرق و بول بد سازد والله اعلم و احکم

## باب دوازدهم در بوارد و کوامیخ و مخللات

و این باب مشتمل است بر سه فصل

### فصل اول

در بیان احوال کوامیخ و بوارد بدانکه کوامیخ جمع کامخ است
که بپارسی نزخینه گویند و طبایع کوامیخ بحسب ابازیری که
با آن خلط کنند مختلف گردد لیکن باندری نقصان از طبع
آن ابازیر و هیچ یکی از انواع کوامیخ را اصلاحیت او از برای
حصول چهار غرضست اول انکه افاقهٔ شهوت طعام کند دوم
انکه در اثنای تناول اطعمهٔ مختلفه باندکی از ان مذاق را تغیر
دهند یا انتقال از طعامی بطعامی دیگر اولی بود و باشد سیوم
انکه تقزز و نفرتی که طبع را از وخامت اطعمهٔ دسمه حاصل
آید باذاقت آن مندفع گردد چهارم انکه از خوف مضرتی که از
اغذیهٔ مسدده متصور باشد مامون مانند و کیفیت ترکیب او
چنانست که بستانند از فودجی که در ترکیب آبکامه مذکورست

یک جزو از نمک جزو و هر دو را نرم سازد و بشیر خمیر کرده
در ظرفی کنند و پنج جزو دیگر شیر یا جغرات تازه بران
ریزند و در آفتاب ترتیب میدهند تا رنگ او بسرخی مایل
کند و بعد ازان از ابازیر آنچه خواهند با آن ضم کنند و
او را بدان نسبت دهند و گویند کامخ کبر و کامخ شونیز
و کامخ بادروج و غیر آن و طبیعت او مثل طبیعت
این جز باشد با قدری نقصان و اگرچه از نمک و تعفن
بعضی یبوست و حرارت کسب کرده و جمیع کوامخ مقطع
و ملطف و مشتهی طعام باشند و فضله غذا را با سافل
دفع کنند لیکن اکثار و ادمان آن ملهب معده و محدث
عطش و مورث صلابت طحال و مضعف و مجفف بدن
و مفسد مزاج خون باشد و چشم و دماغ را مضرت رساند اما
آنچه در و بعوض شیر یا جغرات با سرکه کنند حرارت و عطش
کمتر کند و با مردم محرور موافق بود و اما بوارد که آنرا بتازی
رواصیر نیز گویند و بپارسی بورانی و نیز دوغ تیز گویند بیخ

یابرک



یا برگ یا ساق تره‌هایی باشد که آنرا در آب بپزند و از آب برآرند
و بگذارند تا قدری از رطوبت و نداوت او با کم آید و بعد ازان در
جغرات یا در آبهای ترش اندازند چون سرکه و آب غوره و
آب سیب ترش و آب ریباس و آنچه بدان ماند و هر یکی
ازان بر طبیع بقول و حوامضی باشد که ترکیب او آنست که
جمیع آن مطفی و مبرد معده و جگر باشد و با مردم محرور و در اوقات
حاره موافق باشند و از انجمله آنچه بسرکه کنند تبرید کند و تغلیظ
نکند و آنچه با آب میوه‌های ترش کنند هم تبرید و هم تغلیظ کند
لیکن تولید ریاح کند و شش و سینه و رحم و مثانه را مضرت
رساند و اصلاح هر یکی بحسب بقول و حوامض ایشان کنند
چنانکه در ابواب گذشته مذکورست و از جمله اشیایی که در
اثنای طعام بکار دارند صباغاتست و آن آبهایی ترش
باشد چون سرکه و آب انار و ناردان کوفته و در آب شسته
و مانند آن که با آن بعضی از شیرینها ضم کنند و ببادام یا جوز کوفته
یا آنچه بدان ماند غلیظ سازند و افعال او بحسب حموضات

او متفاوت باشد والله اعلم **فصل دوم** در بیان

احوال مخللاتی غیر معروف که اطبا انرا از برای مزاجی اصلی یا

تعدیل امزجهٔ منحرفه استعمال کنند بدانکه جمیع مخللات از

سرکه زیادتی لطافت جوهر و برودت مزاج اکتساب کنند

وآن یا بنباتات و بیخهای ایشان باشد چنانکه بعد ازین گفته

آید و یا گوشت و اعضای حیوانات باشد وآن یا گوشتهاء

لطیف رطوبتناک بود چون گوشت فروج و بزغاله خرد و یا

بچهٔ او که در سرکه یا بقول و ابازیر بارده پخته آید و چون سرد

شود منعقد گردد و آنرا قریص خوانند و او با مردم محرور در بلاد

و اوقات و ازمان حار موافق باشد حرارت خون و صفرا بنشاند

و تقطیع بلغم کند لیکن اصحاب سودا و ضعف بصر و خشونت

سینه را مضرت رساند و یا انکه مرغ خانکی نورسیده را ببعضی

از ابازیر و بقول حار و بارده پر سازند و در سرکه بجوشانند

و انرا مصوص گویند و بقریص نزدیک باشد مگر انکه از کبوتر

بچه کنند و در و مثل سیر و سداب و مانند ان بیشتر کنند و او نیز





از اطعمه مبرودین نباشد و یا گوشتهاء غلیظ باشد چون گوشت

گاو و گوساله که بعد از پختن آن در آب و تجفیف مائیت ازان

یا بعضی از بقول و ابازیر در سرکه اندازند و آنرا اهلام خوانند و

تبرید او مثل تبرید قریص نباشد و از و غلیظ تر بود و با انکه

او با اصحاب مزاج بارده موافق نباشد بل مضرت رساند موافقت

او با مردم محرور چون موافقت قریص نشود اند بود و سرکه

را که ازین مذکورات صافی کنند اهال خوانند و این مذکورات

اطعمهٔ مردم گرم مزاج باشد و کسانی که بر مزاج ایشان صفرا غالب

باشد و بدین سبب طعام در معدهٔ ایشان احتراق یابد و بفساد

آید و کسانی که حرارت بر جگر ایشان غالب بود و ایشانرا

بدان سبب شهوت طعام باطل گردد لیکن استعمال آن

بحسب قوت هضم و قلت و کثرت حرارت کنند والله اعلم و احکم

**فصل سیوم** در بیان احوال مخللات مشهوره

وازانجمله **کبر** است و مفتح و محلل و ملطف است سدهٔ

جگر و سپرز را بگشاید و صلابت او را تحلیل دهد و تلطیف

علاج کرم معده و روده

علاج ربو و ضیق النفس رطوبی

بلغم معده و تنقیه او کند و کرم معده و امعا را بکشد و از و
آنچه در نمک نهاده باشند شش و سینه و نواحی آن را از
بلغم پاک سازد و ربو و ضیق النفس رطوبی را نافع
بود و از آن جمله پیاز محلل است و او در تنبیه شهوت
طعام بغایت باشد و او تا در سرکه بیشتر ماند منفعت
او بیشتر و مضرت او کمتر کند چه بسبب قبول سرکه احداث
عطش نکند و صعود ابخره او بدماغ منتفی کند و تجنب
پیاز دشتی که آن را بصل الزیر گویند الا آنکه نزول او از معده
بدیری باشد و از آنجمله شلغم محلل است و از ین مذ
کورات طبع او به برودت مایلتر باشد و بسبب تحلیل
رطوبت فضلیه او در سرکه از و نفخی حادث نکند و او مردم
محرور صفراوی را مناسب باشد و از آنجمله سیر محلل
است و او در منفعت مذکور از پیاز محلل قویتر باشد و با
مردم سرد مزاج که طبیعت ایشان بجنس محللات مایل
کند و موافقتر باشد و از آنجمله بادنجان محلل است

واو را



و او در تفتیح سده و تخفیف بلغم معده و سایر منافع که کبر محلل
ذکر رفت مثل او باشد و شبیه شهوت طعام در و بیشتر باشد
بسبب اجتماع حرافت و حموضت در و و از آنجمله اشترغاز محلل
است و او مسخن و ملطف و محلل است لیکن جرم او از معده
دیر منحدر شود و غثیان آرد و دماغ و اعصاب را زیان دارد
و سرکه بعضی از مضرت او را باصلاح آورد و سرکه او معده را نافع بود
شهوت طعام را در حرکت آرد و بر هضم غذاهای غلیظ اعانت
کند و از آنجمله خیار محلل است و او مبردی بغایت است
حرارت معده را و جگر را تسکین دهد و تبرید او بحسب مقدار
وقوف او باشد در سرکه لیکن از معده دیر منحدر شود و از آن
جمله محللات زیتون است و آن و سبز و نارسیده باشد
و او را در نمک آب چند گاه بگذارند تا حرارت و عفوصت
از و زایل کند او را زیتون الماء گویند بسبب تعذر استعمال
او بی نمکاب و او سرد و خشک است در درجه اول زیرا که
غالب بر جوهر او قابض است و بدان سبب معده را

علاج حرارت معده و جگر

قوت معده

قوت دهد ودباغت کند وشهوت طعام را در حرکت آرد و
سرکه اثر او درین افعال قویتر کرداند وانچه تمام رسیده باشد
او را زیتون الزیت کویند بسبب کثرت حصول روغن
ازو وانچه ازین صنف تازه ورنک او بسرخی کراییده باشد
طبع را قبض کند ومعده را قوت دهد وانچه بغایت
رسیده وسیاه باشد کرم وخشک بود در درجهٔ اول
واو سریع الفساد بود معده را سست کند وصداع آرد
وچشم را زیان دارد وتولید خلطی سوداوی کند لیکن تغذیه
درو بیشتر باشد بسبب کثرت دهنیت درو وسرکه بعضی
از مضرات او را دفع کند وبالجمله تناول زیتون شهوت
طعام زیادت کند وطعام را از معده منحدر کرداند واکر زیتون
بزرک تمام رسیده با آبکامه خورده شود اطلاق طبع کند
واکر آب زیتون خام را احتمال کند سیلان رحم را دفع
کند واکر با آرد جو بر شکم ضماد کنند اسهال مزمن باز دارد

علاج سیلان رحم

علاج اسهال مزمن

**باب سیزدهم** در انبجات ومربیات واین

بر



باب مشتمل است بر شش فصل **فصل اول**
در بیان کلام کلی در انبجات ومربیات بدانکه از انواع
اشیا بعضی در عسل وغیر آن ترتیب دهند انچه درو وقت
تربیت با عسل متحد ومتخلط کشود آنرا انبجات خوانند
چون کل انکبین وکل شکر وخمیر بنفشه وخمیر کل کاوزبان
وانچه بدان ماند وآنرا که متحد ومختلط نکردد مربیات کویند
وبعضی بر آنند که انبجات ومربیات الفاظ مترادفه اند ولفظ
انبجات مشتق است از انب وآن میوه ایست که مخصوص
هندست واو را انجا بپارسی نغزک کویند چنانکه در باب فواکه
مذکورست ومیکویند که سبب اشتقاق انبجات از انب
آنست که انب مربی از هند بمصر برده اند واطبا انجا آنرا
بپسندیده اند وفواید او را ممدوح داشته اند وسایر مربیات
را بسبب مشابهت ایشان با او در قبول تربیت بدو
منسوب کرده اند وانبجات کفته اند ولا مشاحة فی الاصطلاح
پس بدانکه مقصود از تربیت وترتیب مربی ما حصول پنج غرض
است

اول بقای بعضی از رطوبت اصلی در اجرام ایشان و نایب
مناب تازه خویش بودن چون تربیت سیب و به و مانند
آن دوم ازالهٔ بشاعت طعم و تحصیل لذاذت در ایشان
چون تربیت هلیلجات سیوم زوال کثافت و حصول لطافت
در جوهر ایشان چون تربیت ترنج چهارم بقای جوهر ایشان
بر قوت خود زمانی بسیار بسبب صیانت عسل اجسام
ایشان را از سرعت فساد چنانکه در محل خود مذکورست
چون تربیت گل بنفشه و مانند آن پنجم سهولت استعمال
آن و رغبت طباع بدان و خصوصا کسانی که بسبب ضعف
قوت یا کثرت استعمال ادویه از تناول ادویه متنکره و
متنفر باشند و این در اکثر مربیات منصورست و اگرچه
فعل هر یکی از مربیات غیر از فعلی که پیش از تربیت از و
صادر شدی متصور نگردد لیکن بحسب اختلاط عسل و افاویه
با او قوتی دیگر اکتساب کنند و استعمال بعضی از مربیات
از برای تقویت معده بود و استعمال بعضی از برای تقویت

باه و استعمال



باه و استعمال بعضی از برای تطییب نکهت و استعمال
بعضی از برای حصول لذت و بس چنانکه گفته آید بعد ازین

**فصل دوم** در بیان احوال گل انگبین و گلشکر
و بنفشهٔ مربا که انرا خمیر بنفشه نیز گویند و خمیر گاوزبان
بدانکه در طبع گلشکر خلافی وارد است چه بعضی او را
معتدل گفته اند بسبب برودت و یبوست گل و حرارت
و رطوبت شکر و بعضی گرم گفته اند بسبب غلبهٔ شکر بر گل
و قول محققان درین آنست که اگرچه اجزای شکر بر اجزای
گل غالبست اما برودت گل با حرارت شکر مقاومت کند
بسبب غلبهٔ اجزای ارضی و مایی بر و و از ایشان ترکیبی
معتدل حاصل آید الا انکه بسبب تحریک بسیار و تربیت
در آفتاب حرارتی کسب کند و طبع او قدری بحرارت مایل
گردد لیکن نه چندان که از ان تسخینی که اندا اثری ظاهر باشد
حاصل آید و خصوصا از و آنچه از شکر سفید ترتیب دهند
و تازه بتربیت قریب العهد بود چه از شان شکر آنست
که تا کهنه شود حرارت او زیادت گردد و لا محاله که قوت گل

ببیب لطافت جوهر او ضعیفتر می شود پس لا جرم آنچه
کهنه تر بود بحرارت مایلتر بود خصوصا چون شکر او
بسرخی مایل بود و بالجمله او معده را قوت دهد و از
رطوبات پاک سازد و بر هضم اعانت کند و اثر او
در ازالهٔ حمیات بلغمی و خصوصا حمیات مزمنه بغایه
باشد و صنعت او چنانست که بستانند گل سرخ تازه
و اوراق او را از ملتصقات او پاک کنند و بگذارند تا
بعضی از نداوت او کم آید و در صحنی چینی یا مانند آن
بدست بمالند مالیدنی قوی و بسیار چندانکه اوراق
گل متفرق شود و بر هر یک جزو از دو جزو شکر طبرزد
سوده اضافت کنند و بمالند تا اجزای گل بتمامی مضمحل
گردد و غطایی تنک که از رسیدن آفتاب بدو مانع
نگردد بران پوشیده در آفتاب نهند و هر روز کرت
بامداد و میانه روز تحریک می دهند پس بستانند مقداری
شکر طبرزد و در آبی اندک حل کنند چنانکه بقوام عسل
رسد.

خوشبوی معده را
حمیات بلغمی را



برسد تا چون رطوبتی که در گلشکر مذکورست منشف گردد
از این عسل بران اضافت میکنند و می مالند و تخمیر میدهند
مدت چهل روز یا سی روز بدین منوال تربیت می کنند
پس بگذارند تا خشک شود و رطوبت او منشف گردد
و در ظرف چینی یا آبگینه کنند یا آنچه بدان ماند محافظت
کنند **و گلنگبین** در حرارت از گلشکر بسیاری زیادت
باشد و در افعال مذکوره از و قویتر و برودت معده و جگر را
دفع کند و همچنان ردات هضمی را که از برودت باشد
و استسقا را نافع بود و صنعت او چون گلشکر باشد
و بهمان اوزان الا آنکه در و بعوض شکر عسل مصفا کنند
یعنی آنکه عسل را بر آتشی نرم جوشی چند بدهند و کفک
او بردارند و بر نهج مذکور تربیت دهند و اما **بنفشهٔ مربا**
که او را خمیر بنفشه گویند طبع او برودت و رطوبت مایلست
سینه را نرم کند و سعال گرم و خشونت حلق و حنجره را نافع
بود و صنعت او چون صنعت گلشکرست بعینه الا

خشونت سینه را سعال گرم

انکه در و شکر دو ہم پنک بنفشه کنند و در جد کردن ساق وانقاع
بنفشه ناممکن باشد احتیاط نمایند و اما **خمیر گل گاو**
**زبان** که او را کلشکر کاوزبان و کلشکر تبریزی نیز گویند
بسبب اختراع و ابداع او اولا در تبریز و معتدل است بحرارت
مایل تفریح و تقویت دل کند و خفقان و امراض سوداوی
و سعال و خشونت سینه را نافع بود و صنعت او چون
صنعت خمیر بنفشه است بعینه و اگر در و بعوض آبی که
در وقت تربیت او در آفتاب شکر دران حل کرده می شود
عرق بید با گلاب کنند تفریح و تقویت دل زیادت باشد

## فصل سیوم

در بیان اصول هلیله مربا
بدانکه انواع هلیلجات پنج است و آن هلیله کابلیت
و هلیله زرد و هلیله سیاه که او را هلیله زنگی نیز گویند
و بلیله و آمله الا انکه از ایشان قابلیت تربیت دارد و در
عموم بلاد مشهور و مستعملست اول و افضل هلیله کابلیت
و او معده را قوت دهد و د باغت کند و رطوباتی را که در

خمول

علاج خفقان و امراض سوداوی

علاج سعال و خشونت سینه



خمول معده ملتصق و متشبث باشد تجفیف کند و بر هضم
طعام اعانت کند و فضلات دماغ را بالعرض و بالذات
نقصان دهد و از انست که ادمان آن سرعت شیب را
مانع کند و بصر را تیز و ذهن را صافی و بشره را خوش رنگ
سازد و اصحاب بواسیر را نافع بود و سودائی را که تولد ان
از بلغم باشد دفع کند و طبع را تلیین دهد و با مزاج محروری
و مبرودی که برطوبت مایل بود مناسب باشد لیکن مردم
نحیف و یابس المزاج را موافق نباشد و ادمان آن باه را
نقصان دهد و صنعت او آنست که پستا تند هلیله
کابلی بزرگ پر گوشت ان مقدار که خواهند و در ظرفی چینی
کنند یا انچه بدان ماند و ان مقدار آب که چهار انگشت بالای
او بر اید دران ریزند و بهر صد عدد هلیله پنجاه درم خاکستر
زر دران ریزند و در هر سه روز آب و خاکستر زر دران ریزند
تبدیل کنند و چون مدت ده روز یا دوازده روز این معنی را
رعایت کرده باشند هلیله را ازین آب بر آرند و با بی صاف

علاج کند بصر و ذهن و خوش رنگی بشره

علاج بواسیر

بشو یند و در دیکی کنند وان مقدار آب که بالای او بر آید برو
ریزند و مشتی جو مقشر بنیم کوفته کرده دران ریزند و با تشی
نرم بجوشانند جندانکه جو بخته شود بعد ازان هلیله را
ازان بر آرند و از رطوبتی که برو ملتصق باشد بر فق
باک سازند جنانکه پوست ازو منسلخ نکردد و در هر هلیلهٔ
بجوال دوز قریب پست سوراخ کنند و در برنیهٔ چینی
یا مانند ان کنند وان مقدار عسل که بر بالای او بر آید
دران ریزند و بیست روز بکدارند و هر چند روز که عسل مذکور
رقیق تر از انچه بوده باشد می شود بعسلی دیکر مبدل میکنند
یا انکه همان عسل را با تشی نرم بقوام اول آورند جون بقوام اول
رسانیده باز جای میکنند و بعد از بیست روز ازان عسل
بیرون آرند و نداوتی که برو باشد بر فق ازو باک کنند و در
انکبین مصفای کف بر داشته اندازند ان مقدار که درو
مغرق کردد و اکر خواهند بهر صد عدد از هلیله بیستانند از
دارچینی و زنجبیل و قرنفل و خیربوا و جوزبوا هر یکی درم

مشک



مشک ص
سدس بکدرم اولا مشک را در قدری عسل حل کرده بر بالای
هلیله ریزند و نیک خلط کنند بعد ازان ادویهٔ مذکوره را
نرم بسایند و با آن بیامیزند و در ظرف مناسب نکاه دارند
و بعد از هلیلهٔ کابلی از جمله هلیلجات آنچه قبول تربیت
کند و عادت تربیت ان جاری باشد آمله است و منافع
او بمنافع هلیله نزدیک است الا انکه فعل او ضعیفتر بود
لیکن او را در تقویت دل نسبت با سایر هلیلجات خصوصیتی
باشد و در بعضی از اطراف هند بلیله را تربیت دهند و
قوت او بقوت آمله نزدیک باشد و ضعیفتر ازو لیکن
منفعت او امعای سفلانی را بیشتر باشد و با اصحاب بواسیر
موافق تر باشد و اطبا اطریفل صغیر را در مقابلهٔ هلیلهٔ
مربا ترکیب کرده اند و بتجربه معلوم کرده که فعل او از فعل
هلیلهٔ مربی در جمیع منافع مذکوره قویتر است و صنعت او
اینست که هلیلجات خمسهٔ مذکوره را مقشر سازند و دانه را
ازیشان دور کنند مکر هلیلهٔ سیاه که او را دانه نباشد و ان

هر یکی جزوی متساوی بستانند و اگر غرض فایدهٔ دماغ و معده
باشد بغایت نرم نشاید سود بل قدری درست باید بعد ازان
بروغن بادام یا روغن گل چرب سازند چرب کردنی به
اعتدال و در سه وزن جمیع عسل مصفای مقوم عجین کنند
در ظرفی مناسب کرده پس آن یکبار بانی پشته بیست روز در
میان جو نهند چنانکه سر ظرف از جو بیرون باشد و بعد ازان
ازو چهار درم تا چهار مثقال بکار دارند بامدادان و بیگاه
وقت خواب **فصل چهارم** در بیان احوال
پخته‌هایی که قابل تربیت باشند چون زنجبیل و شقاقل و
وج و غیر آن بدانکه از جمله پخته‌هایی که ایشان را در شیر بها
تربیت دهند زنجبیل افضل و انفع است و در گرم گردانیدن
معده و جگر و گرده و مثانهٔ سرد را نافع بود و طعام را هضم
دهد و برانخداران معین گرده و رطوبات را از سطوح
معده و امعا جلا دهد و ادرار بول کند و در تبهایی که در آن
لرزه و سرمایی پیدا باشد فایده دهد و مردم سرد مزاج و

مشایخ



مشایخ را موافق باشد و صنعت او چنانست که در دیاری
که زنجبیل تر موجود می‌شود بستانند و پوست ازو پاک کنند و
بکارد ریزه سازند خرد یا بزرگ آن مقدار که خواهند بعد از
آن از عسل مصفی آن مقدار که کفایت کند شربتی آبناک
سازند اعنی چنانکه بیشتر بر وی غالب نباشد و با آن
زنجبیل خرد کرده در باتیله کنند بمقدار آنکه بر بالا زنجبیل شربت
ایستاده باشد و نهبنی بر سر باتیله نهند تا بخار در باتیله منحصر ماند
و بآتشی بغایت نرم چندان بجوشانند که نرم شود و در زیر
دندان مضمحل گردد بعد ازان از باتیله بدر آرند و بدیغ بابی یا
طبقی پراکنده کنند تا مایتی که درو باشد ازو سایل گردد و نداوت
او باکم آید بعد ازان بستانند عسل مصفی و بآتش نرم
کف ازو بر دارند و زنجبیل را دران ریزند چنانکه بعضی
ازین عسل بر زنجبیل غایق باشد و بآتشی نرم قوام میدهند
چنانکه بعضی ازین عسل در جرم زنجبیل در آید و بعضی مقوم شود
بعد ازان از آتش فرود آرند و تحریک میدهند تا زنجبیل

بتدریج

وعسلی که در باتیله مانده باشد بایکدیگر مختلط کشته سرد شوند
واکر خواهند با هر صد جزو و انیسون جزو و مشک خالص بر طریقی
که در هلیلهٔ مربی مذکورست خلط کنند و در ظرفی مناسب
بردارند و در بلادی که زنجبیل تازه یافت نشود بپستانند
زنجبیل سفید سطبر و در ریکی تر دفن کنند چنانکه یک طبقه
ریک و یک طبقه زنجبیل باشد و بعد ازان از ریک جدا کنند
وبدطریق مذکور تربیت دهند و در کتاب منهاج البیان
آورده است که زنجبیل خشک را پاره کنند پارهای بزرگ
و در آب شیرین بیست روز نقع کنند و بعد ازان از آب برآرند
و رطوبت ازو تنشف کنند و با افاویهٔ مذکوره در ظرفی آبگینه
با مانند عسل کف گرفته بر وریزند ان مقدار که بر بالای او برآید
و بگذارند تا در انجا تربیت یابد و اما **شقاقل** گرم و تر است
و حرارت او از زنجبیل کمتر است باه را زیادت کند و قضیب را
قوت دهد و ادمان آن آب منی را بیفزاید زیادتی ظاهر
و بسیار لیکن اشتهاء طعام را ساقط کند و آبکامه اصلاح
آن کند

و مدت یکماه [illegible] بگذارند و [illegible] بر بالای آن ریک [illegible]



آن کند و صنعت او چنانست که سه کرت شقاقل را هر کرتی
یک شبانروز در آبی غیر آب اول نقع کنند و بعد ازان پوست
ازو جدا کنند و در آبی صافی بجوشانند تا نرم شود بعد ازان
از آب برآرند و رطوبت او را بکرباسی تنشف و در عسل مصفا
کفک برداشته و بقوام رسانیده اندازند و سه روز بگذارند و
چون بعد از سه روز عسل او رقیق شده باشد از ابر دارند
و دیگر باره بقوام آرند و سرد کرده بر وریزند همچنین میکنند
تا عسل بر قوام خود قایم بماند و بعد ازان اگر از افاویهٔ مذکوره
چیزی با او اضافه کنند مضرت او را در اسقاط شهوت طعام
دفع کند و اما **وج مربی** بادها را بشکند و حفظ را مدد
دهد و ادرار بول کند و پیچش شکم و صلابت سپرز و برودت
جگر و اکثر امراض بارده را چون تشنج و فالج و لقوه و مانند آن
نافع بود و صنعت او چنانست که وج تازه را چند روز در
نمک آبی لطیف نقع کنند و در هر وقتی تغیر نمک آب میکنند تا مرارت
و حدت او با کم آید بعد ازان در آب شیرین نقع کنند تا ملوحت

[illegible] تشنج و امراض بارده [illegible] لقوه و فالج و رعشه

از و زایل کند و بدین نهج مذکور بر تربیت زنجبیل با تمام رسانند
و اگر از وجه خشک بدین نهجی که در زنجبیل خشک مذکور است
تربیت دهند روا باشد **گزر مربا** پشت و گرده را قوت
دهد و باه را زیادت کند و سینه را نرم سازد و اصحاب استسقا را
نافع بود و **شلغم** مربا نیز در منافع مذکوره چون گزر مربا بلکه
و در تولید منی بر و زیادت بود و صنعت این دو نیز چون
صنعت زنجبیل باشد الا آنکه درین دو آتش نرم تر و گرم
تر باید و افاویه مذکوره بیشتر والله اعلم بالصواب

**فصل پنجم** در بیان احوال ترنج و لیمو مربا

بدانکه اگرچه پیش ازین در فصول گذشته در باب فواکه
ذکر رفته است که گوشت ترنج غلیظ عسر الانهضام
بطی الانحدار است لیکن چون او را در عسل تربیت
دهند و بعضی از افاویه ملطفه با او ضم کنند اکثر
غلظ او زایل کند و بعد ازان تسخین و تقویت معده
کند و درد معده را که از برودت باشد نافع بود و دهان را
خوشبوی

**علاج ضعف باه**
**علاج استسقا**



**علاج ...**

خوشبوی سازد خصوصا چون با پوست تربیت یابد و صنعت
او چنانست که ترنج بزرگ بنیم رسیده تازه نه آنکه کهنه و گوشت
او غلیظ شده باشد و اگر خواهند پوست ازو باز کنند و اندرون
او را از ترشی و پوستی دقیق صلب و اجزای شحمی که درو است
پاک کنند پاک کردنی با احتیاط و آن مقدار قطعها که خواهند
خرد یا بزرگ پاره کنند و در نمک آبی لطیف چند روز بگذارند
تا مرارت ازو زایل کند و بعد ازان نیک بپالایند و سه روز
دیگر در آب شیرین نقع کنند و هر روز یک نوبت دران آب می
شویند و می پالایند و آبی دیگر تبدیل میکنند تا در آبی که ازو
بیرون آرند مرارتی نباشد بعد ازان از عسل مصفی شربتی
زنند که حلاوت او اندک باشد و ترنج را در پاتیله سفید
پاکیزه اندازند و ازین شربت آن مقدار بر وی ریزند که چهار
انگشت بیشتر بالای او بر آید و بآتشی در غایت نرمی
بتابی بجوشانند تا جرم او نرم و پخته شود بعد ازان بردارند
و بر طبقی نهند و یک شبانه روز بگذارند تا مائیت ازو ترشح

کند ورطوبت او کمتر شود و بعد ازان دو وجه است یکی انکه
یکی انکه خواهند بزودی مرتب کنند و صلاحیت تناول حاصل
کند وان جنانست که بستانند عسل مصفی و کفک او بردارند
و از بن ترنج آن مقدار در وی ریزند که جولان او دران بسهولت
میسر کند و باتشی نرم و احتیاطی تمام بقوامی صالح رسانند
پس بستانند دارچینی و جبی بویا و زنجبیل و جوز بویا و
قرنفل و دار فلفل اجزای مساوی جندانکه بهر صد درم ازان
پنج درم ازین افاویه باشد و نیم کوفته کرده در صرهٔ منخلخل
کنند و با آن در برنی مناسب ریزند و بهر جند روز صره را
بدست مالند و با آن خلط میکنند و قومی این افاویهٔ مذکوره
را نرم بسایند و با ان خلط کنند و وجهی دیگر آنست که ترنج
در شربت مذکوره را بر منوال مذکور در عسل اندازند و جوشی
جند برفق و احتیاطی تمام بدهند جندانکه بر سطوح قطعهای
ترنج نقشهای سفید جون دانهای مروارید یا مثل جوهری
در بعضی احجار یا در دندان ماهی محسوس کنند ظاهر شود

دراین



و درین حال از زیادتی آتش برحذر باشند تا ازین حد
درنگذرد و شیخ رئیس ابوعلی سینا رحمة الله علیه در قرابادین
قانون درین محل میگوید که ینبغی ان تکون جمیع فهمک و فکرک
الیه اذا اوقدت النار فانه من اصعب ما یکون من
المربیات پس جون این علامات در جمیع قطعهای او
ظاهر کند بزودی از آتش بردارند و سرد کرده در برنیء
کنند و در محلی معتدل بدارند و هر جند روزی که عسل او
رقیق کند تبدیل میکنند جندانکه عسل بر قوام خود قایم
ماند بعد ازان بر مقدار و منوال مذکور از افاویهٔ مذکوره
در صره کنند و در میان آن غوطه دهند و هر وقتی صره را
مالشی و ترنج را تحریکی دهند تا مختلط کند والله اعلم

فصل ششم در بیان احوال میوهای مربا

جون به و سیب و مانند آن بدانکه از جمله میوهای که بهتر که
قبول تربیت کنند به است چه او معده و دل را قوت دهد
و قی و غثیانی را که بسبب ضعف معده باشد دفع کند

علاج هیضه

وهیضه را نافع بود وصنعت او چنانست که بپستانند به
بزرگ تمام رسیده وپوست از و باز کنند واندرون از دانه
وملتصقات ان پاک سازند وقطعهای معتدل کنند ودر
دیگ سنگین یا گلین اندازند وان مقدار عسل طبرزد
که بر وفایق گهلا بران ریزند وچندان بجوشانند که اثر
پختگی دران پدید آید بعد ازان در برنی کنند وچند روز بگذارند
وتعاهد میکنند تا چون عسل رقیق وآبناک شود از وجدا
کنند وبقوام اول رسانیده بازجای کنند وهمچنین چند کرت
این معنی را رعایت کنند تا عسل بر قوام خود قایم ماند
واگر خواهند از افاویه مذکوره بر مقدار مذکوره با آن ضم
کنند وسیب مربا نیز در منافع مذکوره بیه نزدیک باشد
الا آنکه اثر فعل وضعیفتر بود لیکن در تقویت دل
قویتر باشد وخصوصا چون قدری زعفران با آن ضم
کنند وکیفیت تربیت او مثل تربیت به بود و نغزک
مربا معده وجگر گرم را نافع بود صفرا دفع کند وقی واسهال

صفراوي



صفراوي باز دارد وظاهر آنست که اگر تربیت او نیز مثل
تربیت سیب وبه کنند ونغزک نیم رسیده تربیت را
نشاید فکیف تمام رسیده فاما در کیفیت تربیت او آنچه
عادت اهل هند بر ان جاریست آنست که بپستانند
نغزک خام که هنوز پوست ودانهٔ او نرم باشد بل اثر صلابت
در وظاهر نباشد وپوست از و پاک کنند واز طول بدو پاره
کنند ودرون او پاک کنند ودر شربتی از عسل نحل یا عسل طبرزد
جوشی چند لطیف بدهند تا اندکی لینی حاصل کند بعد ازان
از شربت بیرون آرند وبگذارند تا مائیت از و منتشف
شود بعد ازان در عسل طبرزد اندازند وبقوام رسانند و
اما کدوی مربا وهندوانهٔ مربا از برای حصول لذاذت
کنند نه از برای طلب منفعت وهمچنان تربیت مجدبه
وان چیزیست مثل هندوانهٔ خام که بدیار هند مخصوص
است باب چهاردهم در بیان اطعمهٔ مرکبه
واین باب مشتمل است بر هفت فصل فصل اول

در بیان کلام کلی در اطعمهٔ مرکبه بدانکه خاطر وصرف عنایت
در صنعت اطعمه بدانکه نضج او تمام وطعم ورنگ وبوی او
خوش آینده باشد بحیثیتی که مشتهای نفس ومرغوب
طبیعت گردد بعد ازانکه در نفس خود جید الجوهر بوده باشد
از بدیهی حفظ صحت بر اصحا واناله او از مرضی از امور واجبه
وشرایط لازمه است بل فوت جودت صنعت طعام بیشتر
از مضرت ردائت جوهر او باشد چه طبیعت طعام خوش رنگ
خوش بوی لذیذ را واگر در جوهر او ردائتی باشد استقبال
کند وبسبب لذاذت وتمامی میل وتوجه بهضم وجذب
آن از و آنچه لطیف ومفید باشد جذب کند وآنچه
کثیف مضر باشد دفع کند وبدن از بزبن جزوی که در وست
غذا یابد واز طعام کریه اگرچه جوهر او محمود وکیموس
او محمود باشد تنفر نماید وبهضم وجذب آن کما ینبغی توجه
نکند بل او را از جملهٔ اخف ادویه شمرده نه از زمرهٔ اغذیه و
باشد نیز که بسبب قلت توجه واعتنا واهتمام طبیعت
معتاد



بدان در معده بفساد آید ومضرت او پیدا گردد واین
معنی آنکه اثر صنعت در بدن انسان زیادت از
از اثر جوهر طعامست بسبب لطافت مزاج وترکیب
واعتدال حرارت غریزی انسانست پس محتاج ترین
مردمان بتفقد حال غذا هم از جهت جوهر وهم از جهت
صنعت کسانی باشند که امزجهٔ ایشان لطیفتر وطبع
ایشان نازکتر وحواس ایشان صافی تر باشد چون ملوک
واغنیا واهالی نعمت که عادت ایشان بتناول اطعمهای
لذیذ جید الجوهر جاری باشد چه هرگاه که ایشانرا باندک
تغیری در اطعمه احساس افتد طبیعت ایشان ازان
منقبض ومتنفر گردد وتناول آن بسبب کراهت و
بسبب ردائت استمراء گردد وازا استحالات آن بفساد
ایمن نباشد بخلاف سایر عوام الناس وخصوصا
فقرا که طبیعت ایشان بهضم واستمراء هر طعامی که یابند
معتاد بود پس بباید دانست که اصلاح اطعمه وحصول

لذت وملایمت با طبیعت درو اولا بازالهٔ کیفیاتی باشد
از وی که مضاد غذائیت بود چون حرارت وعفوصت و
حرافت وملوحت بجوشانیدن یا در آب نقع کردن یا بخلط
کردن ابازیر ودسومات با آن چنانکه موافق حال ومقتضاء
جوهر هر چیزی باشد بحیثیتی که در ایشان طعمی یا بویی قوی نماند
بل کثرت حموضت ودسومت وحلاوت نیز موجب سرعت
تنفر طبیعت باشد از اطعمه وچون در ابواب وفصول گذشته
کیفیت اخذ واستعمال واصلاح هر یکی از حبوب وبقول
وغیر آن گفته شده است بتکرار آن احتیاج نیفتاد و
آنچه باقی است واهتمام در باب آن واجب کیفیت پخت تر
واستعمال لحوم است پس بباید دانست که با آنکه پختن بسیار
قوت گوشت را زایل گرداند چنانکه مالیدن بسیار قوت خمیر
را مهم ترین چیزی در جودت صنعت گوشت آنست که در پختن
او مبالغه کنند چه عظیم تر آفتی در استعمال گوشت آنست که
در وی فجاجتی ماند تا بدان سبب هضم او عسر وانحدار وبطی گردد





مگر در اصحاب معدهای قوی وحرارتی بسیار که بریاضت
قویه واعمال شاقه مداومت نمایند واز جملهٔ اعمالی که در
استعمال لحوم ومعرفت آن واجب است آنست که از
ایشان آنچه رطوبتناک بود چون ماهی وبره وبزغالهٔ تازه
ومانند آن بریان سازند بریان کردنی تمام تا رطوبت
ایشان بدان تخفیف یابد وآنچه کثیف وغلیظ باشد
چون حیوان پیر یا خشک مزاج یا لاغر در آب بزند پختنی
بغایت مگر کسانی که مراد ایشان تخفیف بدن وامساک
طبع ووفور قوت غذا باشد چه گوشت پخته در ترطیب
بدن وتلیین طبع بیشتر از قلیه وبریان باشد واگر غیر از
ایشان کسی بریان کردن مثل این گوشتها مضطر گردد قدحی
آب بر بالای آتش نهند وگوشت را بالای آن بریان کنند
چنانکه بخار آن آب بدان واصل میگردد وبهترین بریانها
کبابیست که آنرا بتازی کردناج گویند چنانکه بعد از این گفته
آید چه حرارت آتش بدو برفق واصل شود واجزاء مختلفه

ومحتبس چنانکه شوری را رسد بدو لاحق نگردد واز بره وبزغاله
که آنرا بریان کنند آنچه پوست ازو باز نکنند بل آبی بغایت گرم
بر وریزند وموی او پاک کنند وتازی آنرا مسموط وپارسی
آب رون گویند بهتر از پوست باز کرده باشد چه حرارت آتش
بدو ورای پوست واصل شود واورا جفافی زیادت حاصل
نیاید بل رطوبت اصلی او در و باقی باشد واز اطعمه آنچه بدیگدان
پخته شود بهتر از شوری باشد چه اجزاء او برآگنده شود وتنفس
او در هوای رقیق صافی باشد وبدان سبب ثقل وخامت او
کمتر گردد بخلاف شوری که اجزاء او در شور مجتمع ومحتبس شود
وبند وباز گردد وبدان سبب انرا ثقلی وخامتی حاصل آید و
استمراء او انحدار او عسر باشد وباید که چون در وقت پختن
گوشت از وعفونتی محسوس گردد فی الحال استخوانها از وجدا
کنند چه مغز استخوانها از سایر اجزائی که در گوشتست
پیشتر وبیشتر تعفن پذیرد وگوشت گاو وگوشت حیواناتی
که بدان محتاج باشد که روزی دو بگذارند زیرا که بدان قدری

بنی



نرمی پا دید آید و همچنان گوشت بعضی از مرغان که در گوشت
ایشان صلابتی باشد واما گوشت بره وبزغاله نازه وفروج
وماهی وبالجمله جمیع گوشتهای رطوبتناک واما گوشت بره
لطیف احتمال لبث نکند بل گفته اند که اولی آنست که ماهی را
فی الحال که از آب بر آرند در تابه اندازند چنان که هنوز
در حرکت باشد و هر حیوانی که پیش از ذبح اورا بسیاری
بدوانند گوشت او بزودی مهرا شود خصوصا پرندگان
وان بسبب حرکت حرارتی غریزی باشد که در وست
وتلطیف گوشت او وچون گوشتی بلاو گرت پختن محتاج
باشد باید که بعد از پختن اول اورا از رسیدن آب سرد وهوای
بدو رعایت کنند چه بدان جرم او کثیف شود بعد از ان
قبول طبخ و تهریه کما ینبغی نکند وبباید دانست که موافقترین
آتشی از برای جمیع اشیائی که بپزند یا بریان کنند آتشی نرم
هموارست وباید که بقول وبزور وافاویهی که از برای تطییب
اطعمه در دیگها اندازند تا ممکن گردد قصد کنند که قوتهای ایشان

کنند بدانکه عصارهٔ ایشان با آبی که درو پخته باشد در دیگ
کنند نه اجرام ایشان چه غذایی را که دوا با و خلط کنند حکم غذاء
دوایی باشد نه غذای مطلق و باید که در تقلیل آن کوشند بحیثیتی
که طعم او بر طعام غالب نگردد چه غذای صالح حقیقی که اصحاب
بر تناول آن مداومت جایز باشد آنست که معتدل و خوش
طعم باشد یعنی از و طعمی که دلالت بر کیفیتی از کیفیات کند
محسوس نگردد چون نان و گوشت و مثل چنین طعمی را عذب
گویند و ان از قبیل حلویات باشد الا انکه چون آن اولین مرتبهٔ
شیرینی باشد در حاسهٔ ذوق اثری قوی از حلاوت نکند و
از جملهٔ اشیایی که سبب تمامی جودت طبخ است آنست که از
بیرون آوردن طعامی که غلیان او بتمامی ساکن نشده باشد
از دیگ اجتناب نمایند فکیف حاضر آوردن آن در مجلس اکل
فکیف تناول آن چه آن حکم طعامی نارسیده دارد بسبب
عدم مفارقت اجزای ناریه که موجب غلیان و التهاب است
از و همچنان از تناول اطعمهٔ سرد شده با شب مانده چه طعامی

سرد اطفای



سرد اطفای حرارت معده کند و طعام شب مانده از عفونتی
خالی نباشد خصوصا چون در و قابلیت عفونتی باشد والله اعلم

**فصل دوم** در بیان احوال انواع شوربا های
شیرین بدانکه مراد از اطلاق شیرینی بر سور باهانه آنست که
در ایشان حلاوتی باشد بل مراد عذوبت طعم است و عدم
حرافت و حموضت چنانکه عن قریب ذکر رفت و از انجمله
شوربایی صرفاست که انرا اسفیدباج گویند و او در دو
صنف است ساده و مرکب اما اسفیدباج ساده آنست که
درو بغیر از آب و گوشت و نمک و ان مقدار پیاز که وخامت
گوشت بدان زایل گردد چیزی دیگر نباشد و او غذایی صالح
است در اکثر احوال و اوقات و در جمیع اسنان و امزجه و
بل مردم معتدل المزاج صحیح البدن سلیم الحال را از شوربا ها
بل از جمیع اشتها هیچ کدام موافقتر از و نباشد زیرا که او
نه بغایت مسخن است و نه مبرد و در و طعمی از حرافت و حموضت
و غیر انکه حزن از ان کیفیتی ردیه اکتساب کند موجود نیست

وبنا بران اورا باصلاحي احتياج نيست مگر در اوقاتي گرم و
كساني را كه مزاج ايشان بغايت حرارت باشد و در اصلاح
آن ايشان را شرب آبي بغايت سرد كافي بود و بالجمله اسفيد
باج در تغذيه و ترطيب و تقويت بدن بيشتر از ساير شوربا هاء
ديگر باشد و خون و مني را زيادت كند و جميع اعضا را
قوت دهد و بدن را فربه و بشره را خوش رنگ سازد الا آنكه دماغ
در نا پستان موجب زيادتي سختي و مورث حما بود و از جمله
او امراقي كه افعال او با اسفيد باج ساذج نزديك باشد نخود
او در بدن زود تر بود ما اللحم است و او مردمي بغايت
ضعيف را كه شهوت طعام و قوت هضم در ايشان باطل
يا ناقص شده باشد و عاجلا بتقويتي محتاج باشند مناسب ترين
تدبيري باشد چه او نافع ترين چيزيست در تقويت دل و
سرعت وصول اثر او بدان و صنعت او دو نوع است
يكي آنكه گوشت را قطعهاي تنگ كرده در ديگي گرم اندازند
و سر ديگ بپوشند تا رطوبت گوشت بيرون آمدن گيرد بس

بالا بند



بپالايند و آب او بستانند و چون بسيادي ازان حاصل آيد به
آتشي نرم بجوشانند تا ثلثي ازو برود و دو ثلث بر دارند
و بكار دارند و نوعي ديگر آنست كه اول گوشت را در گلاب نقع
كنند بعد ازان با آتشي نرم آب او بسياق مذكور بستانند و ديگر
باده چنانكه ذكر رفت بپزند فاما تركيبا اسفيد باجات مركبه

يا از لحوم و حبوب بود يا از لحوم و بقول يا از لحوم و بقول و
حبوب و حال ايشان بحسب غلبه هر يكي ازين اجزا و حال كثرة
و قلت ابازير و افاويهي كه با ان ضم كرده شود متفاوت باشد
و از انجمله آنچه بحرارت مايل بود از اغذيه زمستاني باشد و آنچه
ببرودت مايل باشد از اغذيه تابستاني و از جمله اسفيدباها
حاني كه بحرارت و رطوبت مايل بود و طبع را تليين دهد
و بلغم را دفع كند و اصحاب قولنج را منفعت رساند آنست
كه بستانند يك رطل بغدادي گوشت بره فربه و دو قبضه روغن
كنجد تازه و يك كف نخود نيم كوفته و سه وقيه پياز و او را در
ديگ كنند و آن مقدار آب كه چهار انگشت بالاء او بر آيد بران

قولنج

ریزند و با آتشی نرم بپزند و بتدریج کفک آن بردارند و نیم وقیه کشنیز
تر را بعد از آن با سه وقیه دیگر پیاز و نیم درم فلفل و آن مقدار
نمک که کفایت باشد بسنگ نرم بمالند و بدان ریزند و جوشی چند
دیگر بدهند و هر زمان کناره دیگ را بخرقه بگلاب تر کرده می
مالند چندانکه بتمامی پخته شود و بهترین او آنست که در ملوحت
باعتدال باشد و از جمله اسفیدباجات مرکبه **نخود آبست**
و صنعت او دو نوع است یکی آنکه بی گوشت بپزند و آن در
مزورات گفته آید و دیگر آنکه با گوشت پخته شود و او گرمست
باه را قوت دهد و تلیین طبع و ادرار بول و حیض کند و بشره را
خوش رنگ سازد و ضعف کرده را نافع بود و با آنکه طبع او شهوتی
دارد صنعت او آنست که بستانند گوشت بره فربه و قطعها
سازند آن مقدار که خواهند و با یکدو قطعه پیاز و قدری روغن
کنجد تازه در دیگ کنند و بجوشانند چندانکه کفک او بتمامی
برداشته شود بعد از آن بستانند نخود سفید درست و
قطعه دو دارچینی درست بر بالای گوشت ریزند و مقداری

معتدل



معتدل نمک در افکنند و با آتشی نرم بپزند چندانکه پخته شود و
این نخودابی صرفست و گاه باشد که بعضی از بقول و اصول
آن چون سلق و اسفاناخ و شلغم و گزر با آن ضم کنند و حکم
آن بحسب افعال کثرت و قلت هر یک از آن مختلف گردد و
از آن جمله شوربائیست که از عدس کنند و آنرا **عدسیه** گویند
و او تلیین طبع کند و آن و آنچه از عدس مقشر کنند و سرکه با او
ضم کنند غلبه خون را نافع بود و طبع را قبض کند ~~و آن و آنچه از~~
~~عدس مقشر کنند~~ لیکن مولد ریاح بود و صنعت او مثل صنعت
نخود آب بود و از آن جمله شوربائیست که از ماش کنند و چون با
گوشت پخته شود شوربای او باعتدال مایل بود تلیین طبع کند
و غذای صالح دهد و اصحاب سعال را نافع بود و از آن جمله شور
بائیست که از گوشت و برنج کنند و تغذیه او بیشتر از شوربای‌ها
حبوب مذکوره بود و در تلیین و قبض متوسط باشد و از ادمان
آن اصحاب امعاء را مضرتی زیادت متصور نگردد و از آن جمله **کشکیه**
است و او دو نوع است یکی از کشک جو کنند و دیگری از گندم

علاج عطش

اما کشک جو سرد و تر است مردم گرم مزاج و اصحاب حمیات
و کثرت عطش را نافع بود اخلاط را نضج دهد و او جلا دهنده
است و بدان سبب نفوذ او در اعضا و خروج او از معده و امعا
بزودی باشد و با او اخلاط محترقه مستفرغ شود و دلیل بر
جلابیت او آنست که ظاهر اعضا را از اوساخ پاک کند و او
اخلاط لزج را بنقی برآرد و اگرچه آب او لزج نماید لیکن در
نفس خود لزج نباشد بل در قوام و ملاستیست که بدان حدت
و لذع اشیا تسکین دهد و بسبب ازلاقی که او راست بمری
و معده از جرم او چیزی ملتصق نشود چنانکه از سایر حبوب
و غیر آن ملتصق گردد و بحرارت تب جفاف یابد و مریض را
ازان کرب و قلق و عطش حادث شود و در اجزای او اتصال
و ملاستیست که بدان قابلیت آن دارد که فعل معده در جمیع
اعضای و اجزای او مساوی باشد و مع ذلک در طعم او لذاذتیست
که طباع ازان بزودی مستکره و متنفر نشوند و او چون سایر
حبوب تولید ریاح نکند و او ادرار بول زیادت از کشک گندم
کند و چون



علاج [illegible]
علاج تب بلغم و سودا

کند و چون تخم بادیان با آن ضم کنند شیر را زیادت کند و چون با بیخ
کرفس و بیخ بادیان بپزند تبهای بلغمی و سوداوی را نافع بود
و چون با سکنجبین خورده شود تبی را که از صفرا و بلغم مرکب
باشد نافع بود و این منافع از وقتی حاصل آید که طبخ او مستحکم باشد
و آن چنانست که بر یک مکیال جو کوفته پانزده مکیال آب
صافی ریخته با آتشی نرم هموار بجوشانند تا دو مکیال آب
باقی ماند بعد ازان تحریک دهند تا نیک مختلط گردد و صافی کرده
بکار دارند و اگر بگوشت یا بمرغ بپزند بعد ازان که از آب بینی
رفته باشد گوشت یا مرغ اضافت کنند و استعمال آن اصحاب
محرور مزاج را در اوقات حار شاید و انچ ذکر رفت کشک الشعیر
است اما صنعت ماء الشعیر آنست که بستانند جو درست
با پوست و بشویند و در دیگ کنند و آب بران ریزند و آتش
کنند چنانکه آب بغایت گرم شود بعد ازان آب را ازو دور کنند
و بر هر یک مکیال جو چهارده مکیال آب بریزند و بعضی گفته اند که
ده مکیال پس آنرا باتش نرم متصل هموار بجوشانند و کفک آن

بر دارند و هر زمان تحریک میدهند چنانکه چون منقطع گردد و پخته شود
و بعد از آن بپالایند و آب آن بکار دارند و این با اکثر امراض
مناسبتی از کشک الشعیر باشد خصوصا در تبهای بغایت گرم
و آن ساده بود یا مخلوط با آنچه صلاح افتد از مذکورات و اما
کشک گندم نزست شیر را زیادت کند و بدن را فربه سازد لیکن مضعف
معده و مولد ریاح بود و دفع مضرت او بپختن سیر و سداب و بودنه
کنند با او و صنعت او بسبب غایت شهرت از بیان مستغنی
باشد باید که بر بالای کشکیه اعم از آنکه از کشک جو باشد یا گندم از
شرب فقاع اجتناب نمایند و همچنان از تناول میوه‌های تر پیش
از آن و از جمله شوربا‌های شیرین **رشته** است که آن را به
تازی اطریه گویند و او گرم و تر است و بعضی گفته اند سرد و تر است
غذای بسیار دهد خصوصا چون در آب گوشت بزنند سینه را
نرم کند و سعال را که با آن اخلاط بسیار نباشد نافع بود و
خصوصا چون شکر و روغن و بادام با آن یار کنند و چون بقلة
الحمقا و لسان الحمل با آن بزنند بر آمدن خون را از حلق باز دارد
لیکن

خشونت سینه
سعال خشک
آمدن خون از حلق



لیکن در معده و امعای ضعیف هضم او بدیر باشد و تولید نفخ
کند و اصلاح آن بدانست که فلفل و سعتر و بودنه جمله یا هر کدام
که باشد در آن بجوشانند بعد از تناول او مثلث یا زنجبیل مربا
بکار دارند و اما اسفید باجاتی که ترکیب ایشان از بقول
بود هر کلی بدانچه از و مرکب باشند منسوب کردند و حکم ایشان
حکم اسفید باجات بود و الا آنکه بحسب طباع بقول و افعال
ایشان متفاوت گردد و از آنجمله **کرنبیه** است و او طبیعت را
نرم کند و خروج ریاح را آسان کرداند خصوصا شوربای او
و لیکن ادمان آن تولید خون سوداوی کند و از آنجمله **قنبیطیه**
است و او ضعف بصر را مانع گردد لیکن گرانی سر و ظلمت بصر
آورد و خوابهای مشوش نماید و دفع مضرت او و کرنبیه بخوردن
صباغی بسرکه کنند بعد از تناول و آشامیدن ایشان شربتی
از سکنجبین باید و از آنجمله **جزریه و شلجمیه** است و ایشان
و ایشان هر دو کثیر الغذا اند و مهیج باه لیکن تهییج باه در جزریه
بیشتر باشد و کثرت غذا در شلجمیه و او کرده و مثانه موافق باشد

ومضرت او با اصحاب قولنج چون جزئیه نباشد ولذا انجمله
اسفاناخیه است و او معتدلی مایل بحرارت است طبع را
تلیین دهد وخشونت حلق وسینه وسعال را نافع بود واما
اسفید باجایی که ترکیب ایشان ازین سه جنس مذکور باشد
یعنی لحوم وحبوب وبقول ما فعال واحوال ایشان بسبب
اختلاف تراکیب از کثرت وقلت هر یکی ازان مضبوط و
محصور نگشد مگر بحسب قیاس از حال مفردات هر یکی ازان

علاج خشونت سینه وسعال

**فصل سیوم** در بیان شوربا های ترش ولذا انجمله
**سکباج** است واو در حرارت ورطوبت که لو راست بجانب
اعتدال مایل است صفرا را بنشاند وجگر صفراوی و مردم دموی
مزاج واصحاب یرقان را نافع بود واشتهاء طعام را زیادت
کند وسده بکشاید لیکن اصحاب امراض عصب ومردم نحیف
وکسانی را که داروی مسهل خورده باشند ناموافق باشد بسبب
تلطیف وتقطیع سرکه وازانست که بعضی از اصحاب بلغم را
نافع بود واو در بلاد واوقاتی گرم موافقتر باشد لیکن اصحاب
سودا وخشونت سینه وسعال وسحج امعا وضعف معده

علاج یرقان

ورم



ورحم ومثانه وقولنج ودرد پشت ودرد سرین را مضرت رساند و
دفع مضرت آن بازاله شدت حموضت او بود بضم کردن عسل
بان یا تبنات ولحلاوا بعد ازان وخصوصا با لوده دقیق و
صنعت او چنانست که اول گوشت یا مرغ را پاره کنند قطعهاء
متوسط ودر آب جوشی چند بدهند وازآب بر آرند وبگدازند
تا رطوبت ان منشف شود وبعد ازان پستا تند پیاز و گندنا و
وکراث وبیجان در آب جوشی بدهند وازآب بر آرند وباب
سرد بشویند بعد ازان گوشت را یا مرغ را دران اندازند وباتشی
نرم بجوشانند تا گوشت پخته شود وبعسل یا بشکر محلا سازند
وبزعفران خوش رنگ سازند واز افاویه بدانچه خواهند خوش
بوی کنند نوعی **دیگر** که سفید وخوش رنگ باشد اول سرکه را
باقدری آرد میده بیامیزند ودر هر یک رطل ازان یکدرم نمک سوده
ضم کنند ویکدرم دانه گشنیز نرم سوده در خرقه پسته بایک قطعه
دارچینی درست وشاخی دو از نعناع وسداب وکرفس دران
افکنند وجوشی دو داده از آب بیرون آرند واگر دست دهد
تا بیست از گل ترنج واز برگهای تازه او در اندازند وزمانی

بکدارند و بیرون آرند بعد ازان بستانند هم وزن سرکه کوشت
فربه و قطعهای متوسط کرده در آب و نمک بقدر احتیاج بجوشانند
تا کوشت پخته شود بعد ازان مرغ خانکی فربه را از مفاصل قطع کنند
و پیه آن با کوشت و مرغ دران اندازند و بجوشانند و کفک آن
بتمامی در چند کرت بر دارند و بعد ازان کوشت و مرغ را از دیک
بر آرند و پوستی که بران باشد از کوشت جدا کنند و بار دیکر با قطعهٔ
ده پیاز دران اندازند و با آتش نرم بجوشانند پس بستانند صد
عدد بادام مقشر و سبنک نرم بسایند و بعد ازان با آب کرم
بسایند و بپالایند تا از و آبی بقوام و بیاض شیر بیرون آید و در
دیک ریزند و بشکر طبرزد محلا کنند و کنارهٔ دیک را بکلاب
می مالند و بعد ازان اکر خواهند بقدری زعفران در کلاب حل
کرده رنک دهند و از انجمله زیرباج است و او غذایی لطیف
است اصحاب مزاج معتدل را موافق باشد و در مزاج غیر معتدل
که خروج او از اعتدال بسیاری نباشد مضرتی زیادت نرساند
بل اصحاب حمیات را چون شطر الغب و نایبهٔ بلغمی و کسانی را
که صحت ایشان اعتماد نشاید منفعت دهد و تفریح دل
و تقویت



و تقویت اعضا کند حدت اخلاط را تسکین دهد و بلغم را
قطع کند و سدها بکشاید لیکن قلیل الغذا بود و از انست که
اصحاب را بدان مداومت نشاید و با اصحاب ریاح و امراض بارده
موافق نباشد و کثرت و قلت منفعت و مضرت او محرور و
مبرود را بحسب میل او باشد بحموضت و حلاوت و صنعت
او آنست که کوشت فربه را قطعها خرد باره کنند یا مرغی فربه را
از مفاصل قطع کنند و با قطعهٔ دو دارچینی و دو وقیه روغن کنجد
تازه و یک کف نخود مقشر در دیک کنند و آن مقدار آب که بالای
آن بر آید بران ریزند و بجوشانند و کفک آن بتدریج
بتمامی بر دارند بعد ازان نیم رطل سرکهٔ تیز صافی خوش رنک
با ربع رطلی شکر طبرزد یا عسل طبرزد ضم کرده بران ریزند و
قریب بکدرم دانهٔ کشنیز نرم سوده و شاخی دو سداب دران
افکنند بعد ازان بادام مقشر را نرم بسایند و در قدری کلاب
خمیر سازند و دیکر باره بسایند و در قدری از شوربای
همین دیک حل کرده با آن اضافت کنند و اکر خواهند

بقدری زعفران مطیّب وملوّن کنند واز انجمله **حصرمیّه**
است واو سرد وخشک است صفرا را دفع کند وحرارت
خونرا تسکین دهد ومعده وجگر گرم را نافع بود وطبع را قبض کند
چون از غورهٔ نارسیده باشد لیکن سینه را زیان دارد ودر معده و
امعا تولید ریاح کند بسبب فجاجتی که در غوره است ودفع مضرت
او بعسل یا مویز کنند وصنعت او چنانست که بستانند غورهٔ
که میل او برسیدن کرده باشد وبدست بمالند مالیدنی باعتدال
چه این طریق دستی از جوشانیدن باشد در آب بسبب خروج قوت
پوست ودانهٔ غوره در آب واز دیاد عفوصت در وبعد آنکه
اثقال از و برداشته باشند شاخی چند نعناع وقدری سعتر
واندکی نمک در وانداززند وساعتی بگذارند تا طعم بگیرد وبعد از
ان گوشت را با قدری روغن کنجید تازه وشاخی چند کشنیز
ویک قطعه پیاز وقدری زیره در دیگ کنند وان مقدار آب
بر بالای ان باستند وبر آید بریزند وبجوشانند وکفک آن
بردارند پس چون آب بتمامی فرو برده وفانی شده آب غورهٔ
صافی کرده



صافی کرده بران ریزند وبآتشی نرم بجوشانند وکفک آن بردارند
پس چند عدد پیاز بان کرده وچند شاخ نعنع وبرگ بقلة الحمقا
وبرگ سداب بران اندازند وچون تمام پخته شود قدحی شیرهٔ بادام
بر نهج مذکور در زیرباج برو ریزند واگر در حموضت ناقص باشد بقدری
آب لیمو ترش سازند وبگلاب خوش بوی کنند واگر کسی خواهد که با آن
گزر وکراث وپیاز زیادت از مذکور ضم کند باید که بقدر مناسبت
در دیگی دیگر جداگانه بجوشانند واز ان آب بر آورده بگذارند تا
رطوبت ان منتشف گردد وبعد ازان در دیگ حصرمیه اندازند و
جوشی چوسه داده فرود آورند واز انجمله **رمّانیّه** است واو
سرد وخشک است ضعف احشارا که از حرارت باشد نافع بود و
طبع قبض کند خصوصا چون حماض وبقلة الحمقا با ان پخته شود و
سیلان خون باز دارد لیکن سینه را زیان دارد واصلاح آن
بهلیله کنند وذکر ان بعد ازین گفته آید وصنعت رمانیه چون
صنعت حصرمیه باشد بعینه الا آنکه بعضی ناردان را در هاون
سنگی نرم بسایند ودر آب گرم شسته بصفات صافی کنند وبر
نهجی که در حصرمیه ذکر رفت عمل کنند واز انجمله **سماقیّه** است

واو سرد وخشک است مردم محرور را موافق وخصوصا دموی مزاجانرا
واو معده را دباغت دهد وطبع را قبض کند واو از اکثر حوامض
در اعتقال طبع وموافقت با معده بهتر باشد بر آمدن خون از
گلو وچکیدن آنرا از مقعد نافع بود وصنعت او چون صنعت
حصرمیه ورمانیه بود الا آنکه سماق را با سبوس گندم یا نان خشک در
آب ساعتی چند نقع باید کرد وبعد از آن بدست مالیدن و به
مصافات صافی کردن وچند نوبت دیگر در آب شیرین شستن
تا ترشی بتمامی باز گذارد واگر کسی را مقصود از آن اعتقال طبع بود
برگی چند حماض وشاخی چند بقلة الحمقا در آن بپزند واز انجمله
زرشکیه است واو سرد وخشک است اصحاب مزاج وجگر
بغایت گرم وکسانی را که بحدوث اسهال صفراوی اعتیاد بود نافع
باشد واو از جمیع قوابض هم از جهت لذت وهم از جهت منفعت
افضل است وخصوصا چون بگوشت دراج یا تیهو یا مرغ خانگی
مضرت او حلوای شکر کند وصنعت او چون صنعت سماقیه
است الا آنکه شیره بادام برنج مذکور در زیرباج وحصرمیه ورمانیه

آرد بالو

اسهال صفراوی علاج

چون ان پخته شود بیکی اصحاب
بلغمی طبیعت را مضر بود دفع



در او بکار دارند واز انجمله لیمونیه است وافعال او بحصرمیه
نزدیک باشد لیکن با معده موافقتر بود واو مضرت خمار دفع کند
وبسبب عطریتی که در وست از تقویت دل خالی نباشد خصوصا
چون چیزی از پوست بیرونی ترنج در آن پخته شود وصنعت او
چون صنعت حصرمیه بود الا آنکه اینجا بر هر یک رطل از آب
غوره نیم رطل آب لیمو اضافت کنند ودر سیاق مذکور در حصرمیه
با تمام رسانند وقطعه دارچینی درست در آن بجوشانند واگر حموضتی
که او را باشد زیادت باشد بشکر یا بعسل محلا سازند واز
انجمله ریباسیه است واو سرد وخشک است اصحاب
مزاج گرم واسهال صفراوی ومعده ضعیف را نافع بود
لیکن اصحاب اعصاب ومفاصل را مضرت رساند وباه را ناقص
کند وسعال وخشونت سینه آرد واصلاح آن بروغن مرغ
کنند وصنعت او بعد از پاک کردن ریباس از پوست
وگرفتن آب او بعینه چون صنعت حصرمیه بود واز انجمله
حماضیه است وحموضت او مرکب است از آب ترنج

اسهال صفراوی علاج

و آب لیمو و آب غوره و او سرد و خشک است حدت صفرا را تسکین
دهد و خمار را دفع کند و کسانی را که حدوث شرا و ما شرا
عادت باشد نافع بود و اصحاب مزاج و دل گرم را موافق
باشد و صنعت او چنانست که بستانند مرغ خانگی فربه
و از مفاصل قطع کنند و گوشت ران و سینهٔ او را از پوست
جدا کرده بساطور بکوبند کوفتنی نرم بعد از ان باقی اعضا را
بشویند و با پیه و روغن مرغ در دیگ کنند و دو عدد پیاز
پاره کرده بران ریزند و قدری آب بدست بدان پاشند
و یک درم دانهٔ گشنیز و یک درم نمک و نیم درم زنجبیل و نیم
درم زیره کوفته و بیخته بران افشانند و یک قطعه دار
چینی دران اندازند و دو وقیه روغن بادام بران ریزند
و چند عدد و چند عدد کل ترنج با برگ نانهٔ او در خرقهٔ سفید
پاکیزه بسته دران اندازند و زمانی لطیف بر آتشی نرم نخ بگ
میدهند نخ بکی متصل و بعد از ان خرقه که کل ترنج در و بسته
است از دیگ بر آرند و گوشت کوفته را در دیگ ریزند

و زمانی



و زمانی دیگر نخ بگ دهند بعد از ان بستانند آب غوره و با آب و
گلاب ممزوج کرده بدان ریزند آن مقدار که بر بالای آن بر آید
و شاخی چند نعناع و سعتر تازه درو افکنند و چون جوشی دو سه
بر آرد قدری آب لیموی خوش طعم بران ریزند و دو عدد یا سه
عدد دیگر پیاز پاره کرده دران افکنند و چند ان بجوشانند که پیاز
پخته شود بعد از ان بستانند نیم رطل بغدادی بادام مقشر و با
گلاب بر سنگ بسایند تا مثل نشاسته نرم شود پس بستر بیا
تمام از دیگ بر آرند و بستانند درون ترنج از پوست پاک
کرده پاک کردنی باحتیاط و قدری گلاب بدان افشانند و در
دیگ ریزند و آتش دور کنند و بر بالای دیگ دان بگذارند تا از
جوش باز ایستند بعد از ان حموضت او را بمقدار بیست درم
شکر طبرزد معتدل سازند پس بادام مذکور را دران ریزند و
بدان مقدار کافور که اثر او دران ظاهر گردد مطیب سازند
و بگذارند تا حرارت او زایل شود چه چندانکه حرارت کمتر شود
طعم و لذت او خوشتر باشد فصل چهارم در بیان
احوال قلیه و بریان و متعلقات ایشان بدانکه قلیه در عرف

عام عبارتست ازانکه کوشت را قطعهای متوسط کرده
بشویند وازآب برآورده با قطعهٔ چند پیاز ونمکی بقدر حاجت
در دیک اندازند بی آنکه آبی دیکر باان اضافت کنند مکر
وقتی که کوشت صلب باشد چه انجا بدان مقدار آب
که مرتفع شدن او وپخته شدن کوشت ممکن کردد احتیاج
افتد وکیفیت ما کان چون آب مرتفع شود تحریکی متصل
میدهند تا روغنی که در کوشت باشد باز کذارد پس اکر
بروغنی دیکر احتیاج دارد اضافت کنند ودر روغن
بریان سازند بعد ازان از بقول انچه خواهند بران ریزند
وآتش دور کرده بر بالای دیکدان بکذارند تا بقول مثل
پیاز رنیده کرده وغیر آن بما بقی که درو باشد پخته شود
بعد ازان از توابل وافاویه انچه مناسب مزاج وحال
باشد خوشبوی سازند واین را قلیهٔ خشک کویند وبا
اصحاب مزاج تر وجشای حامض وکسانی که بتجفیف
رطوبات محتاج باشند موافق باشد وخصوصا چون

در



سرکه وآبکامه وکرویا با آن ضم کنند چه درین وقت تقویة
وتجفیف معده درو بیشتر باشد ودر سرعت انهضام
از سایر قلیهای دیکر بیشتر وآنچه با آبکامه کنند بی سرکه
حرارت ویبوست دران بیشتر باشد وتلیین طبع وتجفیف
بلغم زیادت کند ودر قلیها انچه در جربی کوشت یا پیه
بریان کرده شود به حرارت ورطوبت مایل بود
وغذای او بیشتر وقویتر باشد لیکن بطی الانهضام و
لا انحدار بود وآنچه در روغن زیت بریان کرده شود
غذای او بسیار وهضم او زودتر باشد وهم [illegible] بدن را
فربه سازند وبا اصحاب مزاج سرد موافق بود وآنچه
بعد از بریان شدن کوشت در روغن قدری آب
بر وریزند تا اندک شوربایی حاصل آید در رطوبت
بیشتر وبا اصحاب امزجهٔ معتدله موافقتر باشد وبالجمله
قلیه غذایی صالح محمود الاثر است صحت بر بدن نکاه دارد
ودر اکثر احوال واوقات مناسب باشد چه او نه مسهل باشد

ونه مغلظ و نه منفخ ونه کثیر الوقوف در معده وامعا ونه کثیر
الغذا بلکه موجب امتلای بدن باشد ونه لطیف که مورث
ضعف او بود ومع ذلک ترکیب او با اکثر بقول مستحسن باشد
خلاف اکثر الالوان اطعمه چه ترکیب هریکی از ایشان با بعضی از
بقول مناسب باشد و با بعضی غیر مناسب باشد و ازو
آنچه با گزر و شلغم وپیاز کنند در حرارت ورطوبات زیادت
باشد و باه را قوت دهد واز جمله اطعمه که فعل و صنعت
او بقلیه نزدیک باشد آنست که گوشت را بعد از آنکه در
آب پخته باشند بر تابه بروغنی اندک بریان سازند چنانکه
بعضی از رطوبات او تجفیف یابد و آنرا مطجنه گویند وطبع
او بنسبت با گوشت پخته بیبوست مایل بود وآنچه در وقت
بریان کردن او بر تابه قدری سرکه وکرویا ودارچینی با او
ضم کنند در حرارت و یبوست بیشتر باشد خصوصا چون به
عوض سرکه آبکامه کنند واو تلطیف بلغم ونشف رطوبات
معده کند لیکن تشنگی آرد واگر گوشت را در سرکه بجوشانند وبعد

از آن



از آن مطجن سازند احداث عطش نکند واز جمله
طباهجه است که او را کباب شامی گویند و او آنست که
که گوشت خام را تنک کرده در روغن بریان سازند و او در
یبوست و بطوء هضم وانحدار از مطجن بیشتر بود لیکن غذای
قوی تر بود و اما بریان گرم وترست و بعضی گفته اند که در
رطوبت او بیشتر است یا رطوبت گوشتی که در آب پخته شده
باشد خلافی کرده اند بعضی بر آنند که در بریان رطوبت کمتر است
بسبب تاثیر آتش در وی بی واسطه وتجفیف رطوبات او و
بعضی گفته اند که رطوبت در وی بیشتر است بسبب تحلیل رطوبة
گوشت پخته در آب وبقای رطوبت در بریان بسبب مانع
بودن پوست از تحلیل آن و گفته که موکد این معنی آنست
که اگر بریان و گوشت پخته را روزی بدارند طراوت واشراق
در بریان بیشتر باشد واین دلیلی شافی نیست بل موکد یبوست
اوست نه رطوبت چه بقای طراوت واشراق در بریان بسبب
قلت رطوبت او تواند بود و عدم تحلل یا تعفن آن در ایام

بریان

توقف بخلاف گوشت پخته که تحلل و تعفن رطوبتی که در وست
طراوت و اشراق او باطل کند و بالجمله او غذای بطی الانهضام
غلیظ کثیر الغذا است معده را درد کند و تعب اندازد و هضم و
استمراء آن جز معده گرم قوی و اصحاب ریاضت نکنند
لیکن چون منهضم گردد غذای او غذای قوی باشد و بدن را او
قوتی تمام دهد و تولید گوشتی صلب غلیظ کند و طبع را قبض
کند خصوصا چون از گوشتی لاغر بود و چربی او خورده نشود و
باید که چون به پایان شوربه آرند از نوشیدن او محتبس باشند
ابخره در و محترز باشند زیرا که بدان سبب فاسد گردد و از قبل
سموم شود چنانکه در مقالت دوم در محل خود گفته آید و از جمله
کردناج است
گوشتهای برشته که از قبیل بریان تواند بود
وان چنانست که مرغ یا گوشت را بسیخ کنند و بر آتشی بغایت
نرم میگردانند و تا بتخفیف رطوبت خارجی او احساس
می افتد متصل روغنی بر وی میچکانند تا در وی متشرب شود و
بهترین روغنی درین محل هم روغن مرغ باشد و بعد از آن روغن





بادام و او گرم و تر است بدن را قوتی تمام دهد و اصحاب
و اصحاب معده قوی و ریاضت بسیار و ابدان متخلخل را
نافع بود بود و معده ضعیف را مضر بود و توقف او در آن
بسیار باشد و تخم آبکامه بعد از و مصلح او بود و از جمله
کباب است و او بطی الانهضام است و لا بخار و غذای
او از غذای بریان بیشتر است و بهترین او آنست که از گوشتی
لطیف رطوبتناک بود و تمام پخته و آبناک باشد و آنچه غیر ازین
باشد توقف او در معده و امعا بسیار گردد و مکیدن آب او
و انداختن جرم او اولیتر باشد و بالجمله او بدن را قوت دهد
و کسانی را که از بدن ایشان بفصد یا غیر آن خونی بسیار
مستفرغ شده باشد یا منی بسیار خرج شده باشد نافع بود و
لیکن بسبب بطو هضم طبیعت تا آخر هضم او در معده بدو اشتغال
نماید بل بیشتر از هضم تغذیه مبادرت کند و اکثر اجزای او غیر
منهضم باقی ماند و بدن را از جمله او غذایی کافی نرسد و از آنست
که اطبا اصحاب سمن مفرط را بکباب تغذیه فرمایند و اگر او را اول

در سرکه و نمکی بقدر احتیاج نقع کنند و بعد ازان کباب کنند هضم
او زود نشود و باید که بعد از تناول او بر آشامیدن آب مبادرت
نکند مگر بتجرع و امتصاص وقتی که ازان گزیر نباشد والله اعلم

**فصل پنجم** در بیان احوال جوذابها بدانکه جوذاب
عبارتست از اشیایی که در شور زیر برنج بریان یا مرغ یا بط
بدارند و بپا دمی آنرا زیر بریان بنه گویند وانواع او بسیارست
واز انجمله جوذابیست که از نان سازند و گرم و ترست غذای
بسیار دهد و از معده بزودی منحدر شود و خونی صالح ازو حاصل
آید پس تمامی نضج چون نانی پخته است که دیگر باره نضج یابد
واو مردم لاغر خشک مزاج را موافق بود و سعال و خشونت سینه
و قصبه شش را نافع بود و طبع را تلیین دهد لیکن تولید سده
و ریگ گرده و مثانه کند و مصلح او شکر یا عسل بود و صنعت
او چنانست که بپزند نان میده در آب یا در شیر ثرید کنند
و بگذارند تا منتفخ گردد بعد ازان بیاورند تابه یا ظرفی دیگر که
این معنی را شاید و اول یک تا نان تنک را دران نهند و نانی
تنک

و ثرید مذکور را بر بالای آن بپوشند
و قدری روغن بر ان ریزند صح



تنک دیگر بر بالای آن بپوشند و در شور نهاده مرغی مسمن را
بدان آویزند تا بریان شود پس با شکر یا عسل تناول کنند
واز انجمله **جوذاب موز** است واو گرم و ترست آب منی را
بیفزاید و ادرار بول و تلیین طبع کند و خشونت سینه را نافع
لیکن عسر الانهضام بود و شکر اصلاح او کند و صنعت او چنانست
که بستانند موزی خوب که هنوز درو صلابتی باشد و تمام نرسیده
باشد و پوست ازو باز کرده قطع قطع کنند بعد ازان بیارند خمیری
رقیق از آرد میده بر طریق خمیری که از برای قطایف کنند و
موز را دران اندازند و از ان بیرون آورند و در چیزی مشبک نهند
تا ازو آنچه چکیدنی باشد بچکد بعد ازان روغن کنجد را
در جوش آورده دران اندازند و چون چیز سرخ شود بر آرند
و در جلابی از شکر طبرزد اندازند و از ان بر آرند و در طبرزد سوده
اندازند بعد ازان در ظرفی جوذاب نهند و یک نان تنک زیر و
یکی در بالای آن نهاده در شور نهند و مرغی فربه بر آن آویزند
واز انجمله **جوذاب خربزه** واو معتدل مایل برطوبت است

عوض شکر عسل

ادرار بول و منی کند لیکن سریع الاستحاله بود و خون را متعفن سازد
و اصلاح آن بتناول حموضات کند پس از اکل یا تناول میوه‌های
ترش بعد از آن و صنعت او چنانست که بستانند خربزه که
هنوز تمام نرسیده باشد و پوست درون او پاک کرده بر سیاقی
که در جوداب موز ذکر رفت عمل کنند و از آن جمله **جوداب قطایف**
است و او گرمست و معتدل در رطوبت و یبوست اصحاب
تعب و کسانی را که بر سواری و شکار کردن مداومت نمایند
نافع بود لیکن از مداومت آن خوف عفونت اخلاط بود و اصلاح
آن بتناول به شیرین باشد و صنعت او چنانست که بستانند
قطایفی که از بادام و شکر ساخته باشند و بر نهج مذکور در تنور نهند
و مرغ فربه بر آن آویزند و اگر خواهند بستانند نان قطایف
و در ظرفی جوداب با روغن بادام تعبیه کنند بعد از آن بقدر
حاجت شیر بر بالای آن ریزند و شکر طبرزد سوده بر آن
پراکنند و بر مثال مذکور عمل کنند و اگر بجای روغن بادام
روغن جوز یا روغن نارجیل کنند بد نباشد و از آن جمله
جوداب خشخاش



**جوداب خشخاش** است و آن معتدل مایل برطوبت است
سعال و سهر و خشونت سینه و تشنگی را نافع بود و همچنان
کسی را که از دماغ او مادهٔ تیز رقیق در حلق و سینه نازل شود
لیکن معده و امعای ضعیف را مضر بود و اصلاح آن بقوابض
و مقویات احشا کنند چون سیب و به و مانند آن و صنعت
او چنانست که بستانند یک جزو شکر سفید و از و جلابی رقیق
سازند و ربع آن آرد میدهٔ سفید در آن حل کنند و نصف وزن
آرد خشخاش سوده در آن ریزند و بآتشی معتدل بجوشانند
تا پخته شود بعد از آن قدری زعفران در آن حل کنند و میان
دو نان چنانکه ذکر رفت تعبیه کنند و بر سیاق مذکور جوداب
سازند و از آن جمله **جوداب خرما** ست و او گرمست
مایل بیبوست بدن را فربه سازد و باه را زیادت کند و
طبع را تلیین دهد و اصحاب قولنج و امراض بارده را نافع بود
لیکن خون را صفراوی کدر سازد و تولید سده کند و اصحاب امراض

حکر و سپرز را زیان دارد و اصلاح آن تناول انار میخوش
کنند پس از آن و صنعت او چنانست که بستانند یک
رطل و نیم آب و بجوشانند تا پخته شود و بعد از آن بدست
بمالند مالیدنی تمام پس از آرد بیزی فراخ چشم بگذرانند
و سی درم شکر طبرزد سوده و سی درم روغن نان ریزه کرده
و پانزده درم عسل مصفی و دانگی زعفران در گلاب حل کرده
بدان ریزند و بر آتش نرم نهاده تحریک میدهند تا پختن
نزدیک شود بعد از آن میان دو نان تعبیه کرده جوداب
سازند و مرغی یا بطی فربه بالای آن در آویزند و از آن جمله
جوداب نارجیل است بدن را فربه سازد و در تقویت
باه بغایت باشد و صنعت او چنانست که بستانند پنجاه
درم نارجیل مقشر و نرم بسایند و پنجاه درم روغن نان میده
با آن بمالند و با صد درم شیر تازه با آن خلط کنند و صد درم
شکر طبرزد سوده یا عسل مصفی بر آن ریزند و مثل جوداب
مذکور



مذکور و مثل جوداب مذکور بطی یا مرغی فربه بر آن آویزند والله
اعلم

## فصل ششم در بیان احوال هریسها

بدانکه هر چند از نوع حبوب در بعضی بلاد با نواع شتی هریسها
سازند اما از آنچه در اکثر بلاد مشهور است و اطبا آنرا در کتب
ذکر کرده اند چهار صنف است و از آنجمله هریسه ایست که
از گوشت و گندم و گندم فقط کنند و لو گندم و نشا است و
بطی الانهضام غلیظ کثیر الغذا چون او را از گوشتی لطیف
چون گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان فربه سازند و هضم
او در معده مستکمل کرده غذایی که از و حاصل آید بد نباشد
بل او موافقترین غذائیست مردم معتدل المزاج جید الهضم را
خصوصا در اوقات و بلاد بارده و همچنان اصحاب کد و ریاضت
را چه در معده ایشان هضم تمام شود و بدن را فربه و قوی
سازد و باه را قوت دهد و آب منی بیفزاید و در غیر ایشان
هضم او در بطء و عسر باشد معده ضعیف را مضرت رساند
و تولید فضلات غلیظ بسیار و احداث سده و حمیات و

واوجاع مفاصل واورام کند وموروث دیک کرده ومثانه
وکرم معده وامعا بود وتناول آبکامه وفایند وزیره
بعد ازان بعضی از مضرتهای اورا کم کند وصنعت او
چنانست که کندم را از شوایب غریبه پاک کنند واول باب
کرم بشویند وبعد ازان باب سرد ویک ساعت بکذارند تا
خیسیده شود بعد ازان بکوبند ودیکر باره باب کرم بشویند
ودرسایه خشک کنند وهم چنین چند نوبت می شویند وخشک
میکنند پس دیکر باره قدری بکوبند وبدست بمالند مالیدنی
بسیار تا پوست بتمامی ازو دور شود ودیکر باره بشویند
شستنی تمام پس بستانند ازین کندم شسته یک جزو واز
کوشت دو جزو وباده جزو آب در دیک کنند وبجوشانند و
کفک آن بردارند بعد ازان نیم جزو دنبه یا جزوی کوشت
وبقدر حاجت نمک وقطعه چند دارچینی در افکنند ودیکر
باره بجوشانند وکفک بردارند بعد ازان اکر تنوری باشد
در تنور نهند وچون مهرا شود بکفچه که از برای آن مهیا باشد





بمالند وبسلاست میل دهند تا بانعقاد چه شدت انعقاد
موجب زیادتی غلظ او کردد واکر بر دیکدان سازند البته
بکوشتی لطیف چون مرغ جوان وامثال آن باید وروغن
هم از روغن ایشان وباید که بعد از برداشتن کفک بتمامی
میان دیک وسرپوش او خمیر در آرند وبالای دیک را بپوشند
وشش ساعت یا بیشتر بکذارند وبعد ازان بر سیاق مذکور
با تمام رسانند وباید که روغنی را که بر بالای دیک هریسه بر کفچه
باشد ازو بردارند ودر وقت مالیدن هریسه بتدریج در و
خورانند چه این معنی از برای تصرف طبیعت در وی بیز
از ریختن روغن باشد بر بالای او علی حده واز انجمله هریسه
بشیر است واو در تولید خونی متین وتسمین وتقویت
بدن قویتر باشد وهمچنان در رسانیدن مضرات مذکوره
وصنعة او بعینه چون صنعت هریسه مذکوره است الا
انکه بعد از برداشتن کفک بر هر جزوی از کندم چهار جزو
شیر تازه اضافت کنند وهر آینه از برای افتای ماثبت

آتش او زیاد نت باید واز برای رعایت احتراق او در
قعودیک احتیاط بیشتر واز آن جمله هریسهٔ برنج باشد
واو معتدلی مایل برطوبت است هضم واستمراء او از
هریسهٔ گندم زود تر باشد وغذای او کمتر وسینه وشش را
موافق بود وصنعت او آنست که بستانند از گوشت وبرنج
هر یکی جزوی واول گوشت را در آب بجوشانند چند انکه کفک
او تمامی بردارند بعد از آن بافدری نخود وچند قطعهٔ دارچینی
وبقدر حاجت نمک بجوشانند تا تمام بپخته ومهرا کهه واز آب
او چیزی باقی نماند وبعد از آن برنج را جدا کانه در شیر بسیار
بپزند تا نیک بپخته شود پس گوشت ریزه کنند ریزه کردنی
بغایت وبر برنج بپخته اندازند چنانچه رسمست بمالند و
بعد از آن روغنی که مناسب باشد اضافت کنند یعنی
اگر هریسه بگوشت گوسفند باشد روغن دنبه یا چربی گوشت
کنند واگر بگوشت مرغ باروغن بادام واز آن جمله هریسه
است که او را اهنا ذی مهبله گویند واو در حرارت ورطوبت

باعتدالست



باعتدالست صحت را بر ابدان معتدله نگاه دارد ودر رو
نه قبضی هست ونه تلیینی ذهن را صافی کند وخوابهاء
خوش آینده نماید لیکن مردم صفراوی را مضر بود واصلاح آن
تناول حصرمیه کنند پیش او وصنعت بعینه چون صنعت
هریسهٔ برنج است که بگوشت مرغ سازند الا آنکه بعد از
تمامی نضج او وپیش از مالیدن آن مقدار شکر طبرزد سوده
که احتمال آن کنند اندک اندک بر آن می باشد ومی مالند تا تمامش
او تمام کهه بعد از آن سر بوشیده زمانی بگذارند تا قرار گیرد و
بعد از آن بردارند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

## فصل هفتم در بیان احوال مزورات

بدانکه مزوره هر طعامی را گویند که در وی چیزی از لحوم نباشد
بل بروغنی یا ببقیره یکی از لبوب کنند از برای رنجوران واین
لفظ مشتق است از تزویر زیرا که در کتب وترتیب آن
تا با طعمهٔ اصحا مشابه کهه ومرضی بدان رغبت والتفات
نمایند که با ایشان کرده می شود ونیز آنکه چون اکثر مزورات

تزویریست صح

آنست که از بسیاری ازان خونی اندک حاصل آید ممانا
که در امر تغذیه تزویری برود و ترکیب آن یا از بقول فقط
بود یا از حبوب فقط یا از حبوب و بقول اما انچه تر
کیب آن از بقول فقط بود غالبا از بقول بارده کنند
چون اسفاناخ و قطف و بقلة الیمانیه و بقلة الحمقا
و کدو و غیر آن چون با ان چیزی از حموضات منضم نکنند
امراضی که از یبوست و حرارت باشد چون تبهای محرقه و غب
خالصه و مانند ان وقتی که تلیین طبع دران احتیاجی زیادی
نباشد مستعمل بود وان امراض سینه و مثانه را نافع بود و
چون با بعضی از حموضات که در ایشان اطلاق طبع بود
مثل تمر هندی و الو و مانند آن ترکیب کرده شود در همین
امراض مذکوره وقتی که بتلیین طبع احتیاج باشد مستعمل
بود و چون با بعضی از حموضات قابضه مثل زرشک و ناردان
و غوره و سماق و امثال ایشان مرکب باشد در همین امراض
مذکوره وقتی که بمنع تلیین طبع و حبس اسهال صفراوی و دموی

احتیاج



احتیاج باشد بحسب قلت و کثرت احتیاج بترتیب
مذکوره مستعمل بود و بالجمله انواع مزوراتی که از بقول
و حوامض کنند از استحالت بفساد دور باشد و حدت
خون و صفرا را تسکین دهد لیکن با امراض سینه و گرده
و مثانه موافق نباشد بسبب تخشین و تقطیع که در حموضات
است و اما انچه ترکیب آن از حبوب فقط کنند یا از
نفس حبوب بود یا از آرد ایشان و از حبوب آنچه مزورات
مرضی را شاید جو ست و نخود و عدس و ماش و برنج در
بعضی از بلاد که عادت بر تناول آن جاری باشد بر انفراد
یا مرکب بعضی با بعضی بحسب اقتضای حال و تفاوت احتیاج
بهر یکی ازان و در فصول گذشته احوال این مذکورات و منفعت
و مضرت هر یکی و کیفیت صنعت اشامهای ایشان مذکور
است الا انکه در مزورات گوشت نباشد چنانکه ذکر رفت
و آنچه ذکر ان اینجا مناسبتر باشد نخودآبیست که در امراض
بارده چون فالج و لقوه و غیر آن از امراض بلغمی بکار دارند و

واو تولید منی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین کند لیکن
کرده و مثانه و اصحاب صفرا را مضر بود و صنعت او چنان
است که بستانند پیاز مقشر ریزه کرده و گشنیز تازه کوفته
و در زیت تازه یا در روغن کنجد بریان کنند بعد از آن
نخود مقشر بدان افکنند و بقدر احتیاج آب بران ریزند
و بجوشانند و کفک آن بر دارند و چون نخود پخته شود فرود آرند
و اما آنچه ترکیب آن از آرد حبوب کنند یا رشته و ماهیچه باشد
که بروغن یا شیرهٔ یکی از لبوب بزند و بعضی از حوامض بحسب
اقتضای حال با آن ضم کنند و یا آرد هاله باشد که انرا بنازی حسو
گویند و ترکیب آن از آرد میده و نشاسته و شیرهٔ بادام یا خشخاش
کنند بشکر محلا کرده و یا غیر محلا کرده و از آن جمله حریره
است و صنعت او چنانست که بیست درم آرد میده و پنج
درم را در قدری آب حل کنند چنانکه تمام اجزای ان متساوی
کرده بعد از آن با دو رطل بغدادی آب و ده درم شکر طبرزد
و بیست درم روغن بادام ضم کنند و با آتشی نرم بپزند و گاه باشد

که بعوض



که بعوض آب شیر تازه کنند لیکن نشاسته و این حریره سعال
و امراض شش و سینه را نافع بود و اصحاب تعب را فایده دهد
و مادهٔ نزله را از ریختن بسینه منع کند لیکن کسی را که در اجزای
قصبهٔ شش سده پیوسته باشد مضرت رساند و دفع مضرت او به
زنجبیل مربا کنند بعد از و باشد حریره از آب سبوس و شیر
و شکر کنند و از آن نیز همین منافع حاصل آید و باشد که از
کشک جو و روغن بادام و ترنجبین و اندکی نشاسته کنند
و آن با اصحاب مزاج گرم و سعالی که از حرارت باشد نافع بود و باشد
که از شیرهٔ خشخاش و تخم خرفه و شکر سفید کنند و آن اصحاب
نزلات تیز و قروح شش و سینه را نافع بود و از جملهٔ اشیایی
که ذکر آن درین محل مناسبت دارد سویق است که بپارسی
انرا پست گویند اما پست گندم گرم و خشک است در درجهٔ
اول و چون او را در آب تر کنند ببرودت مایل شود و تسکین
حرارت معده کند و جشای رطب را نافع بود لیکن بطی الانحدار
و نفاخ است و چون او را با آب گرم بشویند و شکر با آن
ضم کنند

شاول

مضرت او منع کند کرده واما پست جو سرد است و به
خشکی مایل تبرید او زیادت از تبرید پست گندم بود وچون
او را در آب تر کرده فی الحال تناول کنند طبع را قبض کند واسهال
صفراوی را نافع بود وچون بعد از زمانی خورده شود تلیین طبع
کند واو منفخ است ومصلح او شکر باشد فاما آنچه ترکیب
آن از حبوب وبقول باشد حال او بحسب اقتضاء حالات
واحتیاج بکثرت وقلت تغذیهٔ مرضی ومقصود از افعال
هر یکی از آن متفاوت باشد وترکیب آن بحسب هر حالی
بحدس وقیاس طبی میسر گردد وزیادتی سخن در آن موجب
تطویل کلام بود

## باب پانزدهم

در حلواها واین باب مشتملست بر سه فصل

### فصل اول

در بیان کلام کلی وجمیع حلاوا بدانکه جمیع شیرینها صدیق طبیعت
باشند بسبب مشابهت ایشان در طعم باغذایی حقیقی که آن
خون حقیقی است الا آنکه آنچه از ایشان حلوی ... در غایت ضرف م
حلاوت باشد چون خرما وعسل ومانند آن تسخین او بیشتر





و در احتراق خون قوی تر باشد وآنچه با حلاوت او دسومتی
ممتزج باشد چون انواع معقودها وپالودها وسایر حلاواتی
که با دسومات ولعوب کنند غایلهٔ ایشان در احداث حرارتی
قوی کمتر باشد چه دسومات کسر حدت حرارت ومنع سورت
حلوا کند واگر چه این نوع از حلوا بسبب دسومت در جرم او
بمعده ثقیل باشد وآبی که بعد از و خورده شود مداخلت
وممازجت آن در و بزودی میسر نگردد وتسکین حرارت او نکند
واز حدوث مضرتی از آن ایمن نتوان بود بخلاف سایر حلواتی
که در ایشان دسومتی نباشد لیکن چون منضم گردد غذایی پسندیده
وبسیار دهد وبالجمله جمیع انواع حلاوا مسخن بدن ومولد خون
ومنی وملین طبع بود وبا شش وسینه وحلق موافق باشند
وبدن را فربه سازند وجرم دماغ را زیادت کنند وبباید دانست
که هر غذایی غلیظ لزج که حلاوتی با آن مختلط گردد احداث
سدهٔ جگر وسپرز بزودی کند خصوصا چون در ایشان ورمی
یا جساوتی باشد چه طبیعت آنرا بسبب لذاذت وصداقت

پیش از هضم جذب کند و او در شعبهای عروق جگر مزدحم و مجتمع
گردد و از آنست که از جمیع طعامهای چرب و شیرین بزودی
سیری حاصل آید زیرا که چون بسبب اشتیاقی که طبیعت را
بدوست او را بزودی از معده بزودی جذب کند و بدان
مشتغل گردد هر آینه قوت جاذبهٔ معدی را از جذب ساکن
گرداند و شهوت طعام که آن عبارتست از توجه معده بجانب
بالا مندفع گردد و نیز آنکه امثال این اطعمه در معده بزودی منبسط
و منتفخ گردد و اندکی از آن بسیار شود و ممتلی گردد و از مضراتی
که از تناول آن متصور باشد احداث تخمه است و تولید ریگ
و سنگ گرده و مثانه و اعتقال طبع خصوصا چون از آرد و
نشاسته کنند و از و آنچه از عسل کنند مضرت او کسانی را که
احشای ایشان از سده سلامت باشد کمتر بود لیکن اسخانی
قوی کند و آنچه از شکر سفید کنند تسخین او کمتر باشد و آنچه
از عسل و شکر آمیخته کنند میان این دو متوسط بود خصوصا
چون با آن چیزی از روغن یا لبوب نباشد و بهترین لبوبها

از برای



از برای حلوا بادام است بسبب جلابیت و تفتیح که دروست
و قلت تسخین او بدن را و بهترین روغنی که از و حلوا سازند
روغن بادام است و بعد از آن روغن کنجد اما آنچه از
روغن نارجیل و جوز و پسته کنند حرارت او زیادت باشد
خصوصا چون با عسل باشد والله اعلم **فصل دوم**
در بیان احوال حلواهای مشهوره و از آنجمله **پالوده** است
و او بطیء الانحدار کثیر الغذاست و از و آنچه از شکر سفید و
و روغن بادام کنند باعتدال مایل بود شش و سینه را مناسبت
باشد و کسانی را که بسبب احتمال مشقات یا کثرت مقاسات
امراض در ابدان ایشان قشف و ذبول حاصل آمده باشد منفعت
رساند لیکن ادمان آن مورث سده جگر باشد و تناول آن با
سکنجبین بعد از آن دفع مضرت آن کند و آنچه از عسل کنند مر
مشایخ و مردم سرد مزاج را موافق باشد و ایشان را باصلاح
آن احتیاجی نباشد و از آنجمله **قطایف** است و او غلیظ
است و کثیر الغذا و از و آنچه بجوز کنند مسخن بود و در دهان

بثرات باد ید آید خصوصا چون جوز را مقشر نکنند لیکن
با مشایخ و مردم سرد مزاج موافقتر از بادامی باشد و از انجمله
لوزینه است و افعال او بقطایف نزدیک است و بر
معده از و بیشتر دیر سبکتر باشد شش و سینه و گرده و مثانه
را نافع و از انجمله جلاب است و او بطئ الانحدار
است و از و خونی مختلف القوام حاصل آید و از و آنچه نضج
او کامل باشد و در و عسلی بسیار بکار دارند وقوف او در
معده و امعا کمتر شود و جگر و سپرزی را که در ایشان ضعفی
و المی نباشد موافقتر از ان باشد که بشکر سازند و چون اورا
از خبزی بغایت لزوجت سازند درین مذکورات مضرت او
قویتر باشد و از انجمله حلوای برنج است و اورا تباری
بهطه گویند و او غلیظ بطئ الانحدار نفاخست لیکن چون
منهضم گردد بدن را قوتی بغایت دهد و حزن و منی را زیادة
کند و خشونت سینه را نافع بود خصوصا چون با شیر سازند و باید
پیش از تناول ان از تناول اطعمه غلیظ و ترش مجتنب باشند

وازبرای



و از برای استعانت بر هضم آن خوابی دراز اختیار کنند و
از انجمله ناطف است و اورا قبیطه نیز گویند و ان حلوایی
باشد که عسل یا شربت شکر را بقوامی قوی رسانند و بعضی
از لبوب مقشر با آن خلط کنند و از و آنچه با جوز و عسل
کنند بغایت گرم باشد تولید صفرا و احداث صداع کند و جوانان
و اصحاب مزاج گرم را مضر بود و با مشایخ و اصحاب مزاج سرد موافق
باشد و آنچه با بادام کنند حرارت او کمتر باشد و با اصحاب رطوبی
موافق بود و آنچه از تنکبین سازند با سعال و سینه موافقتر
و باعتدال مایل تر بود خصوصا چون با بادام و یا خشخاش سازند با کسی
که در شش و سینه او خلطی بلغمی مجتمع باشد موافق بود و اصحاب
سعال را منفعت رساند لیکن در و ثقل و وخامتی باشد معده را
سست کند و آنچه با کنجد کنند غذای او بیشتر باشد معده را
سست کند و آنچه با جلغوزه کنند غذایی او بیشتر باشد
لیکن عسر الهضم بود و تحمل آن جز معده قوی نکند و چون هضم
او تمام گردد تولید خونی صالح کند باه و منی را بیفزاید و بدن را

فربه سازد واز انجمله انچه از عقیدهٔ انگور سازند اسخان اوکثر
باشد وبالجمله انواع ناطف نسبت با سایر اصناف حلواها
که در ایشان روغن وآرد و نشاسته باشد سریع الهضم ولا انحدار
باشد وباکسانی که ایشانرا بکثرت تغذیه احتیاج نباشد مناسب
بود وچون کیفیت صنعت این مذکورات شهرتی دارد و
بذکر ان احتیاج نیفتاد **فصل سیوم** در بیان حلواهای
غیر مشهور که اطبا ترکیب ان برای حصول منافع چند کرده اند
**صفت** حلوای شکری دماغ را قوت دهد وبدن را فربه سازد
و نا قهان را نافع بود بستانند یک رطل بغدادی شکر طبرزد و ربع آن
آب بران ریزند وبآتش نرم بقوام رسانند چنانکه منعقد کردد
و بر صحنی یا بسنکی مسطح که بروغن بادام چرب کرده باشند فرود
ریزند و ده وقیه بادام مقشر نیم کوفته با ان خلط کنند پس بران
سنک تنک سازند وبکذارند تا سرد شود و بردارند **صفت**
حلوای دیکر کرده را قوت دهد و تولید منی کند وباه را بیفزاید
بستانند دو رطل روغن کنجید تازه یا روغن کاو خوشبوی

ساخته



ساخته در پاتیله پاکیزه کنند ویک رطل ونیم آرد میده بران ریزند
وبآتشی نرم بجوشانند و تحریک دهند چندانی که اثر بریان
شدن درو ظاهر کردد بعد ازان یک رطل آب وسه وقیه کلاب
که درمی زعفران دران حل کرده باشند بران ریزند وجوشی چند
بدهند بعد ازان سه رطل عسل مصفی بران ریزند وباستمام
حرکت میدهند تا روغن باز کذارد پس یک کف خشخاش
و بیست درم پسته مقشر نیم کوفته برو ریزند وخلط کنند بعد ازان
بر سنکی مسطح که بران شکر طبرزد سوده براکنده کرده باشند
تنک سازند وبر بالای آن نیز قدری ازان نثر کنند **صفت**
حلوایی دیکر غذای بسیار دهد وکرده را قوی سازد وباه را
زیادت دیدن را فربه کند سه رطل آب را با ده درم کلاب
ویک رطل روغن کنجید در پاتیله کنند وجوشی چند داده دو
رطل آرد میده بتدریج بران ریزند چندانکه نیک مختلط و
متساوی الاجزا شود و تحریک میدهند تا بسرخی کراید کردد
بعد ازان چهار رطل شکر طبرزد سوده بران ریزند و تحریک

میدهند تا بخته شود و منعقد کرده و بردارند **صفت** حلوای
بنیه آرد اصحاب امزجهٔ بارده را نافع بود سه رطل شکر طبرزد
سوده را با سه وقیه گلاب در پاتیله کنند پاکیزه و بآتشی نرم
آنرا بقوام رسانند چنانکه چون سرد شود منعقد گردد بعد از آن
یک رطل بادام شیرین مقشر که نرم سوده باشند و آرد بیز
فراخ چشمه بخته دران ریزند و تحریک دهند تا بخته شود بعد از
آن بر سنگی مسطح ریزند که نیم رطل شکر سوده بر آن پراکنده
کرده باشند و بالای آن نیز ربع رطلی از آن پراکنده کنند **صفت** حلوایی دیگر غذای بسیار دهد و معده را قوی سازد
دو رطل شکر را در گلاب حل کرده در پاتیله ریزند و بآتش نرم
بقوام رسانند و تحریک میدهند تا منعقد گردد بعد از آن
اندک اندک روغن او را بخورانند و بیش از آنکه بسرخی مایل گردد
فرود آرند **صفت** حلوایی دیگر که دل و معده را قوت دهد
و بدن را فربه سازد بادام مقشر را بغایت نرم بسایند و بقدری
مشک و اندکی کافور مطیب کنند و از آن حلقها سازند و در خمیر





زلابیه اندازند تا از آن غطایی بر او ملبس گردد و از آنجا برآورده
در روغن جوشان اندازند و چون سرخ شود برآرند و در عسلی
گرم کرده اندازند **صفت** عصیدهٔ خرما کرده را قوت دهد
و آب منی بیفزاید و باه را زیادت کند چهار رطل خرما منقا را
با سه رطل آب صافی در پاتیله کنند و بآتشی نرم بجوشانند تا
آب بتمامی منشف گردد بعد از آن یک رطل دیگر آب بر آن
ریزند و جوشی چند داده از آتش فرود آرند و چون حرارت
او باعتدال آید بدست بمالند و بآرد بیزی فراخ چشمه بپالایند
پس پاتیله را پاکیزه بشویند و خرمای مصفا را در و ریزند و
یک رطل و نیم شکر سوده و یک رطل عسل مصفا و نیم درم
زعفران در گلاب حل کرده دران ریزند و نیک خلط کنند بعد
از آن مغز نان میده بدست بمالند تا بغایت ریزه شود و به
آرد بیزی فراخ چشمه ببیزند و از آن بقدر کفایت در پاتیله ریزند
و تحریک میدهند تحریکی متصل بسیار بعد از آن دو رطل
روغن گاو تازه و ربع رطلی جوز مقشر نیم کوفته بران ریزند

و تحریک میدهند تا پخته شود و اگر آن زمان بعد ازان پسته
و بادام نغز بیان دهند روا باشد **صفت** حلوایی که او را نام
خشخاشیه گویند و او گرم و تر است خواب آورد و غذای بسیار
دهد و باه را بیفزاید و سعال و حرقة البول را نافع بود بستانند
گوشت بره و از استخوان و پوست و اعصاب پاک سازند
و با دارچینی و زنجبیل در روغن بجوشانند چون پخته شود
بر هر یک رطل ازان یک رطل و نیم آب و یک رطل و نیم عسل
مصفی یا شکر سفید اضافت کنند و با آتش نرم می جوشانند
و تحریک می دهند تحریکی پیاپی متصل تا پخته شود و منعقد
گردد بعد ازان سی درم خشخاش تازه سوده بران پاشند
و با ان خلط کنند و اگر خشخاش تازه یافت نشود خشخاش
خشک را در آب بجوشانند بعد ازان بسایند و بدان ریزند
و بعد ازان بزعفران رنگی دهند و برد ازند پس روغن
بادام یا روغنی که مثل آن باشد بران ریزند و بکار دارند
**صفت** حلوایی دیگر که آنرا خبیص گویند لزوجت او

علاج بی خوابی
علاج سعال
علاج حرقت بول

از پالوده



از پالوده کمتر باشد و با دماغ موافق بود باه را قوت دهد
و شش و سینه را منفعت رساند لیکن با معده موافق نباشد
و در و بمزودی فاسد گردد و جگر را که در و غلظ و حبسا و قی
باشد مضر بود بستانند مغز نان میده و بدست بمالند تا به
غایت نرم و منفت گردد پس نیم رطل روغن بادام یا
روغن کنجد تازه در پاتیله کنند و بجوشانند بعد ازان یک
رطل ازین نان مذکور در وی ریزند و با آتش نرم تحریک دهند
بعد ازان یک رطل شکر طبرزد کوفته و بیخته بران ریزند
و تحریک میدهند تا مختلط گردد و بیش ازانکه خشک
و منعقد گردد فرود آرند و بر طبقی که شکر سوده بران بر اکنده
کرده باشند تنک سازند و بر بالای شکر سوده بر اکنند و بعضی
از مردمان بعوض روغن شیره تازه کنند و بعضی با روغن
یک وقیه گلاب ضم کنند **صفت** خبیصی که از کدو سازند
بستانند کدو و از پوست و درون ان پاک سازند و در آب
بجوشانند تا پخته شود بعد ازان بر طبقی کنند و منحرف نهند

تا آب ازو پالوده گردد بعد ازان در هاونی از سنگ بکوبند
ویسا بند و بیالایند تا آبی که درو باشد بتمامی منتشف گردد
بعد ازان بستانند یک رطل روغن کنجد و در پالوده کرده
بجوش آرند بعد ازان یک رطل آرد میده با یک رطل ازین
کدوی مذکور دران ریزند و نخ بکیه میدهند تا بوی آرد بریان
شده بر آید بعد ازان سه رطل عسل یا شکر دران ریزند
و نخ بکی دهند چندانکه روغن باز گذارد بعد ازان بردارند
و اگر از شکر سازند زیر و بالای آن بر مثال مذکور شکر
طبرزد سوده که با اندکی از کافور مطیب ساخته باشند بر اگنده
کنند **صفت** خبیص گزر تسخین و ترطیب بدن کند
و باه را قوت دهد بستانند گزر پاک کرده و بجوشانند و
بعد ازان اندرون او که سخت شده باشد بیرون آرند و بکوبند
یا ریزه ریزه کنند بر طریق مذکور در خبیص کدو ترتیب
دهند **صفت** خبیص سیب و به و امرود تبرید بدن
کند و اصحاب معده ضعیف را نافع بود بستانند ازین

مذکورات



مذکورات هر کدام که خواهند و پوست او باز کنند و در میان
خمیر نهند و در تنور بر مثال نان بپزند پس بیرون آرند و
دانه او و آنچه بدو ملتصق باشد ازان پاک سازند و
بکوبند و بر نهج مذکور در خبیص کدو باتمام رسانند والله اعلم

**باب شانزدهم** در مشروبات از آب و
شراب و متعلقات آن و این باب مشتملست بر
هشت فصل **فصل اول** در بیان کلام
کلی در احوال آب بدانکه در عرف جمهور عادت بدان
جاریست که هر چه آشامیده شود آنرا شراب گویند لیکن شراب
حقیقی چیزی که بطبخ پیدا شده ازو چیزی که انعقاد داشته
باشد باقی نماند بل جمیع آن بخار متصاعد شود و ازو
طعمی یا کیفیتی دیگر محسوس نگردد چنانکه از احوال آب
محسوس و مشاهدست و هر چیزی که بطبخ ازو ثفلی باقی
ماند یا ازو چیزی منعقد شود بطعام نزدیکتر از شراب
باشد و بدو ماننده تر از آب بود مثل انواع شیرها و آب

میوه‌ها و سایر مشروبات که از حبوب و غیر آن سازند
واگرچه امثال این مشروبات در بعضی احوال قایم مقام
آب باشد لیکن اصل جمیع اشربه آب بود و او شرابی
حقیقی است مشترک جمیع حیوانات را و احتیاج بدو
در امر بدن و قوام حیات چون احتیاج بغذا است بل
کمال فعل هر یکی از ایشان در بدن جز بدیگری تمام نشود
چه آب جسمی بسیط است و غذاییت را نشاید زیرا که
جزو مرکب هم مرکب تواند بود و استعمال او از برای ترقیق
غذا و بدرقهٔ اوست و جمیع اطعمه اجسامی ارضی اند یعنی
غالب بر ایشان جوهری ارضی است و حصول قابلیت
هضم و نفوذ در مجاری ضیقه ایشان را جز بواسطهٔ جوهری
رقیق سیال که ترقیق و تسییل اجزای ایشان کند و از
برای این دو امر مذکور مهیا کرده اند تا فعل قوت هاضمه
معدی در آن باتمام رسد و بجانب جگر مندفع شود
و در آنجا بجزو مستحیل شده غذای جمیع بدن گردد و ممکن

ومتصور



و متصور نباشد پس حاجت باب از آن وقت که غذا بدن
وارد شود تا بدان وقت که بجمیع اقاصی بدن واصل گشته
جزو بالفعل هر عضوی از اعضا شود از برای تلطیف
و بدرقهٔ او دایم و مستمر باشد و بعد از آن چون بدن از و
مستغنی شود بعضی ببخار خفی و بعضی بعرق مندفع شود و
برجع قهقری بجگر باز گشته و از آنجا بگرده و آلات بول منجذب
و مندفع گشته تا در مثانه حاصل آید و چون مثانه از آن ممتلی
گشته بقوت دافعهٔ او و اعانت قوت اختیاری از مثانه
مستفرغ شود و از آنست که بول کسی که شب دست یا پای
حنا کرده باشد یا بخضاب رنگ کرده تا رنگ گیرد بسبب
مصاحبت او در شب با حنا در اطراف اعضا و انفعال و
انصباغ او از آن پس بنابرین مقدمات واجب است
که شرابی که موافق این غرض مذکور باشد اعنی تسییل غذا و
و ترقیق او در عروق آبی صافی باشد نه شرابی دیگر و آب را
غیر ازین منفعت شریفه منافع چند دیگر است و آنگاه

داشتن رطوبات اصلی بدنست بر و نضارت لون
و ترطیب و تبرید و تسکین عطش و حرارت احشا و منع
غدا از احتراق و کسر سورت و حدت حمیات و منع عفونت
اخلاط و ادرار آن بسبب ترقیق و تعدیل ناریت معده
چنانکه هوا نسبت با دل و اعانت ترویح دل و منع تصاعد
ابخره دماغ بدماغ و خصوصا چون آب سرد بود و الله اعلم

**فصل دوم** در بیان احوال آبها از جهت جودت
و رداءت جوهر و دلایل آن بدانکه بهترین آبها آب رودهایی باشد
عظیم که از چشمها حاصل آید و بعید المنبع و شدید الجریان بود
و اگر جریان او از جانب جنوب بود بشمال یا از مغرب بمشرق
و زمین منبع و مسیل او خاکی پاک یا سنگ بود الا آنکه خاکی پاک
بهتر از سنگ باشد بسبب ترویق خاک آبرا از ممتزجاتی غریب
و اگرچه امتزاج او با آب آبرا کدر کرده اند لیکن بسبب لطافت
بزودی صافی شود و باید که از بلندیها ریخته شود و بآفتاب
مکشوف باشد و از حرارت و برودت هوا و غیر آن منافی
کیفیت و طعمی یا بویی بد و غالب نباشد بل شارب را طعم او

بغي



شیرین و لذیذ نماید و از ورود وی سیر آبی حاصل آید و بد معده
سبک باشد و بزودی منحدر شود و هرچه در وی بجوشانند بزودی
پخته و مهرا شود و بوزن سبک باشد و این بهترین دستوریست
در افضلیت آب و کیفیت وزن کردن آن یا بمکیال باشد یا
آنکه دو خرقه یا قطع پنبه را که مقدار ایشان متساوی باشد بدو آب
مختلف تر سازند بعد از آن خشک کنند خشک کردنی بغایت
بعد از آن وزن کنند هر کدام خرقه یا پنبه که سبکتر باشد آب او
افضل بود و بدترین آبها آب تری باشد یعنی آنکه از زمینهاء
رطوبتناک متعفن بیرون آید بعد از آن آب چاه بسبب
دوام احتقان و عدم جریان و انکشاف او بر هوای تازه و بعد
از آن آب کاریز بسبب استخراج او و تقسیم نه بطبع و بسبب
قلت تلطیف و تحلیل و غلظتی که او را احتقان و اختلاط جوهر
ارضی حاصلست و آب سرچشمها از غلظی خالی نباشد و اما
آب باران لطیفترین و سبکترین آبهاست و از جمیع آبها
و از جمیع آبها صافی تر و گوارنده تر و خوش طعم تر باشد چه

حصول او از ابخرهٔ آبها و اجسامی رطب است که آفتاب لطیف
ترین اجزایی را که در ایشان است بخار کرده باشد و متصاعد
گشته و از آنست که بهترین آبها آب بارانیست که باریدن او
نرم و باهستگی باشد چه این دلالت بر غایت لطافت بخاری
کند که حدوث او از آنست و اعتدال تاثیر حرارت آفتاب و
در رطوبات و قلت ثوران اجزای غلیظهٔ آن و لهذا لطیف ترین
آبهای باران آنست که در اول بهار بارد و بعد از آن تابستانی
و آنکه با رعد و برق بارد از آنچه با بادهاء سخت بارد بهتر باشد
بسبب کثرت اختلاط ابخره و ادخنه و بالجمله آب باران خصلتی
هست که اگر نه آن بودی او از جمیع آبها در جودت و صلابت
فایق شدی و آن سرعت تعفن است بسبب غایت لطافت
و موثر شدن از مفاسد ارضی و هوایی بزودی و او چون بتعفن
مایل گردد از آشامیدن آن سعال و گرفتگی و گرانی آواز حادث
شود و بسبب عفونت اخلاط گردد و در کسانی که اخلاط ایشان
مستعد عفونت باشد احداث حمی کند خصوصا در فصل خریف

ودفع مضرت



و دفع مضرت او بشرب سکنجبین باشد که مایل بحموضت بود و اما
آبهایی که در بیشها و نیستانها باشد و آبهایی که او ساخ و قاذو
رات شهرها بدان در آید در غایت ردادت باشد چه بسبب
غلظ و حرارتی که در ایشان باشد تولید حمیات کند و لون
بشره را ناخوش گرداند و آبهای ایستاده بسبب غلظ و
اختلاط ارضیت با ایشان تولید سکته و ریگ کرده و مثانه
کنند و از آنچه بر آفتاب مکشوف بود بتر باشد بسبب تبخر ایشان
اجزای لطیف از ایشان بحرارت آفتاب و جمیع این آبها
تشنگی زیادة کند و جگر را ضعیف و سپرز را بزرگ و سافرا
و گردن را باریک سازد و باشد که احداث بواسیر و امراض
سوداوی کند چون جنون و ماليخوليا و تب ربع و در اطفال
کبر خصیه و در نسا علت رحا و عسر حبل و عسر ولادت
پدید آید و شاید انا قرحه ملتحم نگردد و خداوندان ایشان را
بغایت مضر بود و همچنین هر آبی که در و نباتات ریخته باشد
یا در و کرم و علق بود یا در و طعمی یا بویی غریب باشد و اما

آبي که از برف و یخ حاصل آید از جمیع آبها کثیف تر باشد بسبب
اخلاط اجزاي دخاني با برف و زوال لطافت آب یخ بسبب
شدت برودت و این دو آب اعصاب و مفاصل را زیان
دارد و طبخ اصلاح آن کند **فصل سیوم** در بیان
احوال آبها از جهت کیفیت و اختیار آن بدانکه بهترین آبي
از براي حفظ صحت مردم معتدل المزاج را آبي صادق البرودت
باشد در نفس خود یا آنکه ببرف یا یخ سرد کرده باشد و چون
برف و یخ از مخالطت قوتي ردیه پاک باشند آبرا از داخل
یا از خارج بدان سرد کردن مساوي باشد و این وقتي باشد
که وقوع برف بر زمیني پاک و صلب یا بر ریگ و سنگ بود
و یخ از آب عذب جید الجوهر باشد الا آنکه آبي که برف یا
یخ درو گداخته شود انحدار او از معده دیر تر باشد و با کسي
که تبرید بدن محتاج بود موافقتر بود و آنچه از بیرون سرد
کرده شود باکسي که او را آب سرد مضرت رساند و او را تحمل ترک
آن نباشد موافقتر بود چه غایت تبرید آب بدیشان از

چون



چون گداختن ایشان در آب نباشد لیکن چون یخ از آبي ردي
الجوهر بود یا برف کیفیتي ردیه اکتساب کرده باشد هر اینه
سرد کردن آب بایشان از خارج اولي بود و چون آب
جید الجوهر نباشد و یخ از آبي بهتر ازو باشد یا برف اکتساب
قوت ردیه نکرده باشد گداختن ایشان در او اولي بود بل غلبه
و اکثار ان بد ایشان واجب باشد و استاد الزمان مولانا
نجیب الدین سمرقندي علیه الرحمة در کتاب اغذیه و اشربه
اصحا میگوید که بعضي گفته اند که مضرت یخ پیران را عاجل و جوانانرا
آجل باشد و ظاهر آنست که آن در اصحاب امزجه بارده بود
چه بسیار پیران گرم مزاج را دیدم که طعام ایشان اگرچه از
حموضات باشد منهضم نشود مگر بشرب آبي سرد برد و این از
حرارت مزاج است و رسوخ اعتیاد و میگویند که از شان عادات
تغییر احکام است چه بسیار باشد که عادات احکام طبع و طبایع را
بگردانند تا حدي که چیزي نافع را در حکم مضر و مضر را در حکم نافع آرد
و از اینجاست که رسول علیه افضل الصلوات مبعوث بدکه

اعطش کل نفس ما تعتاد و بالجمله از منافع آبی صادق
البرودة آنست که معده و جگر گرم را باعتدال آرد و فم معده را
قوی سازد و بر شهوت طعام تنبیه دهد و بسبب تکثیف جرم
معده را بر طعام مجتمع گرداند و هضم را قوی کند و بشره را
سرخ کند و خوش رنگ سازد و ابخره را تسکین دهد و عفونات را
دفع کند و از وقوع در حمیات و امراض حاده مانع گردد بل او
بهترین شربتی باشد اصحاب حمیات حاده را چون حمای
محرقه و مطبقه و دق و مانند آن در تبرید حرارت حما و ترطیب
بدن و قیام او بدل رطوباتی که از حدت و حرارت حمی تحلیل
یابد و این منافع مذکوره غالبا در جوانان و امزجه حاره و اصحاب
کوششی بسیار ظاهر گردد و اما آبی که بغایت سرد باشد خصوصا
چون برف یا یخ در وی گداخته باشند حرارت غریزی را فرو نشاند
و اعصاب و اعضای تنفس و جمله احشا را مضر بود و احتمال
آن جز مردم محرور دموی مزاج نکنند و اگرچه فی الحال مضرتش
ظاهر نشود لیکن بعد از مرور ایام و کبر سن ظاهر گردد و مضرتش او

در پیران



در پیران و مردم سرد مزاج و کسانی که فربهی ایشان از بسیاری
پیه باشد و کسانی که بحدوث امراض بارده معتاد باشند
و کسانی که در احشای ایشان ورمی باشد و بنضج آن محتاج
باشند اسرع و اظهر باشد و اصحاب ربو و سعال را مضرتی
بغایت رساند و زکام را از نضج منع کند و اما آب گرم یعنی
آبی که در وی برودت بدان حد که نفس از آن لذتی یابد نباشد
و از برای دفع عطش و تسکین حرارت معده کافی نباشد هر آینه
سیر آبی از وی حاصل و شکم را منتفخ گرداند و معده را از اشتغال
بر طعام مانع گردد و طعام را بر فم معده بر آرد و هضم را فاسد و
اشتها را ساقط گرداند و بدن را سست و نحیف سازد و باشد
که بحسب استعداد ابدان در دق و استسقا اندازد اما دق
بسبب عدم تسکین حرارت معده و عدم انتشار آن در بدن
و تعلق باعضای اصلی و اما استسقا بسبب عدم حصول
سیرابی از آن و اضطرار باکثار آن و فساد مزاج جگر و این ضرر
مذکور در جوانان و اصحاب مزاج گرم را بیشتر رساند و بالجمله

مضرت آب سرد در پیران بیشتر باشد و مضرت آب گرم در جوانان
و اما آبی که بقصد گرم کرده شود اگر فاتر باشد غثیان آرد
و معده را ضعیف کند و اگر از آن گرمتر باشد تجرع آن علی
الریق و احیانا معده را از بلغم بشوید و طبع را نرم کند لیکن
اکثار آن بد باشد معده را سست کند و اگر بغایت گرم باشد
قولنج را بگشاید و باد سپرز را بشکند و صرع و مالیخولیا و صداع
سرد و بثور حلق و رمد و قروح لثه و آماس بن گوش و نزله
و ریش سینه و ذات الجنب را نافع بود و بول و حیض
بسته بگشاید و جمیع اوجاع را بکیفیت و خاصیت تسکین
دهد و فی الجمله آب سرد از اندرون نافعتر باشد و آب گرم از
بیرون **فصل چهارم** در اوقات و مقدار شرب
آب و اصلاح آن آبها بدانکه بهترین وقتی شرب آب را عطش
صادق است که آن عبارتست از احتیاج معده بجری
سرد و تر از برای تسکین حرارت معده و ترقیق اطعمه چنانکه
پیش از این مبین است اطبا از شرب آب در چند

موضع



موضع منع کرده اند و گفته که شرب آب ناشتا و در میان شب
بعد از آنکه بر سیر آبی خفته باشند و بعد از ریاضتی قوی و بعد از
جماع و در حمام بعد از خروج از و خصوصا چون معده از طعام
خالی باشد و در اثنای اکل طعام و متعاقب آن و بعد از فواکه
و خصوصا خربزه بغایت مضر باشد و تا ممکن بود از آن احتراز
واجب بود چه آبی ناشتا بسبب خلو معده حرارت
ذاتی او منطفی گرداند و باشد که بهمان برودت بجگر و اصل
شود و موجب تغیر مزاج و افعال او گردد و اگر کسی را بناشتا
از آب گزیر نباشد پیش از شرب آب قدری شراب ممزوج با
آب بیاشامد و عطشی که در میان شب بعد از سیر آبی در
وقت خواب حادث آید غالبا عطشی کاذب باشد چه
آن در اکثر بسبب اشتغال طبیعت و توجه حرارت باشد
بهضم غذا و آن بیشتر مستان یا مخمورانرا باشد و شرب آب
آن حرارت را ضعیف گرداند و حیله در تسکین عطش درین
محل استنشاق هوای سرد است و مضمضه بآبی سرد و از

تدبیری که درین باب مناسب باشد آنست که کف پای را
بر هوای عرضه دهند یا بمروحه خنک سازند و بعضی
گفته اند که شرب آب علی الریق محموم و مخمور را جایز باشد
فاما بعد از حرکتی قوی و بعد از جماع و حمام چون اثر حرارت
در بدن باقی باشد مضرتی عظیم رساند بسبب سرعت انجذاب
آب برودت بجانب جگر و تبرید مزاج او و تادیه آن به
استسقا و چون از غایت شدت عطش از آب مصابرت
ممکن نگردد اندکی لذان از کوزهٔ سرتنگ بر طریق امتصاص
جایز باشد و اگر دران خطایی افتد دفع مضرت آن بآشامیدن
شراب صرف کنند بر اثر آن و اما در اثنای اکل و متعاقب آن
طعام را بحاجت میل دهد و میان معده و طعام حایل شود
و معده را از احتوا بر و مانع کند و موجب اسائت هضم و
تولید نفخ و قراقر شکم باشد و گاه باشد که اطلاق طبع کند
و با آنکه بعضی از مردمان باشند که بسبب حرارت معده و
اشتهای ایشان قوی گردد و شرب مقداری بسیار از آب

پیش از طعام



اکل

پیش از طعام نیز جایز نباشد فکیف در وسط یا متعاقب
آن و رییس الاطبا ابو علی سینا رحمة الله علیه در کتاب قانون
میگوید که بعد از طعام شرب آب آن مقدار که طعام دران خیسیده
شود جایز باشد و غالبا این حکم بر طریق عموم نتواند بود بل
کسانی که بر معدهٔ ایشان حرارت غالب باشد اقرب بود چه
احتمال عطش ایشان را مصابرتی بسیار بر عطش نشاید
بل صورت آنرا بتجرع اندکی آب در اثنای طعام تسکین دادن
مرخص بود و بعد از طعام یکساعت یا زیادت از ان
جز خفتی در فم معده احساس افتد شرب آب تا حد سیرابی
جایز بود چه هم چنانکه اکثار و افراط دران بدن را سست و
اعضا برا سرد کند و مورث رعشه و امراض بارده بود اقلال و
تقصیر دران از مقدار حاجت بدن را خشک و بصر را ضعیف
و جمیع حواس و شهوات را کند و سست گرداند و بیخوابی
آرد و بزودی پیر و نحیف سازد و اما شرب آب بعد از
فواکه رطبه وخصوصا خربزه موجب فساد ایشان باشد در

معده ودران جز مصابرت سبیلی دیگر نباشد واصحاب
تجربه منع کرده اند از جمع کردن میان آب چاه وآب
رود گفته اند که تا یکی از آن متغیر نشود شرب دیگری
نشاید واگرچه رعایت مقدار شرب آب ومرات آن بر
حسب امزجه وعادات متفاوت گردد لیکن باعث
بر شرب آب بحد افراط جز عطش کاذب نتواند بود وبا
آنکه مصابرت بر عطش چنانکه مذکور شد مضرت رسانست
بهترین تدبیری عطش کاذب را مصابرت است بر آن
واشتغال بنوم تا طبیعت بتحلیل ماده معطشه مشغول
شود چه اگر باطاعت عطش کاذب حرارتی را که منضج
ومحلل ماده اوست فرو نشانند عطش بسبب باقی بودن
آن عود کند واز کثرت شرب آب بسیار مضرتها لاحق
گردد چنانکه بعضی از مردمان باشند که بسبب لذتی که
ایشان را از شرب آب سرد حاصل آید هرگاه که از آن لذت
یاد آرند استدعای آب کنند وبسبب استلذاذ از آن

بسیاری



بسیاری بیاشامند نه بسبب عطشی صادق موجبی وآن سبب
ترهل بدن وفساد مزاج جگر وحدوث امراض بارده گردد
در دماغ واعضای عصبانی وتولد اخلاط غلیظ لزج در مفاصل
ودر نسوان تغییر حال طمث آرد وبحسب استعداد مزاج در بعضی
از ایشان افراط ودر بعضی احتباس آن حادث شود واما
اصلاح رداءت آبهای غیر ممدوح یا بتقطیر وتصعید بود یا به
ترویق وترشیح بود از کوزهای رشاح واستخراج این دو
فعل صناعی از فعل طبیعی کرده اند بمشاهده کردن از حال
بخاراتی که از آبهای شور ومتعفن چون آب دریا وآجام و
مستنقعات وغیر آن متصاعد میشوند وباران آبی
شیرین صافی نازل میگردند واز احوال جامهایی که در جوار
دریا وقرب آبهای ایستاده ومتعفن شده باشد واز آن
آبی خوش طعم مروق حاصل آید واگر فتیله از ابریشم را یک طرف
در ظرف خالی نهند ویک طرف در ظرف آب تا آب در ظرف خالی
حاصل آید حکم آن بترویق ترشیح باشد واگر ممکن نگردد طبخ

قایم مقام آن بود چه آب جوشانیده را نفخ کمتر و انحدار زودتر
باشد و رئیس الاطبا ابو علی سینا رحمة الله علیه میگوید که ظن
جهال اطبا آنست که آب پخته را اجزای لطیف متصاعد شود و
کثیف باقی ماند و کثافت او زیادت گردد و حال آنست که آب
جرمی متشابه الاجزا باشد چه او بسیط است و کثافت او یا از غلبهٔ
برودت باشد بر و یا بسبب مخالطتی شدید از اجزای ارضی
که آن اجزا را از غایت صغر انفصال و رسوب ممکن نگردد زیرا که
مقدار او چندانی نباشد که بر شق اتصال آب غالب گردد و راسب
شود پس باضطرار با جوهر آب ممتزج ماند و طبخ او لا کثافتی را
بسبب برودت در آب حاصل باشد زایل کند بعد از آن اجزای
او را متخلخل سازد بحیثیتی که قوام رقیق شود و اجزای ارضی را
از آن انفصال و رسوب ممکن گردد و آبی محض شود قریب
ببسیط پس آب متصاعد را بر آنچه باقی ماند چندان فضیلتی
نباشد و از آنچه ذکر رفت معلوم گردد که طبخ تلطیف آب نماید نه
تکثیف بر ورده و ترسیب مخالط او کند و دلیل برین آنست

که آب



که آب جوشانیده رسوب بیشتر باشد و بوزن سبک گردد
و اصلاح بقیهٔ آبهای ردیه و معدنی بعد ازین گفته آید ان شاء
الله تعالی **فصل پنجم** در بیان احوال آبهای
معدنی بدانکه جمیع آبهایی که از معادن بیرون آید در جوهر ایشان
کیفیتی ردیه مختلط باشد و دلیل بران تغیر طعم او بود از عذوبت
و میل بطعم و قوت آن که مرور او بران باشد و ترشح او از جواد
آن باشد و هیچ کدام از ایشان مشروب نباشند مگر از سر
اضطرار بسبب تعذر آن آب یا از برای استعلاج و تداوی
و بهترین آبهای معادن آبی باشد که از معدن آهن و نواحی
آن آید چه او باه را بیفزاید و احشا را قوت دهد و ضعف
و استرخاء معده را نافع بود و سپرز را بگدازد لیکن آبی قابض
و بزشتی گراینده بود و اصلاح این مصلحات آب قابض بود چنانکه
بعد ازین گفته آید و آبی که از معدن مس آید بدو نزدیک باشد
فساد مزاج را باصلاح آرد و رطوبتی را که از چشم و گوش پالاید
زایل کند و اصحاب قولنج صعب را نافع بود و رطوبات را

تخفیف دهد لیکن در امعا تولید سحجی بغایت ردات کند و دفع
مضرت او باغلی بتی لزج باشد وادویۀ که در سحج امعا بکار
آید و آبی که از معدن قلعی آید تولید نفخی بغایت کند و احتباس
بول آرد واصلاح آن بمدارات بول وملینات طبع بود و
هر آبی که مسلک یا مستقر آن از قلعی کنند چیزی از قوت او کسب
کند و آبی که از معدن زر بیرون آید در ردات مگر از آب نحاسی
باشد خلقان وتوحش ومالیخولیا را نافع بود وهمچنان آبی
که از معدن نقره آید واما آب کبریتی تحلیل ریاح کند وبهق و
برص وامراض واوجاع اعصاب را که از رطوبت باشد ودرد پشت
ومفاصل وریشهای کهن وجرب وحکه وثولول وقوبا وعسر
البول را نافع بود هم آشامیدن وهم بدان شستن وهم در ان
نشستن واو مهیج صداع ومظلم بصر بود وجگر را کرم ومعده را
ضعیف ودفع مضرت او آنست که شرب آن بعد از گذشتن
زمانی بسیار کنند از برداشتن او واز منبع وبعد ازان که
کرانی بسیار از ظرفی در ظرفی دیگر ریزند وخصوصا چون

ظرفها از



ظرفها از خزف باشد ونو یا آنکه خاکی پاک در ان ریزند وبعد ازان
صافی کنند وبعد ازان با آب میوهای ترش آشامند واما
آبهای شور چون آب دریا وغیر آن امراض عصبی ورطوبی
واما یبس پستان وجرب ودمامیل وگزیدن افعی وجمیع هوام
را نافع بود ودماغ را بسبب تصعید ابخره مضر بود واز اینجاست
که در وقت جلوس در وی سر آب فرو نباید برد وشرب آن
بدن را خشک ولاغر گرداند وپوست را درشت وخون را فاسد
کرداند وحکه وجرب آرد وطبع را اولا بجلابی درست نرم
کند وبعد ازان بسبب تخفیف قبض آرد واستخوان شکسته را
بعد از جبر نافع بود وهر آبی که با نمک بجوشانند جوشیدنی
بسیار همین فعل کند وهمین حکم دارد واما آبهای قابض
واکثر آن شبی یا زاجی باشد یا آنکه در بعضی از زمینهائی
که در ان نباتات واشجار قابضه رسته باشد جمع آمده باشد
وطعم ایشان گرفته وچنین آبها اطلاق طبع وسستی گوشت
بدن وتحلیلات را نافع بود وشبی سیلان خون چون کثرت
طمث

طمث و خون بواسیر و اسقاط جنین را منع کند لیکن بسبب
شدت قبض تولید قولنج کند و در حدوث حما مستعد انرا
بغایت باشد و مسام را ببندد و بسبب قلت نفوذ او در
بدن اعضا را تخفیف دهد و بسبب تخفیف نفس و آواز
را زیان دارد و دفع این مضار بتناول عسل و آشامیدن
روغن کنجد کند یا آبی که مویز در وجوشیده باشد و شور
بای جرب و مداومت حمام مرطب و اما آب نوشادری شرب
ان و جلوس در ان و احتقان بدان اطلاق طبع کند و آبی
که با نفط و قیر از زمین بر آید در حکم آب کبریتی باشد و آبی
که از معدن گچ و نواحی آن آید گران باشد و معده را بغایت
مضر بود والله اعلم و احکم

## فصل ششم

در بیان احوال شراب بدانکه جمیع شرابهایی که شان ایشان
اسکار و تکثیف دماغ باشد در حصول منافعی که از شرب
ایشان مقصود بالذات آنست افضل و اقوی شراب انگور است
او گرم و خشک است در دو درجه الا آنکه حال او بحسب طعم و
بوی و لون



بوی و لون و قوام و صفا و کدورت و حداثت و عتاقت
مختلف گردد چه از و آنچه بشیرینی مایل بود حرارت او در
اول درجه مذکوره باشد و در و اطلاق طبع زیادت از دیگر
بود و آنچه در طعم او قبضی بود بر ضد این بود و آنچه در طعم او
مرارتی باشد در حرارت قوی تر باشد و با مردم سرد مزاج و بلغمی بود و
موافقتر باشد و آنچه اثر حموضت درو پدید آمده باشد
بر ضد این بود و آنچه عطر الرایحه در و باشد از و خونی صالح
حاصل آید و کریه الرایحه بر ضد این بود و از و آنچه سفید
و رقیق و صافی بود در لطافت و اسکار بیشتر باشد و زودتر
در هیجان تحلل او از دماغ و او جلا نهد و محرور را نیز اموافق
تر بود خصوصا که پیش از شرب بدو ساعت با آب
ممزوج کنند و شرابی که کعک یا نان در و نقع کرده مرقق سازند
قایم مقام رقیق بود و شراب سرخ غلیظ بر ضد این بود
و او احداث سده کند لیکن بدن را قوت دهد و فربه

سازد خصوصا که در طعم او حلاوتی باشد و آنچه کهن باشد
در حرارت اقوی بود و بدو اینت اقرب بود خصوصا
چون سرخ یا زرد باشد و شراب نو بر ضد این بود و او اطلاق
طبع و احداث نفخ کند و در اکثار و ادمان آن از اسهال دموی
بیم بود و بالجمله بهترین او آنست که خوش طعم عطر الرایحه باشد
سفید معتدل القوام صافی باشد یا اندک میل بسرخی یا زردی
و قوی نزد بیلی بر جودت شراب آنست که مقداری اندک از او
مدتی بر حال خود بماند فاسد نگردد و بقدر طول آن مدت جودت
او زیادت باشد و بباید دانست که شراب را منافع نفسیست
و منافع بدنی اما در منافع نفسی از مفردات و مرکبات ادویه
و اغذیه چیزی با او در آن منافع مشابه و مساوی نتواند بود و آن
سرورست و بسط نفس و تقویت او و تفتیح آمال و ازاله بخل
و جبن و غم و فکر فاسد و احداث حسن ظن و خلق و تقویت
ذهن کسی را که دماغ او قوی باشد بسبب انفعال دماغ او از

ابخرهٔ شراب



ابخرهٔ
شراب و صفای ذهن او از حرارت آن صفایی که مثل آن
از غیر او ممکن نگردد و از آنست که صاحب دماغ قوی بزودی
مست نشود و اما در منافع بدنی اگرچه مثل او چون تریاقات
و معاجین کبار یافت شود لیکن حصول آن متعذر بود و هر
کسی بر آن قادر نگردد و از منافع تحسین لونست و روشنی و براقی
آن و تقویت حرارت غریزی و انعاش آن و انضاج رطوبات
و ازلاق آن و تفتیح مجاری و مسام و تقویت هضم و تکثیر و
تلطیف روح و تصفیهٔ خون و تلطیف بلغم و ترطیب و ادرار
صفرا و تعدیل سودا و اخراج او لیکن اکثار و ادمان آن قوای نفسانی
را مضرت رساند اما مضرت او قوای نفسانی را بلادت ذهن
است و فهم و کندی ذکا و کلال حس سمع و بصر و قوای بدنی را
ضعف هضم معده و سایر آلات غذا و فتور شهوت طعام
و استحالت لون بکمودت و تهیج و احداث رعشه و استرخای
اعصاب و جمیع اعضای عصبانی و ایقاع در امراض صعب

عسر البرء چون سل و دق و استسقا و مانند آن بل بسیاری باشد
که مست ببکته و خناق کلی هلاک شود و احتراز و اجتناب از
اکثار آن و اکتفا بر مقداری نافع از آن چه با استعمال عقل و تغلب
و تسلط او بر هوای نفسانی و لذت جسمانی ممکن نکرد چه به
سبب نفع و فرحی که نفس را از او در وقت حاضر و زمان حال حاصل
آید اندکی از او بر طلب بسیاری باعث شود و مشارب آن از
مراقبت قوانین مذکوره و استحضار شرایط آن و منافع و مضار
مستقبل و مآل فارغ بل غافل ماند تا زوال عقل و فوت مصالح نفسی
و بدنی و دینی و دنیاوی لازم آید چنانکه دأب و عادت اکثر عوام
بدانست و بعضی از اطبا گفته اند که شرب تا حد اسکار در ماهی
دو نوبت از برای اراحت قوای دماغ جایز بود و سبب
سرعت سکر یا ضعف دماغ بود یا کثرت اخلاط در و یا قوت
شراب یا قلت غذا یا سوء تدبیر در آن و شراب صرف محرق خون
و مفسد دماغ و جگر باشد خصوصا شرابی کهن و بهترین چیزی که
شراب را با آن مزج کنند آب است و مزج آن با عرق لسان الثور بری

عظیم آرد



عظیم آرد لیکن با معدهٔ ضعیف بد باشد و ممزوج با گلاب [بیشتر]
معده و دل را قوت دهد و گاه باشد که در تداوی غشی با مرق
فروج یا ماء اللحم مزج کنند و همچنان از برای ضعفی که تا نفود ما
اللحم در بدن از زوال قوت بهم بود

## فصل هفتم

در بیان احوال سایر اشربهٔ مسکره و کیفیت صنعت ایشان
بدانکه اگرچه صنعت شراب انگوری شهرتی دارد تمام و به بیان آن
زیادت احتیاجی نیست اما از آنچه اطبا آن را شراب ریحانی
خوانند صنعت او چنانست که انگوری سفید تمام رسیده در
غایت شیرینی بستانند و از آنچه نارسیده یا بفسا دکنده باشد
پاک سازند و بشویند و در محلی بادرو که از دود و غبار مصون
باشد یک شبانه روز یا بیشتر بگذارند تا رطوبت او منتشف
گردد بعد از آن در ظرفهای پاکیزه بمالند و بها لابند و تا ممکن بود
غلظ و دردی از وجدا کنند پس آن عصیر را در خمی روغن داده
کنند و سر گشاده در آفتاب بدارند و چون در جوش آید جو ساعتی
کفک او بر می دارند و چون از جوش باز ماند سر بسته یک هفته

بگذارند تا صافی شود بعد ازان بستانند خمی که درون او را به موم
وقدری لادن با آن ضم کرده مالیده باشند پس او را بعود و عنبر
مبخر کنند تبخیری بسیار بعد ازان از عصیر مذکور آنچه صافی شده
باشد درین خم ریزند چنانکه بغایت مملو نباشد بل مجال شقشق باشد
که نفس زند و سر آنرا بگل مستحکم کرده سه ماه یا دو ماه بگذارند و اقل
آن چهل روز باشد و آنچه باسم خمر مخصوص گشته اینست و از قبیل
آن مثلث است و منافع آن بمنافع خمر نزدیک است و در
حرارت ازو فروتر و صنعت او چنان باشد که عصیر انگور را
بجوشانند و کفک آن بردارند چند آنکه دو ثلث برود و ثلثی
باقی ماند پس بردارند و در ظرفی مشحم یا مقیر نگاه دارند تا رسیده
شود و از آن جمله پخته جوش است و او در حرارت از مثلث
قوی تر باشد ضعف معده و جگر را که از برودت باشد و درد
پشت و اوجاع مفاصل و درد گرده و فالج و لقوه و نسیان رطوبی
را نافع بود بشره را خوش رنگ سازد و دهان را خوش بوی
کند و باه را بیفزاید و شهوت مباشرت را تحریک دهد و ادرار
بول

بطلا خوردن پخته جوش [illegible]



بول کند و باد ها را بشکند و صنعت او چنانست که بستانند
آب انگور شیرین تمام رسیده صد رطل و گوشت بچه جوان فربه
بیست رطل و در دیگی پاکیزه کنند بعد ازان بستانند عود هندی
پنج درم و زعفران و جوز بویا و مصطکی و خولنجان از هر یکی
دو درم و نیم و قرنفل و بسباسه و خیربوا و کبابه و زرنباد و سعد
از هر یکی یک درم و نیم و زنجبیل و سلیخه و دارچینی و عاقرقرحا
و سنبل از هر یکی نیم درم جمله را نیم کوفته در کیسه از کرباس
کنند و سر آن بدوزند و در آن دیگ آویزند و با آتشی متوسط می
جوشانند تا گوشت بغایت مهرا شود بعد ازان یک رطل
گلاب و ده رطل عسل مصفا بر آن ریزند و نیک خلط کرده
از آتش فرود آرند و کیسه ادویه را در بعضی ازان بدست
بمالند و در آن بشویند و با جمله ضم کنند بعد ازان از کرباسی
بپالایند و صافی کرده بردارند و او چند آنکه کهنه تر شود قوی تر
باشد و در ظرفی از آبگینه کنند و یک هفته بگذارند و بعد ازان
بکار دارند و در بعضی بلاد شراب انگوری یا دردی او را تصعید

علاج قولنج

ونقطیر کنند وانرا عرق وکلسون نیز کویند وان در غایت رقت و
حدّت و حرارت باشد مردم مرطوب را و بارد المزاج را بموافق
بود تحلیل وتقطیع بلغم کند و قولنج را بکشاید واوجاع وامراض
بلغمی را نافع بود لیکن در تفریح وتبسیط نفس وسایر منافع خصوصا
منافع نفسی مثل شراب انکوری نباشد وحکم شرابی که در دیار
هند از شکر وبعضی از حشایش وعقاقیر تقطیر دهند بحکم
کلسون نزدیک باشد واما انواع شرابهایی را که از نبیذ بهما سازند
انبذه خوانند وازانجمله نبیذ خرما است وآن کرم وتر است
غذای بسیار دهد و بدن را فربه سازد و تلیین طبع وتسخین
بدن کند لیکن محدث سدّه ومولد خونی سوداوی بود وحواس
واعصاب را مضرّت رساند وتقلیل مضرت او بتناول انار شیرین
کنند وصنعت او چنانست که بستانند ده رطل خرما و در پنجاه
من آبی جوشان اندازند و بچوبی یا کفچه بزنند تا به
غایت نرم ومختلط کردد بعد ازان بجیزی متخلخل بپالایند
چنانکه آب از وی بتمامی جکیده شود پس آن آبرا بجوشانند تا
نیمی رطل



بسی رطل باز آید پس بستانند سه وقیه دادی واو دانه باشد
مانند جو و باریکتر ازان وبطعم تلخ بکوبند و در بعضی ازان عالند
مالیدنی بسیار و با جمله اضافت کنند و در ظرفی مقیّر ریزند
واندکی نمک وجوزبویا وقرنفل وخرفه وزنجبیل وقاقله از
هر یک سه درم وزعفران یکدرم ونیم کوفته کرده دران ریزند و
ودو روز در آفتاب بدارند وهر ساعتی تحریک میدهند بعد از
ان سر بکل کرفته در سایه نکاه دارند واین در مدت ده روز یا در
پانزده روز مستحکم کردد وازانجمله نبیذ مویز مویز است
واو کرم وتر است رطوبت معده را دفع کند وطبع را تلیین دهد
وچون با او بعضی از عسل ضم کنند حرارت او زیادت کردد وبه
یبوست مایل شود واصحاب امزجۀ بارده وامراض بلغمی را
نافع بود وصنعت او چنانست که بستانند ده رطل مویز
بزرگ خوب کزیده بشویند و در چهل رطل آب صافی نقع کنند
پس اکر زمستان باشد سه روز واکر تابستان باشد یک شب
ویکروز بکذارند بعد ازان بجوشانند تا مویز بغایت منتفخ

کفه وتمام پخته شود بعد ازان بپالایند وصافی ومروق کنند
بعد ازان بستانند زنجبیل وقرنفل ودارچینی وعود هندی
ومصطکی وزعفران وسنبل هندی از هر یکی نیم درم جوزبوا
ده عدد جمله راسوده در خریطهٔ از کتان کنند ودران اندازند
پس بجوشانند تا دو ثلث برود وثلثی بماند وهر زمان خریطه
بیرون می آورند ومی مالند ودران می اندازند بعد ازان یکی
رطل عسل مصفا وکف برداشته دران ریزند وچندان
بجوشانند که بمقدار عسل انوبرود بعد ازان بردارند وصافی
ومروق کرده در ظرفی معتمدٌ علیه کنند وسر بگل گرفته سه ماه
بگذارند وبعد ازان بگشایند وربع رطلی ازان با مثل آن
آب مزج کرده بکار دارند واز انجمله نبید عسل است
واو در حرارت ویبوست از شراب انگوری زیادت است
رطوبت معدی واصحاب امزجهٔ بارده وامراض بلغمی را نافع
بود خصوصا چون افاویهٔ مذکوره با ان ضم کنند لیکن خمار او
قوی باشد مردم گرم مزاج را مضرت رساند وتولید صفرا

علاج امراض بلغمی

واحداث



واحداث صداع کند ودفع مضرت او بامتصاص انار میخوش
کنند ودفع خمار او برب فواکه وصنعت او چنانست که
بستانند ده رطل عسل مصفا کف گرفته وبا بیست رطل
آب بجوشانند تا پنج رطل برود وبیست وپنج رطل بماند
وکفکی بردارند واگر خواهند از افاویهٔ مذکوره که در نبید مویز
ذکر رفت همان مقدار بر نهج مذکور دران بجوشانند بعد ازان
مروق ومصفا کنند ودر ظرفی مناسب ریزند وسر بگل گرفته
ده روز بگذارند بعد ازان بگشایند وبکار دارند والله اعلم

**فصل هشتم** در بیان اوقات شرب ورعایت
قوانین وشرایط ان بدانکه وقت شرب بعد انحدار غذا
بود از معده لیکن بناشتا وبعد از حرکتی مفرط بوقت احتیاج
بدن بآب مضر بود وهمچنان درمیان طعام وعقیب آن
خصوصا غذای ردی الکیموس چه او غذای غیر منهضم را در
عروق نفوذ دهد مگر ان مقدار که بر هضم اعانت کند نه بر
انفاد خصوصا در معتدل اما جایی شرب محلی در تنفع وقضای

روشن و وسیع باید و بقرب آبهای جاری که اطراف آن با نغمات
و الوان مرغوبه و اصوات مطربه و ارایح طیبه مزین و معطر
باشد و از جمیع مستنکرات و متنفرات که موجب تقبض
نفس و تکدر روح بود خالی باید و شروع در و بعد از غسل
بدن و اطراف و لباسهای خوش رنگ پوشیدن و تسریح موی
سر و لحیه و تقلیم اظفار کنند و با حریفانی ظریف و دوستانی
صادق زیرا که شراب جمیع قوتهای نفسانی و شهوات جسمانی
در حرکت آرد و چون هر قوتی مطلوب خود نیابد متقبض گردد
و طبیعت در و تصرف تمام و بواجبی نکند و نفع آن اندک گردد
بل باشد که در معده بفساد آید و مضرت او از منفعت زیادة
شود و اما مقدار شرب آن جوانان را بحد اعتدال شاید
و پیران را بقدر احتمال لیکن اطفال و صبیان را ازین بسیار
جایز نباشد و فصل و بلدی بارد احتمال شرابی قوی و کثرت
شرب آن بیشتر کند و شرب آن باقداح صغار و صبر بران
تا قدح اولین منهضم گردد اولی بود چه شراب بسیار در معده

کرم بصفرا



کرم بصفرا مستحیل شود و در معدهٔ سرد برکه و چون رعایت
حد وسط در مقدار شرب بحسب امزجه و عادات متفاوت
باشد پس مادام که سرور و حسن لون در تزاید و ذهن سلیم
و حرکات با نشاط بود و حد افراط نباشد و چون در دماغ
ثقل و در ذهن تشویش و در حواس کندی و در حرکات سستی
پدید آید علامت افراط بود و درین حال قی واجب گردد و
قی براندکی از آن مضر باشد چه با آنکه او سریع النفوذ بود و
طبیعت بسبب صداقت با او او را نزد وی جذب کند و با
اخلاطی نافع مختلط گرداند و قی او را با آن اخلاط بعصب
اخراج کند و با آنکه در اثنای شرب ترک تنقل اولی بود و محرور را
تنقل بمثل به و انار میخوش و سیب و امرود و حماض ترنج
و لیمو جایز بود و مبرود را کوارش سیب و کوارش به
و کلنکبین و پسته و خرما و مرطوب را نخود بریان و زیتون
و پسته و بادام جمله مملح و اما چیزهایی که سرعت سکر را
منع کند تنقلست ببادام و عدس و تخم قنبیط جمله مملح و

وتناول پنجاه علف با دام تلخ پیش از شراب مجربست وهمچنان
خوردن طعامی که از کرنب یا قنبیط کرده باشند واستعمال
مدرّات وثریدها وشوربا های چرب لیکن از کثرت شرب مانع
باشد وطالب این معنی را از اکل حلوا وامتلا اجتناب واجب
باشد **صفت** شرابی که درین باب مشتمل است آب کرنب سفید
وآب انار ترش از هر یک یک جزو وسرکه نیم جزو خلط کرده جوشی
چند بدهند ویک وقیه از آن پیش از شراب بیاشامند واگر از
نمک نفطی وسداب وزیره جبتها سازند ودر اثنای شرب بیابی
تناول کنند مناسب باشد فاما ادویه که رایحه شراب را زایل
کند دانه گشنیزاست ودارسین [illegible] وزرنباد مفرد یا مجموع واما
چیزهایی که نفع مضرت برعت [illegible] کند مجدّ باشد شغلست بجوز
بویا وبا خیسانیدن عود وسنبل وبرگ قنب وزعفران واشنه
در شراب مفرد یا مجموع واما چیزهایی که سکر را زایل کند
شرب آب ممزوج است با سرکه سه نوبت متواتر یا آب بنیر یا
صوغ ترنگ وبوی کردن کافور وصندل ونهادن طلاها وضماد



وضمادهای سرد کننده بر سر وپیشانی والله اعلم واحکم

## باب هفدهم در بیان سایر اشربه ورُبوب ومتعلقات آن واین باب مشتمل است بر پنج فصل

### فصل اوّل در بیان کلام کلی در اشربه

بدانکه انسانرا
بعد از مشارکت با سایر حیوانات در احتیاج بآب باشربهٔ
چند که آنرا بتدبیر صناعی ترکیب وترتیب داده باشند
در اکثر احوال احتیاج واختصاص است وان احتیاج
یا از برای تغییر طعم یا بوی یا مزاج آب مشروب باشد چه
آب با آنکه در اصل وطبع خود سبب حیات وبقای جمیع
انواع حیوانات ونباتات است گاه باشد که بسبب امری
از امور عارضی وسببی از اسباب ارضی یا سماوی وغیر
آن در طبع ومزاج او وخاصیتی که در طعم وبوی او کراهیتی
که طبع انسانرا بسبب لطافت مزاج وجوهر آن احتمال
کند عارض وظاهر گردد وباشد که بسبب حالات وحوادث
دنیاوی انسانرا بشرب واستعمال آن اضطرار افتد واز

براي اصلاح وتبديل مزاج آن بچيزي كه اورا باآب مزج دهد
محتاج ومضطر كند وجون مزج سكنجبين وربوب فواكه
باآبهاي اجامي يامعدني ياآبهاي ايستاده كه بتغيير نزديك
شده باشد ويا ازبراي تبديل مزاج آب مطلقا وتقليل
برودت ورطوبتي كه در طبع اوست وحصول اصلاحيت او
بامشايخ واصحاب مزاج سرد وتر جون امتزاج عسل باآب
واكرچه آب در جوهر خود ممدوح ومحمود باشد چه كاه باشد كه ابشار
ازشرب آب خصوصا از اكثار آن مضرت رسد وبمصلحي برودت
ورطوبت اورا كمتر سازد محتاج شوند يا ازبراي طلب لذاذت
آب تا در مذاق خوش طعم شود ومرغوب طبيعت كند و
جون ترتيب وتركيب جلاب واشربه ساده كه از شكر طبرزد و
امثال آن كنند ويا ازبراي طلب علاج ومداوات اسقام وامراض
جون ساير اشربه وربوبي كه بعد ازين مذكور خواهد شد بالخير
انشاء الله تعالى **فصل دوم** دربيان احوال
سكنجبيات بدانكه ازجميع اشربه مخصوص بكثرت استعمال

وعموم



وعموم فوايد وفضيلت منفعت سكنجبين است چه او در اكثر
احوال وباجميع اسنان وطبع طباع وجميع اوقات موافق
باشد وصحت رابرابدان نكاه دارد زيراكه تفتيح جميع سدد و
مجاري ضيقه كند واز احتباس اخلاطي لزج دران ايمن كرداند
وسورت حرارت خون وصفرا را تسكين دهد وتشنكي بنشاند
خصوصا جون از شكر سازند وبحموضت مايل دارند ومع ذلك
تقطيع وتلطيف بلغم كند وبول را درار دهد ليكن با اصحاب لين
طبع ومعده ضعيف وسرد واصحاب زكام ونزله وسعال خشك
كه در وتقطيع اخلاط غليظ از سينه احتياج نباشد واصحاب
سحج وكساني كه از وقوع در سحج واسهال بيم بود موافق نباشد و
اصحاب رعشه وضعف عصب وتقطير بول وغثيان ووقوع سينه
وشش را مضر بود وباه را نقصان دهد وخصوصا جون حموضت
بر وغالب باشد وبالجمله منافع ومضار او بحسب صنايع وتركيب
او مختلف كند چه ميل دادن او بجانب حلاوت وحموضت وتوسط
داشتن ميان اين دو بحسب اختلاف امزجه واسنان وفصول

علاج عطش
علاج يبوست

وساير حالات متفاوت باشد واز وآنچه بحلاوت مايل بود با مردم
سرد مزاج واصحاب بلغم ومشايخ ودر زمستان موافق باشد
وانچه در حلاوت وحموضت متوسط بود مادام معتدل المزاج
دموي وصبيان ودر بهار وخريف موافق باشد واز انست كه
اورا افضل اشربهٔ صناعي گرفته اند ونيز انكه صنعت او از عسل
واز شكر واختلاط آبهاي بعضي از ميوهاي با سركهٔ او وتركيب
او از انواع بزور واصول حاره وبارده بحسب احوال ومقاصد
ممكن گردد چنانكه درين فصل بر سبيل تفصيل مسطور خواهد
شد واز انجمله **سكنجبين عسلي** ساده است واو در منافع كه مقصود
وغرض از تركيب سكنجبين شكري قويتر باشد بسبب شدت
تلطيف وتقطيع كه در سركه وقوت جلاييت كه در عسل است
ومدار اكثر وافضل معالجات بر انست چه ظاهر است كه دفع
اعراض عفونت وفساد از اغذيه وادويه كه بقاي ايشان
مدتي مديد مقصود بود چون ساير مخللات ومربيات بسركه
وعسل كنند چنانكه پيش ازين مذكور است واز انست كه حكماء
متقدم از انواع سكنجبينات اول سكنجبين عسلي تركيب داده





اند واورا سكنكبين خوانده چه سك در لغت فرس سركه را
گويند وانكبين هم لفظ فارسي است چنانكه در محل خود مبين
است پس از جهت خفت وكثرت استعمال اورا سكنكبين گويند
وعرب كاف را بجيم بدل كرده وسكنجبين خوانده پس
بعد ازان حكماي متاخر بسبب لطافت وقلت حرارتي كه در
شكر يافتند وموافق بودن او با سينه واعضاي تنفس او را
سكنجبين شكري ترتيب كردند پس بحسب احتياج بعضي از
بزور واصول حاره وبارده وغير آن با هر يكي ازان ضم كردند
وانرا سكنجبين بزوري گفتند واما سكنجبين عسلي در حرارت
وبرودت معتدل است وصنعت او چنانست كه بستانند
سركهٔ انگوري خالص بغايت تيز وان مقدار از آب صافي كه
تيزي اورا با كم آرد با آن مزج كنند پس ازين سركهٔ ممزوج و
عسل مصفا بحسب مقاصد ومطالب چنانكه مذكور است
باهم خلط كنند وبآتش نرم بجوشانند وكفك آن هر ساعت
بپشت چمچه برمي دارند تا بقوام عسل رسد يا قدري ازان غليظتر

پس در ظرفی چینی یا آبگینه کنند و از آنجمله **سکنجبین شکری**
است و او معتدلست مایل ببرودت تلطیف اخلاط و تبرید
جگر و تسکین عطش کند و با اصحاب حمیات حاده و
امزجهٔ حاره موافقتر از سکنجبین عسلی باشد و صنعت آن
چون صنعت عسلی باشد الا آنکه اینجا بجای عسل شکر
طبرزد کنند و باشد که بگلاب معطر سازند و چندانکه شکر
او سفیدتر باشد در این منافع مذکوره کاملتر بود و از آنجمله
**سکنجبین بزوری** گرم است سدهٔ جگر و سپرز بگشاید
و معده را از فضلات بلغمی پاک سازد و ادرار بول کند و اصحاب
رطوبات و استسقا و سوء القنیه و پیچ اطراف و تبهای بلغمی را
نافع بود و عطش کاذب را زایل کند و باد معده و امعا را
تحلیل دهد و صنعت او چنانست که بستانند تخم کرفس
و تخم بادیان و تخم کاشنی و انیسون رومی از هر یکی پنج درم و پوست
بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر از هر یکی هفت
درم و ریوند چینی سه درم جمله را نیم کوفته در یک رطل سرکهٔ تیز و

سه رطل

علاج استسقا
علاج سوء القنیه
علاج تبهای بلغمی
علاج عطش



سه رطل آب صافی یک شبانروز نقع کنند بعد از آن بجوشانند
تا ربعی از و برود و سه ربع باقی بماند بعد از آن بپالایند و صافی
کنند و دو رطل شکر سفید یا عسل مصفا بحسب مطلوب با
آن ضم کنند و چنانکه ذکر رفت بقوام رسانند و از آنجمله
**سکنجبین بزوری بارد** است و او سدهٔ جگر بگشاید و سوء القنیه را
که با آن حرارتی باشد و حمیات مرکبه را نافع بود و تشنگی بنشاند
و صنعت او چنانست که بستانند تخم کاشنی و تخم خیارین و تخم
خربزه از هر یکی پنج درم پوست بیخ کاشنی ده درم پوست بیخ بادیان
پنج درم جمله را در سه رطل آب صافی و یک رطل آب سرکهٔ تیز یک
شبانروز نقع کنند پس بجوشانند تا ربعی زایل شود و سه ربع بماند
بعد از آن بدست بمالند و بپالایند و صافی کنند و با دو رطل شکر
طبرزد ضم کنند و چنانکه رسم است بقوام رسانند و از آنجمله
**سکنجبین سفرجلی** است معده و جگر را قوت دهد و شهوت
بیفزاید و ناقهان را موافق باشد و بر گواریدن طعام اعانت کند
و صنعت او چنانست که بستانند بهٔ تمام رسیده خوشبوی
شیرین و بکاردی چوبین پوست و درون او پاک کنند و در

و استسقا
علاج حمیات مرکبه

هاوني از سنك بكوبند وآب آن بكيرند وجوشي جند داده
بكذارند تا صافي شود پس يك جزو ازو ويك جزو از شكر
طبرزد ونيم جزو سركهٔ خالص باهم ضم كنند وجنانكه رسم است
بقوام رسانند وازانجمله سكنجبين رماني است معده را
وجكر كرم را موافق باشد وتپ محرقه وعطش را نافع بود و
صنعت او جنانست كه بستانند آب انار ميخوش وبدست
بمالند وآب او بستانند وجوشي جند داده صافي كنند وبد
هر يك جزو شكر طبرزد دو ربع جزوي سركه خالص اضافت كنند
وبقدري كلاب معطر سازند وجنانكه رسم است بقوام رسانند
واكر بر هر جزوي از آب انار ربع جزوي آب زرشك وبهمان
آب غوره ومثل آن آب ريباس جمله يا هر كدام كه خواهند
ضم كنند وبعد ازان بر هر جزوي از جميع جزوي از شكر اضافت
كنند جايز باشد **فصل سيوم** در بيان احوال
بعضي از اشربه كه در اكثر احوال مستعمل بود وازان جمله
**شراب انار** انست معده را قوت دهد وغثيان را
منع كند

علاج تپ محرقه
علاج عطش
علاج غثيان



منع كند واسهال صفراوي بازدارد وتشنكي بنشاند وصداع
را تسكين دهد واشتهاء طعام آرد وصنعت او جنان
است كه بستانند آب انار ميخوش وبجوشانند تا بنيمه باز آيد
وبكذارند تا صافي شود پس دردي او دور كنند وهم سنك ان شكر
طبرزد باآن ضم كنند وطاقهٔ جند نعناع دران اندازند وبقوام
رسانند وازانجمله **شراب سيب** است معده ودل را قوت
دهد وتفريح وتقويت دماغ كند وقي واسهال صفراوي را باز
دارد آن بستانند سيبي خوش طعم خوشبوي وپوست و
درون او پاك كرده بكوبند وآب ان بستانند وبر منوال
مذكور در شراب انار باتمام رسانند واينجا بنعناع احتياج
نباشد وازانجمله **شراب تمر هندي** است تبريد معده وجكر
وتليين طبع ودفع صفرا كند صنعت ان بستانند تمر هندي
اشقر فام وازدانه وكيفاتي كه دروست پاك سازند پس
هر يك رطل ازان در جهار رطل آب بجوشانند تا سه ربع برود
وربعي باقي ماند بعد ازان بپالايند وصافي كنند ودو رطل

علاج اسهال صفراوي
تشنكي
علاج صداع
علاج قي واسهال صفراوي
علاج صفرا

شکر طبرزد با آن ضم کنند وبقوام رسانند واکر با تمرهندي طافه
جند نعناع بجوشانند در تقویت معده ودفع قي قویتر باشد
وازانجمله **شراب لیموي** است تنبیه شهوت طعام وتقویت
دل ومعده وتجوید هضم کند وقي بازدارد وزحمت خمار
وتبهاي صفراوي وتشنگی را دفع کند صنعت آن بستانند
آب لیمو وبجوشانند تا به نیمه باز آید پس بگذارند تا صافی
شود وبرهر جزوي ازان جزوي از شکر طبرزد اضافت کرده
بجوشانند وکفک بردارند وبقوام رسانند وازانجمله **شراب
نارنج** است ومنافع او بمنافع شراب لیمو قریبست الا آنکه
در تقویت دل مثل او نباشد وصنعت او چون صنعت شراب
لیمواست وازانجمله **شراب حماض** است تفریح وتقویت
دل ودماغ ومعده کند وخفقان گرم را نافع بود ودافع صفرا و
قاطع بلغم باشد وقي بازدارد صنعت آن چنانست که
شکر طبرزد را در قدري آب بر آتش حل کنند وبقوام رسانند

عمل خفقان گرم
عمل دفع صفرا وبلغم
عمل قي

قوامي قوي



قوامي قوي پس از آتش فرود آرند وآن مقدار از آب
ترشي ترنج یا از آب لیمو که اندکي ترش مزه سازد بدان ریزند
وبجمچه چوبین نیک خلط کنند وبردارند وازانجمله **شراب
نعناع** است قي وغثیان را وفواق ولین طبع را نافع بود وصنعت
آن انار ترش وانار شیرین را با شحمی که در ایشانست بدست
بمالند وبیالایند وآب ایشانرا بجوشانند تا بنیمه باز آید
وبگذارند تا صافي شود بعد ازان بستانند جزوي ازان
وجزوي آب نعناع تازه که جوشانیده وصافي کرده باشند
وجزوي شکر طبرزد وباهم ضم کرده چنانکه رسم است به
قوام رسانند وازانجمله **شراب برگ ترنج** است خفقان
وضعف معده را نافع بود صنعت آن بستانند برگ
ترنج تازه بنجاه عدد وغباري که دارد ازو پاک کنند
بخرقهٔ پاک ودر سه رطل شراب مثلث یک هفته نقع کنند
پس برگها را ازان بر آرند ومثلث را بخرقه بیالایند و
دو رطل عسل مصفا با آن ضم کرده بقوام رسانند وازان

عمل غثیان وقي
عمل خفقان

جمله **شراب عود** است معدهٔ سرد را قوت دهد و بر هضم
و استمرا معین کند و دهان را خوشبوی کند صنعت آن
بستانند عود هندی و سنبل یعنی چیسر هندی و سک از هر یکی
دو درم و قرنفل و مصطکی از هر یکی یکدرم و نیم جمله را نیم کوفته
در خریطهٔ از کتان کنند و سر دوخته در یک رطل گلاب به
آتش نرم بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث باقی ماند بعد
از آن بدست بمالند مالیدنی تمام پس خریطه را بیالایند تا
درو رطوبتی باقی نماند پس یک رطل شکر طبرزد در آن
حل کرده با آتش نرم بقوامی متوسط رسانند و کفک بردارند
و از آنجمله **شراب صندل** است دل و جگر گرم را فایده دهد
و تبها نیز و خفقانی که از حرارت باشد نافع بود صنعت آن
بستانند صندل مقاصری بسوهان زده پنجاه درم و در
یکی رطل گلاب یک شبانروز نقع کنند بعد از آن دو
دو رطل آب اضافت کرده با آتش متوسط بجوشانند تا
یکی رطل باقی ماند بعد از آن بمالند و بیالایند و دو رطل

شکر طبرزد
وکفک



فصل پنجم

و کفک بردارند و بقوامی متوسط رسانند و بعضی دو جزو آب
و یک جزو گلاب کنند و بعضی گلاب و آب متساوی کنند و بعضی
ده جزو شکر را در پنج جزو آب بجوشانند و چون کفک تمامی
برداشته باشند یک جزو گلاب بران ریزند و بقوامی معتدل
رسانند و اما ماء العسل باتفاق جمهور گرم است و او شربتی
فاضل است اصحاب امزجه و علل بارده را سطوح اعضا
جلا دهد و تلیین طبع و ادرار بول کند و اشتهاء طعام آرد و اگر
در معده خلطی مستعد اندفاع یابد با او در آن اعانت کند و
بدان سبب احتباس طبع کند و چون زعفران و بعضی از
افاویه با آن ضم کنند منفعت او در امراض بارده ابلغ و
اکمل باشد و احتمال شرب آن جز مردم سرد مزاج مرطوب
و کسانی که در معدهٔ ایشان رطوبتی بسیار باشد نکنند و
صفت او چنانست که بستانند عسل مصفا یک جزو و
آب صافی ده جزو و با آتش نرم بجوشانند و کفک او
بردارند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند بردارند و اگر

با سعال [illegible] کند و چون معده را بر تنقیه غذا قادر یابد صح

از وزیادتی اسخان مطلوب باشد مصطکی وزعفران وقرنفل
وزنجبیل وفلفل ودارفلفل بر مقداری لایق نیم کوفته کرده در
خرقه بسته با آن بجوشانند واین ترکیب وترتیب متقدمان است
واز برای محافظت مناسب باشد لیکن شرب آن بی اضافت
آب با آن بر طبیعت شاق بود واحتمال مداومت آن نکنند
واز وسیرابی حاصل نیاید واما رای متاخران چنانست که
عسل را در آب شربت کنند شربتی که حلاوت او بغایت اندک
باشد بعد از آن بجوشانند وکفک بر دارند چندانکه بطعم شربتی
شیرین باز آید ومرغوب طبیعت گردد وسرد کرده بعوض آب
بیاشامد واگر خواهند از افاویه مذکور جمله یا هر کدام که خواهند
بر منوال مذکور اضافت کنند واین شرب مشایخ واصحاب عطش
کاذب را بغایت مفید بود چه از مداومت آن متنفر نشوند
واما ماء الاصول را اطبا بحسب احتیاج واختصاص او
بهر عضوی از ادویه که مناسب مطلوب باشد ترکیب دهند
لیکن از وآنچه مشهور ومعروف است واز برای نضج
مادهٔ غلیظ بلغمی وسوداوی وتفتیح سدهٔ جگر وسپرز و

برودت



وبرودت ایشان وبرودت معده وفساد مزاج واستسقا
وتبهاء کهنهٔ بلغمی وادرار حیض بکار دارند اینست بوست
بیخ کرفس وبوست بیخ بادیان از هر یک هفت درم وبیخ
آذخر وقفاح او از هر یکی پنج درم مصطکی وسنبل از هر یکی یک
درم ونیم زنجبیل نیم کوفته ولک وعود بلسان از هر یک دو درم
بوست بیخ کبر وافسنتین رومی وگل سرخ از هر یکی سه درم
مویز دانه بیرون کرده بیست درم انجیر خشک ده عدد جمله را
در چهار رطل آب بغدادی بجوشانند تا یک رطل بماند وصافی
کنند شربتی از وچهل درم وبا یکدرم روغن بادام تلخ ویکدرم
روغن بادام شیرین صفت ماء النقوع آنست که حمیات
محرقه وحرارت جگر را نافع بود وصفرا را براند بستانند آلوی
سیاه وعناب از هر یک پنجاه عدد کشمش ومویز دانه
بیرون کرده از هر یک بیست درم شاهتره وسنای مکی
وافسنتین رومی از هر یک پنج درم بوست هلیلهٔ زرد
پانزده درم وبوست هلیلهٔ کابلی وهلیلهٔ سیاه نیم کوفته

علاج استسقا
علاج تبهای کهنه بلغمی
علاج حمیات محرقه

از هر یک هفت درم گل سرخ ده درم تمر هندی منقا بی درم
جمله را در پانزده رطل آب سه روز در آفتاب بنهند پس
بپالایند شربتی از چهل درم و سکنجبین شکری و از سعال
خرفی باشد بعوض تمر هندی پنجاه عدد سپستان و پنج درم
بنفشه کنند و عوض سکنجبین شراب خشخاش و اما
ترتیب **فقاع که در** قدیم از نان حواری یا از برنج یا از
آرد جو کرده اند و از افاویه حاره در بعضی بیشتر و بعضی
کمتر نهاده اند و از آنست که بعضی از ایشان او را کم و خشک
گفته اند و مولد کیموس بد و محرق اخلاط و مورث جذام چون
دران اکثار رود و یا بران ادمان نمایند و مولد نفخ و قراقر در شکم
و مهیج قی و استاد الزمان مولانا نجیب الدین سمرقندی علیه
الرحمه در کتاب اطعمه و اشربه اصحا میگوید که ما بغیر اشربه
که از گندم و برنج و ذرت و آردهای ایشان ترتیب می
دهند و آنرا بگنی و بخسم می گویند مشاهده میکنیم و بجهت
استحالت ایشان را بجاری غریبه و حدت طعمی که در ایشان

باد بد می آید



باد بد می آید با آنکه در ایشان از افاویه چیزی نباشد و سرهای
ایشان گشاده بود و بخارات بتحلیل می رود پس هر گاه که
با آن افاویه ضم کرده در کوزهٔ فقاع ریزند و سر آن مستحکم
کنند بحیثیتی که تنفس ممکن نبود و البته بخار آن بیرون نیاید
و در تنفس خود غلیان کند انقلاب آن بمزاجی بد که بدان سبب
تولید کیموس بد و احراق اخلاط کند بعید و غریب نباشد و
تولید نفخ و قراقر بسبب رطوبتی ریحی که دران محتقن و با
آن ممتزج باشد و تهیج قی بسبب حدت و فساد جوهر
کند و لذع معده و ارتفاع او با عالی آن بسبب ریحیتی که در وست
و بعضی از ایشان گفته اند که او معده را سرد سازد و تشنگی
بغایت که از جهت خمار یا از جهت طول عهد بطعام و شراب
باشد تسکین دهد و اعصاب را زیان دارد و تولید نفخ
کند و شک نیست که این افعال بسبب قلت افاویه تواند
بود در وی و از جهت خمیرهٔ او خصوصا چون از آرد جو کرده
باشند و اما انواع فقاع هایی که درین زمان در اکثر بلاد

کنند نه از قبیل اول و نه از قبیل ثانی باشد چه درین روزگار
از خیره بر آلایشی که در فقاع باقی ماند بل بر بوئی انار اکتفا
کنند و اما فقاعی که از آب مویز یا شربت شکر و مانند
آن کنند او را نه از حدت و ردائت جوهر باشد و نه آن برودت
بل او با جلابی که با افاویه کنند قریب بود و قرب و بعد او از
جلاب بحسب کثرت حلاوت و نقصان آن باشد درو
و الا آنکه از تبرید معده و احداث نفخ و اضرار عصب
و شور اخلاط و اصعاد ابخره بدماغ خالی نباشد بسبب
استحالت او بچیزی از عفونت و عدم خروج ابخره و حدوث
حدت و لذع درو و از آنست که اصحاب اسهال را
مضر باشد و اگرچه او را از اقابض ترین شربتی ترتیب
دهند و فقاعی را که از آب انار یا از شراب او کنند حرارت
معده را تسکین دهد و تشنگی بنشاند و اصحاب صفرا
را موافق باشد و از جملهٔ فقاعها آنچه لبسند بدنه تر
است آنست که بستانند قرص گندمین گرم و دران

مقدار



مقدار آب که بدان خیسیده شود نقع کنند و نیم رطل شکر
طبرزد و ده درم نمک اندرانی سوده و یک رطل و نیم آب
انار ترش بران ریزند و بدست بمالند و بپالایند پس
بستانند سنبل هندی و مصطکی و زعفران و جوزبویا
و قرنفل و فلفل از هر یکی نیم درم بسایند و دران خلط کنند
یا در بعضی از آن بجوشانند و بپالایند و با آن ضم کنند
و فقاع بندند صفت **فقاعی** گرم که فالج و لقوه و امراض
رطوبی را موافق باشد و نفخ را زایل کند بستانند
قرص گندمین گرم و در مقدار حاجت نقع کنند بعد از آن
نیم رطل عسل مصفی و پنج درم آب کرفس و پنج درم آب بودنه
با آن ضم کنند و بدست بمالند و بپالایند پس بستانند
پوست ترنج و قرنفل و بسباس و سنبل و دارچینی
از هر یک درم جمله را نرم بسایند و دران حل کنند و دران
حل کرده فقاع بندند صفت **فقاعی** دیگر معتدل که
با اکثر امزجه مناسب باشد بستانند قرص گندمین

نافع لقوه و امراض رطوبی

تنوري وبر مثال مذكور در آب كرم نقع كنند پس آب
انار ماطبيخ ناردان با آن ضم كنند و بمقدار حاجت
شكر سفيد شيرين سازند و باندكي از بوست ترنج
ونعناع و سسنبر بافرنجمشك وامثال آن مطيب كرده
فقاع بندند صفت **فقاعي** سرد كه در صداع وتب

علاج صداع وتب

وخمار وتصاعد ابخره بكار آيد پستانند قرص كند بين
تنوري وآب انار وشكر سفيد و بمقدار منوال مذكور
باهم ضم كنند وبقدري كلاب وشمه كافور مطيب كرده
فقاع بندند والله اعلم بالصواب والله الموفق والمعين

## باب هجدهم

در مشمومات واين باب
مشتمل است بر پنج فصل

### فصل اول

دربيان كلام كلي در مشمومات بدانكه جميع مشمومات طيبه
وروايح مرغوبه را در تغذيه روح وتقويت او دخلي تمام
است چه در علوم حكمي مقررست كه هوا بدرقه روح است
چنانكه آب بدرقه غذا وروايح ابخره ايست كه متحلل
مي شوند



مي شوند از اجسام وبخار عبارتست از اختلاط بعضي
از اجزاي مايي وارضي وناري با هوا واكرچه بحس بصر
محسوس نكردد پس بحسب تركيب وامتزاج آن اجزا بايكديكر
ومساوات يا غلبه هر يكي از ايشان بعضي انواع روايح
طيبه وكريهه حاصل آيد ودرين باب ابحاثي بسيارست
كه اين كتاب تحمل ذكر آن نكند پس هم چنانكه تغذيه و
تقويت بيشتر با طعمه كثيف ارضيست كه بعضي از اجزاي
مايي وهوا وناري با ان ممتزج است واكثر با شربتهاي لطيف
مايي كه بعضي از اجزاي ارضي وهوايي وناري با ان ممتزج
است بتصرف طبيعت در ايشان واخذ اشيايي كه قابليت
تغذيه وتقويت دارد ودفع ارضيت ومائيت ببول
وبراز ميجنان تغذيه وتقويت روح كه ان عبارتست از جسمي
لطيف بخاري متكون از الطف اخلاط با بخوري لطيف
كه بعضي از اجزاي ناري ومايي وارضي با ان ممتزج ومختلط
باشد ممكن كه فكيف كه اورا بجذب وهضم چندان احتياج

نباشد و نه با مساک و دفع پیاد بل از و آنچه این قابلیت
دارد بمجرد وصول بجوهر روح و مقوی او که خصوصا روح نفسانی
اولا و روح حیوانی ثانیا الا آنکه این تغذیه و تقویت کمتر از
تغذیه و تقویت اشربه باشد چنانکه تغذیه و تقویت اشربه
کمتر از اطعمه بود و از طلحة بن عبد الله مرویست که رضی الله عنه
که وقتی بنزد رسول علیه الصلوة والسلام در آمدم بهی دیدم که
در دست او بود و در دست مبارک خود میگردانید چون بنشستم
آن به را بسوی من انداخت و فرمود که یا ابا محمد داونکها فانها
یطیب النفس و تشد القلب و یذهب بطخا الصدر و بدانکه
همچنانکه از روایح طیبه غذائیت و تقویت روح متصور است
از روایح کریهه دوائیت و تغیر مزاج روح متصور است
و نیز آنکه چون بعضی از ادویه باشد که بمجرد بوئیدن مهلک
یا مثقل یا مصدع بود و آن آثار از و بحسب شدت و ضعف
مضرت او باشد هر آینه بعضی از ادویه که بوئیدن آن
بحسب شدت و ضعف منفعت موثر آید تواند بود و ازین

مقدمات



مقدمات معلوم شود که مشمومات را در ارواح و ابدان از جهت
تغذیه و تقویت و منفعت و مضرت افعالی عجیب است
و از اصناف مشمومات آنچه طیب الرایحه و مرغوب طبیعت
او را هم در غذائیت و هم در دوائیت مدخلی بود و آنچه
منتن و مکروه طبع باشد جز در دوائیت مدخلی نباشد و از آنست
که اطبا در حفظ صحت و ازاله مرض بمشمومات استعانت
کنند لکن آثار و افعال ایشان در تقویت ضعفاء مرضی اظهر
و ابین است و در تغییر مزاج از اصحا خصوصا مزاج
دماغ اسرع و اقوی باشد چه مرضی در تقویت طبیعت و تغییر
مزاج بمشمومات محتاج تر باشند بسبب عدم استطاعت
قوت ایشان باخذ نصیب اعضا و ارواح از مطعومات
و مشروبات و قدرت بر اخذ نصیب از روایح بسبب
لطافت جوهر او چنانکه مذکور است و بسبب احتیاج
با دمان مشموماتی که متعلق سوء المزاجی که ایشان را
حادث است و اما در اصحا بسبب قلت احتیاج ایشان

بقوتی اندک که از مشمومات حاصل آید اثر تقویت آن بیّن
نگردد و بسبب اعتدال امزجهٔ ایشان و میل آن اندک مؤثری
بجانب انحراف اثر تغییر آن زودتر و قوی‌تر باشد و از آنست
که اصحاب را باستشمام روایح مواظبت و مداومت نشاید چه
اکثر مشمومات را قوتی قوی باشد و از ایشان اثری که
موذی بصحت گردد حاصل آید خصوصا چون در حرارت و برودت
و غیر آن با مزاج موافق نباشد چون بوئیدن مشک اصحاب مزاج
گرم را و چون بوئیدن کافور اصحاب مزاج سرد را و دیگر آنکه
چون ورود روایح بر حاسهٔ شم دایم شود او را کلالی حاصل آید
و استلذاذ آن ازان ناقص و فاتر گردد چنانکه از حال عطاران
مشاهد و محسوس است و آن بسبب الفت حاسهٔ ایشان باشد
با روایح و مانند گشتن مزاج او با آن و فرا گرفتن کیفیات
در و عدم تاثر و انفعال شبیه از شبیه اما چون ورود روایح
بر حاسهٔ شم دایمی نباشد در وقت ورود لذیذتر بود و طبیعت
بدان راغب‌تر گردد بل حال جمیع محسوسات لذیذه از مذوقات

در مزاج و قوای ایشان

و مبصرات



و مبصرات و مسموعات و ملبوسات برین منوال بود و
بنا برین مقدمات اوفق و اصلح در استعمال طیوب آنست
که مجالس و ثیاب را بدان بخور و معطر کرده اند و در بوئیدن
و رسانیدن آن نزدیک بینی مداومت و مبالغتی تمام
ننمایند تا از طیب رایحه استفادهٔ حاصل آید و از تفقد
کیفیت ذی رایحه سالم مانند و چون استعمال آن لذ
برای استلذاذ و حفظ صحت و حصول تغذیه و تقویت
باشد باید که از اصناف متضادهٔ ایشان در حرارت و برودت
و غیر آن ترکیب کنند چنانکه بعد ازین ذکر کرده آید و این
احکام بر جمیع مشمومات رطبه از انوار و ازهار و ریاحین
و بر جمیع طیوب یابسه چون مشک و کافور و صندل
و غیر آن شامل است و بباید دانست که اکثر طبع و
مزاج ریاحین و طیوب بحرارت و یبوست مایل باشد

بل بعضی دران بغایت باشد مگر آنکه از اشمام آن با حصول
لذت از و نفس را بدان سکونی محسوس گردد چون بید و نیلوفر
و کافور و صندل و گلاب و مانند آن چنانکه بر هن گشت
در تغذیهٔ روح و تقویت دل و دماغ مدخلی تمام است لیکن
سرعت انتعاش قوت و تقویت روح و نعش و بدن از روایح
اطعمهٔ لطیفهٔ شهیه که از دوائیت و کیفیات قویه دور باشد
و بقبول طبع و رغبت جمیع طباع و امزجه نزدیک بر اصحاب
تجربت و نظر پوشیده نباشد پس اهتمام و اعتناد و هنگام
احتیاج بتقویت دل و دماغ و در وقت ضعف و غشی بجانب
غالب و مایل داشتن بصواب و صلاح اقرب باشد والله اعلم

**فصل دوم** در بیان احوال انواع گلها بدانکه از جمیع
انوار و ازهار گل سرخ در کثرت منفعت و موافقت با اکثر امزجه
اشرف و افضل است و او مرکبست از جواهر مختلفه القوی
چه در وی حرافت و مرارتیست که دلالت بر برودت و یبوست
کند لیکن غلبه در برودت و یبوست راست و دلیل برین لذاذت

وسکون

بعد از زمین سنکهند و هر چند که روغن در یاسمین و طیوب را چنانکه بعضی از حرارت کنند و بعضی



وسکون بوی اوست لیکن بنسبت با دیاحین و طیوب حار
و او تبرید و تجفیف دماغ کند و صداع گرم و خمار را نافع بود و انجرهٔ
بیز را که از حرارت خون و صفرا حاصل آید ساکن گرداند و دل
و دماغ و معده و جگر و جمیع اعضای باطنی را قوت دهد
لیکن تهیج عطسه و زکام کند خصوصا در دماغی گرم بسبب
تبرید و تکثیف بخاری گرم و تیز که دران باشد بواسطهٔ برودت
و قبضی که در وست و باز ماندن ان از تحلیل و انحصت طبیعة
در دفع ان بعطسه و بعضی گفته اند که احداث عطسه و زکام
در اصحاب دماغ سرد کند بسبب احداث غلبهٔ برودت
و این قول ضعیف است چه اگر این از و برین منوال بودی
گل نیلوفر و تفاح بدین فعل اولی بودی و حال بخلاف اینست
و اگر او را بسایند و بر بدن فرو کنند نتانت عرق را دفع کند
و اگر بر ریشهای عمیق پاشند بر ویاند و ریش دهان و گوشت
بن دندانرا نافع بود و ثولول را قلع کند و گفته اند که شاول ده
درم از تازهٔ او ده مجلس اجابت کند و افتراش او بد فراش

صداع گرم علاج

بد بوئی عرق علاج

ریشهای عمیق و ریش دهان علاج

وغلطیدن بران باه را نقصان دهد **گل یاسمین** گرم و خشک
است والوان او سفیدست و زرد و در بعضی از بلاد رنگ و غوانی
یافت شود وافضل سفیدست بعد ازان زرد و او دماغ را
قوت دهد و سدهٔ دماغ بگشاید و تلطیف رطوبات او
کند وصداع بلغمی و بادهای غلیظ واجتماع امراض بلغمی دماغی
را چون فالج ولقوه و مانند آن نافع بود و مشایخ و مردم سرد
مزاج را موافق باشد وضماد او کلف را زایل کند لیکن کثرت
اشتمام او رنگ را زرد رساند و در اصحاب دماغ گرم احداث
صداع و سهر و رعاف کند و اصلاح آن ببوییدن کافور کنند
**گل نسرین** در افعال مذکور بیاسمین نزدیک باشد **بنفشه**
سرد است در دو درجه وتر در سه درجه بوییدن وضماد کردن او
حرارت و یبوست دماغ را تعدیل دهد و سهر و هذیان و صداعی
که از تصاعد ابخرهٔ صفرا و خونی تیز حادث شود نافع بود لیکن
اشتمام او دماغ را که از زکام سرد را مضرت رساند و دفع مضرت
او بوییدن خیری و مرزنگوش کند با او وتناول دو درم ازو
ناصح

صداع بلغمی علاج
لقوه فالج علاج
کلف علاج

سهر علاج
هذیان علاج
صداع علاج



تا حد چهار درم اسهال صفرا کند و سعال وخشونت سینه را دفع
کند واگر او را بسایند و با آرد جو بر آماسهای گرم ضماد کنند نافع
آید واگر برین منوال بر پیشانی ضماد کنند صداعی را که از حرارت
وابخرهٔ حمیات باشد ساکن کند وخصوصا چون بلعاب
بزر قطونا ضماد کنند واندکی آرد و پوست خشخاش با آن ضم
کنند واگر او را با گل بابونه بجوشانند و سر بدان بشویند همین
منفعت دهد **نیلوفر** الوان او سفیدست و زرد و آسمان
گونی و سرخ و بهترین او آسمان گونی است و او سرد و تر است
در دو درجه و برودت او بیشتر از برودت بنفشه است
بوییدن وضماد کردن بذر دماغ گرم وصداع را که از حرارت
باشد و بی خوابی و اورام گرم را نافع بود و همچنان اگر او را
بجوشانند و بآب آن سر بشویند واگر یک درم ازو بیاشامند
و با شیرهٔ خشخاش بیاشامند احتلام را منع کند و شهوت
باه را ساکن گرداند و بخاصیتی که در دست ایجاد منی کند
و تخم او درین باب قوی تر ازو باشد و بیخ او کلف و ریشهای
گرم را زایل کند و درد مثانه را نافع بود چون بدان ضماد کنند

سعال وخشونت سینه علاج
آماس گرم علاج
و صداع گرم

صداع گرم علاج
بیخوابی

احتلام علاج
کثرت احتلام
و میلان منی

کلف و ریشهای گرم علاج
و درد مثانه

کل پید سردست ودر رطوبت وبیوست معتدل
دل ودماغ راقوت دهد وبخارهای نیز راتسکین دهد
واکر برک اورانرم بکوبند وبدان ضماد کنند سیلان خون
باز دارد وعصارهٔ برک او در تخفیف رطوباتی که از گوش
آید بغایت باشد وخاکستر او با سرکه ثولول راقلع کند نرکس
وبتازی اورانرجس وعبهر نیز خوانند معتدلست ومایل به
حرارت سدهٔ دماغ بکشاید وتحلیل وتلطیف فضلات
او کند وصداع بلغمی وسوداوی رانافع بود لیکن اصحاب
دماغ کرم راصداع آورد واکر پیاز نرکس رابکوبند وبدان
ضماد کنند کلف وداء الثعلب رازایل کند ودمامیل
وخراجات منفجر کرداند وبر عضوی که خار یا پیکان در رو
بازمانده باشد ضماد کنند آنرا بیرون آرد خصوصا
جون آرد شیلم وعسل باآن ضم کنند واکر بسایند وبا
آب کرم بیاشامند تنقیه کند سوسن وبتازی زنبق
نیز کویند والوان او سفیدست وزرد وآسمان کونی وازو

بري و

علاج سیلان خون

علاج کلف وداء الثعلب



بري وبوستاني باشد واو کرمي باعتدالست وببیوست مایل
وبري ببیوست مایلتر بود فضلات ریحی وبلغمی را از دماغ
تحلیل کند لیکن صداعی را که از حرارت باشد مضر بود ومصلح
او کافورست واکر اورا بسایند وبر روي ضماد کنند
کلف ونقطهاي سیاه که بر روي باشد زایل کند واکر
روي بدان بشویند رنک روي راصافي وبراق سازد
وجرب رطب رانافع بود وسوسن بوستاني فاضلتر
ادویه است ازبراي عضوي که باب کرم سوخته باشد
جون بسایند وبران ذرور کنند یا در مراهم بکار دارند واو لسع
جمیع هوام خصوصا لسع عقرب رانافع بود خیري واورا
کل منثور نیز کویند والوان او زردست وسرخ وزرد او
بحرارت مایلتر بود تحلیل وتلطیف باعتدال کند وبا امزجهٔ
موافق باشد وسدهٔ دماغ بکشاید ودرین منافع خیري سرخ
ضعیفتر باشد ودر سفید جندان منفعتي نباشد بسبب غلبهٔ
مائیت بر و واز کلهایی که بدبار دهند مخصوص است کلی است

علاج کلف ونقطهای سیاه

علاج عضوی باب کرم سوخته ولسع هوام

که او را رای جنبه گویند افعال و احوال او بسوسن اوست
لیکن از و در حرارت قوی تر باشد **فصل سیوم**
در بیان احوال و انواع ریاحین بدانکه ریحان در اصل شاهسفرم
است و او را سپرغم نیز گویند و بسبب شهرت او در عطریت
حشایش عطره را ریاحین گویند و شاهسفرم گرمست
در درجهٔ اول و خشک در درجهٔ دوم و بعضی گفته اند که حرارت
و یبوست او اندکست بحیثیتی که اگر گلاب با آب برو
باشند حرارت او با کم آید و بوییدن او نیز بید دماغ کند و
خواب آرد خصوصا آنچه تازه باشد و او را رایحهٔ
لذیذ هست تحلیل و تسکین ابخرهٔ دماغ کند برفق خصوصا
چون تمام رسیده و تخم کردن نزدیک شده باشد و بعضی
گفته اند که دماغ سرد را از بخار ممتلی سازد و اصلاح آن
ببوییدن نیلوفر کنند و از انجمله **مورد** مرکب القوا است
و اگر چه غالب بر جوهر او برودت و یبوست است
لیکن بر بوی او غالب نباشد و آن از روی قیاس و تجربت

دانسته



دانسته شود اما از روی قیاس آنست که چون مقرر است که
او مرکب القوا است هر آینه از و آنچه بحاسهٔ شم وارد شود
الطف اجزای او باشد و آن اجزای حار بود و اما از روی
تجربت بجدت رایحه و قلت التذاذ نفس و قلت
تسکین او بدان چنانکه از روایح بارده حاصل آید
اما از و آنچه تر باشد ممکنست که بوی او باعتدال مایل
بود و او دماغ را قوت دهد و بخارهای گرم و تر را
از و باز دارد و گویند بوییدن او بیخوابی آرد و مصلح
آن بوییدن بنفشهٔ تازه بود با او یا بعد از و و چون
او را بسایند و بر پیشانی طلا کنند مواد را از انصباب بچشم
منع کند و اگر چون سرمه بسایند و در چشم کشند چشم را قوت
دهد و اشک را باز دارد و اگر بر سوختهٔ آتش و بر داخس
ذرور کنند نفع تمام دهد و اگر او را بسوزانند و خاکستر
او را بر بدن ذرور کنند بدن را خوش بوی گردانند و عرق را
منع کند و اگر او را بجوشانند و آب آن نطول استخوان شکسته را

علاج خواب زیاد

علاج انصباب ماده بچشم

علاج سوختهٔ آتش و داخس بن ناخن

علاج کثرت عرق و بدبویی آن

علاج استخوان شکسته

واگر در آب او نشیند بیرون آمدن امقعد را نافع
بود و چکیدن خون از و دفع کند واگر سر بدان بشویند
پسبوسه بن موی را بر بزاند و موی ریخته بر آورد و شرات
را دفع کند **مرزنگوش** بری و بوستانی بود و او گرم و خشک
است در سه درجه تفتیح سدهٔ دماغ و تحلیل و تلطیف رطوبات
و بادهای غلیظ کند که در و باشد و صداع بلغمی و لقوه
و جمیع امراض باردهٔ دماغی را نافع بود و طبیخ او استسقا
و عسر البول و پیچش شکم را نافع بود و تناول پنج درم از و
شرای بلغمی را دفع کند و چون او را با سرکه بر گزیدهٔ عقرب
ضماد کنند درد ساکن گرداند و اگر عصارهٔ او بعد از فراغ از
از حجامت بران موضع طلا کنند از حدوث آثاری که بعد از
حجامت باقی ماند مانع گردد **فرنجمشک** گرم و خشک است در آخر
درجهٔ دوم سدهٔ دماغ بگشاید و خفقانی را که از برودت
باشد نافع بود و در سایر افعال بمرزنگوش نزدیک باشد
بوی او دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن بنفشه بود

علاج پشم فروکندن مقعد و چکیدن خون از آن
علاج صداع بلغمی و درد جی
علاج شرای بلغمی و گزیدهٔ عقرب
علاج لقوه و استسقا
علاج عسر البول
علاج آثار حجامت

بادرنجبویه



و علاج آن مثل علاج اوست و از ابجمله عصارهٔ **کشنیز**
است مقدار چهار وقیه تا حد نیم رطل بتبرید مفرط هلاک کند
واگر مضرت او بدل دمید و اولاً دوار بدید آرد و غلظ صوت
حالتی شبیه بسکر و آمدن بوی کشنیز از دهان و
بعد از آن اختلاط عقل و غشی و سبات و علاج آن
بعد از قی بطبیخ شبث و روغن زیت و بعد آشامیدن
شراب است و بادآدرجینی و پلپل اندک اندک و تناول
زردهٔ تخم مرغ نیم برشت با پلپل و نمک و شوربای
مرغ مسمن و مرغ آبی فربه با پلپل و نمکی زیاده از
مقدار معتاد و تجرع شراب صرف و میفختج و تجرع
آب شوربای و آب شیر نافع بود و از ابجمله **شراب**
بنا شناست و خصوصا شراب صرف و خصوصا کهنه
اعراض او خناق است و خفقان و اوجاع مفاصل
و حرارتی لغایت در جمیع بدن و صداع و حرقتی عظیم

در احشا خصوصا چون بعد از تعب و ریاضت آشامند
علاج آن اولا قی است و پاک ساختن معده از آن بهرچه
ممکن گردد از مقیئات و بعد از آن فصد و اسهال صفرا
و آشامیدن دوغی به یخ سرد کرده یا شراب غوره یا آب
میوها و قرص کافور و امثال آن **فصل سیوم**
در بیان سمومی که از اوراق و اغصان نباتات حاصل آید
بدانکه از انواع اوراق و اغصان نباتاتی که در ایشان سمیت
باشد آنچه معروفست و مشهور است ده چیز است
شش از آن کرمست و آن خانق النمر است و کبیکج و دفلی
و سداب بری و برگ آزاد درخت و انجره و چهار درست
و آن شوکرانست و پنج که بپارسی خربنگ گویند و عنب
الثعلب و برگ کشنیز و بدترین این مذکورات خانق
النمراست و اعراض او ظلمت بصراست در وقت برپای
خاستن و ظهور رطوبتی در چشم و احساس بعفونت و بیوست

علاج سموم

درکام



درکام و حلق و حنجره و مری و قصبه شش و همچنان احساس
ورمی که در بن نواحی و تصاعد بخاری دخانی از دهان
و قراقر و بادی بسیاری در شکم و بعد از آن اعمال زبان
و اختلاج صدغین و بعد از آن رعشه و تشنج و کمودت
و لون بشره و خناق علاج آن مبادرت است بر قی و بعد
از آن اسهال بحقنه نرم پس شرب بکبد دم و نیم روغن بلسان
با شراب و اگر افسنتین رومی و سعتر کوهی و فراسیون و سداب
و شیح ارمنی و کمافیطوس هر کدام که یافت شود مفرد یا مجموع
کوفته و بیخته سه درم با شراب بدهند نافع بود و همچنان شرابی
که بزر بانقره یا با آهن داغ کرده باشند و از جمله ادویه او
خبث الحدید ست و شیر مایه بز غاله و حیوانات بری
کبیکج اعراض او لذع و حرقتی عظیم است در معده
و امعا و حدت و حرارتی در جمیع احشا و علاج مبادرت
است بر قی با آب و کاو روغن و مسکه و بعد از آن آشامیدن

دوغ یخ سرد کرده یا شرب سکنجبین یا عرق کاشنی و غذا شوربا
هاي جرب و باقي تدابیري که در علاج بلادر گفته آید و **دفلی**
پیاز او از مردم و مواشی و سباع هلاک کند و اندانو اعراض
تاسه و حرارتی عظیم است و انتفاخ شکم و تشنگی بغایت
و آبی که دفلی در و رسته باشد انسان و دواب را مضرت
رساند و اگر باشامیدن آن اضطرار افتد مقط باید کرد و
بعد از ان با حلاوات مزج کردن و علاج اعراض او بعد از
قی آشامیدن لعابها است جز لعاب بزرقطونا و دانه
به و کثیرا و مانند آن با روغن گل و از تریاقات او پنج انگشت
است و تخم او و طبیخ او و خرما و انجیر و عسل و شکر و حلاوات
و سایر حلاوات نافع بود در آخر خفته نرم مرطب صواب
باشد **سداب بري** اعراض او حرقت و حرارتی عظیم است
و بیرون خاستن چشمها و علاج آن بعد از قی علاج اعراض
دفلیست بجمیع تدابیر و **برگ آزاد درخت** دوابرا هلاک
کند



هلاک کند و مردم را مضرتی بغایت رساند و اعراض تاسه و
اضطراب کند و شش را فاسد گرداند و باشد که در دو روز
هلاک گرداند علاج آن نیز مثل علاج دفلی باشد بعد از تنقیه
معده از وبقی **و انجره** اعراض او مثل اعراض عنصل است
با زیادتی سعالی قوی و هیجان معالجات و تدابیر آن و
بعد از ان علاج سرفه بشراب خشخاش و شراب بنفشه
و سایر لوایات و کشک جو و امثال آن و اما بدترین
نباتات بارده **و شوکران** است و اعراض او اول ظلمة
بصر است و برد اطراف و گرانی سر زانو بعد از ان تشنج
و خناق و علاج آن مبادرت است بقی بآبی که شبت
در و پخته باشند و نمک و عسل و بعد از ان باسهال حقنه
تیز بعد از ان آشامیدن شرابی صرف اندک اندک در هر زمانی
لطیف چه منفعت او درین باب بغایت است و بعد از ان
آشامیدن شیر گاو با افسنتین یا فلفل با شراب و تریاق
افیون که در علاج او مذکورست درین علاج نافع بود و از ادویه

اورا تخم انجره است وانجدان وجند بیدستر ومیعه
وسداب ونعناع وحلتیث وفودنا وحب الغار وبرگ
وازین جمله انچه یافت شود مجموع یا مفرد با شراب یا در آبی
که بوست درخت توت دران جوشانیده باشند وروغن
بلسان باشیر نافع بود وهمچنان تضمید معده وامعا بآرد
گندم در شراب نیز کرده واگر ضمادی از شیر درخت انجیر
وافسنتین وفلفل وجند بیدستر وسداب در شراب
نیز کرده سازند نافع نیز بود **بنج** اعراض او اختلاط عقل
است وبطلان ذهن وآماه زبان وبیرون آمدن
کف از دهان وسرخی چشم وتنگی نفس وظلمت بصر و
گرانی گوش وحکه در جمیع بدن ودر بیخ دندان بعد از آن
سبات وخناق وباشد که مثل انواع بهایم آوازها کند علاج
آن اولا قی است بآبی گرم که روغن وعسل با ان ضم
کرده باشند وشقیهٔ معده بتمامی بعد از ان آشامیدن
شیر با انگبین وشراب تُبُشوطبیخ انجیر وشامل خردل

وحب



وحب الرشاد وپیاز وترب وبذر انجره درین علاج نافع
بود وتریاک کبیر ومثرودیطوس وتریاق افیون که مذ
کور است **بذرکشنیز تر** اعراض او مثل اعراض عصارهٔ
اوست وهمچنان علاج وسایر تدبیر علاج او والله اعلم

**فصل چهارم** در بیان سمومی که از بذور و
اثمار حاصل آید بدانکه از انواع بذور واثماری که در ایشان
سمیتی باشد انچه معروفست پانزده است واز انجمله
یازده کرم است وآن بلادر است ودند وجبلاهنگ و
ثمرهٔ آزاددرخت ودبق وکرمدانج وموبزج وتخم
انجره ودادی ولبوب زنجه وپوست بربخ وان چهار
که سرد است آن یقین بیش است بدانکه جوز ماثل است
وبذر البنج وعنب الثعلب وبزر قطونا اولا بلادر اعراض
او تقطیع حلق واحشا است وحرارت وحرقتی بغایت در
معده ودهان وظهور بثرات در لب ودهان وتبی تیز
وبرسام وگاه باشد که بجنون ووسواس سوداوی مؤدی

کفه

بسبب احتراق اخلاط وبعضی از مردمان باشند که از خوردن
آن ایشانرا مضرتی لاحق نشود وهمانا که آن بسبب خاصیتی
تواند بود که در مزاج ایشان باشد وممکن است که بسبب
اعتیاد بتناول ورعایت تدریج در آن مزاج ایشان از آن
منفعل نگردد وخصوصا چون با جز خورده شود علاج آن
اولا قی است باب نیم گرم وروغن گل یا روغن کنجد
یا روغن مسکه چند انکه التهاب واحتراق او ساکن گردد
بعد از آن آشامیدن ماء الشعیر بروغن بادام ومزورۀ
ماش با کدوی تازه واسفاناخ واستنشاق روغن نیلوفر
وروغن بنفشه وروغن کدو وغرغره بروغن بادام وروغن
تخم کدو با شیر تازه وبرین تدبیر وخصوصا بر آشامیدن
ماء الشعیر چند روز مواظبت نماید بعد از آن آشامیدن
دوغ کام بیخ سرد کرده وآب انار ودیگر فواکه بارده وخیار
وبادرنگ وامثال آن ودر آبی بغایت سرد نشستن نافع بود
واز تن یاقات اوجوز است وروغن او **دند** اعراض او

اسهالی



اسهالی مفرط است وپیچش شکم وتاسه قوی علاج آن بعد از
قی باب نیم گرم وروغن کنجد آشامیدن سیر ومسکه است
آشامیدنی متواتر ودوغ بیخ سرد کرده وبعد از آن تدبیر اسهال
وگاه باشد که در حبس اسهال او تریاک کبیر احتیاج افتد
**حب الملوک** اعراض او غثیانست وقی با فراط وآماس گلو
وخناق وسقوط قوت وگاه باشد که بتشنج ادا کند علاج آن
بعد از تنقیه باب گرم وروغن بسیار استعمال حقنه است
تا ماده باسافل مایل گردد وباقی علاج آن سایر معالجاتیست
که در علاج خربق سیاه وعلاج کنندش مذکورست وسایر معالجات
هیضه **ثمرۀ آزاد درخت** اعراض او مثل اعراض بیک است
وقوتش از آن وعلاج آن نیز مثل علاج دفلیست **کرم دانج**
اعراض او خارشی بغایت است در جمیع اعضا وآماس زبان
ومودی گشتن او بهلاک وعلاج آن مثل علاج فرفیون است
بجمیع تدابیری که در آن مذکورست **میویزج** اعراض او مثل
اعراض ذراریح است وهمچنان علاج او چنانکه در باب سموم

حیوانی گفته آید **تخم انجره** اعراض او مثل اعراض انجره است
و قوی‌تر از آن و علاج آن مثل علاج او است **دادی** دانه‌ایست
شبیه بجو و از و بادیگر جز از آن بسیار خورده شود هلاک
کند و علاج آن تنقیهٔ معده و امعاست از و بقی و اسهال
و آشامیدن شیر و شوربا‌های چرب **دبق** ثمره‌ایست
مثل نخود لیکن مستدیر یا تمام نیست چون او را بشکنند از و
بر دست لزوجتی بغایت گرفته شود و مضرت او پیچش
شکم است و باد و قراقر عظیم در معده و امعا علاج آن
بعد از تنقیهٔ معده و امعا بقی با آب گرم و عسل یا طبیخ شبت
و نمک و بحقنهٔ نرم آشامیدن دو درم افسنتین است
با شراب بسیار یا سنبل یا سکنجبین و جند بیدستر و فلفل
مفرد یا مجموع کوفته و بیخته در طبیخ جرجیر و تکمید معده و شکم
بخرقه‌ها که در آب گرم و سرکه تر کرده باشند و اما لبوب بخه
چون جوز و پسته و فندق و نارجیل و امثال آن چون
فاسد و زنخ شوند اعراض ایشان غثیانست و تقلیب
نفس



نفس و باشد که بقی و غشی مودی گردد و علاج آن بعد از تنقیهٔ
معده بطبیخ شبت و روغن کنجد و ربوب فواکه قابضه است
چون رب غوره و به و ریباس و مانند آن و غذا مزوره‌هاست
از زرشک و ناردان و امثال آن **بوست بیخ** اعراض او درد دهان
و زبانست و التهابی عظیم در جمیع بدن و تورم زبان و باشد که
ورم با مری و معده و امعا ممتد گردد علاج آن بعد از قی و
تنقیهٔ معده از و مثل علاج اعراض ذراریح است چنانکه
بعد ازین در باب سموم حیوانی گفته آید **جوز ماثل** اعراض او
حرارتست و حمرت عینین و ظلمت بصر و غثیان و قی و سکر
و سبات و عرق سرد و سقوط نبض و نفس علاج آن مبادرت
است بقی با آبی گرم که بورهٔ ارمنی در آن حل کرده باشند یا
جز شاینده و روغن کنجد و گاو روغن و بعد از آن نهادن
دست و پای در آب گرم و بعد از آن آشامیدن شراب
و جند بیدستر و حب الغار و فلفل و دارچینی و عاقرقرحا
مفرد یا مجموع کوفته و بیخته و با شراب ضم کرده و گرم کردن

بدن بخرقهاي با تش کرم کرده و دروغن قسط و ناردین وماننـد
آن و تغذیه بشوربا هاء جرب و آشامیدن شراب ریحاني
واستعمال ریاضت بحد امکان ومنع از خواب واجب
بود **بزر البنج** اعراض او مثل اعراض بنج است و قوي‌تر از ان
وهمچنان علاج اعراض او **عنب الثعلب** نوعي از وبغایت بدست
اعراض او خدر است در اعضا و خشکي دهان و زبان
وکمودت لون و فواق و قي و خون و اسهال مخاطي و سحج
امعا علاج ان بعد از قي و شفقیه معلح ان و آشامیدن شیر.
خرست یا شیر بز عسل با آن ضم کرده واکر ابنسون را نرم بسایند
وبا شیر خر یا شیر بز بیاشامند نافع بود وازادویه او بادام
تلخ است مفرد یا با عسل ضم کرده و سینه مرغ خانکي بخته نافع
بود **بزر قطونا** جون او را ایکوبند یا از نا کوفته او بسیار بی
خورده شود نابسه عظیم آید در اعضا و اطراف وخصوصا
در دهان و تنکي نفس و خناق و غشي علاج آن قي است
بطبیخ شبت و بوره ارمني و بعد ازان تناول زرده

بیضه



بیضه نیم برشت و آشامیدن شرابي صرف وسایر علاجي
در اعراض کشنیز تر و عصاره او مذکور است والله اعلم و احکم

**باب چهارم** در ذکر انواع سموم حیواني و
علامات ورود هر یکي از ان بدن و معالجات آن بباید دانست
که انواع سمومي که از حیوانات حاصل آید با جمیع اعضا
وتمامي اجزاي ایشان و یا بعضي از اعضا و رطوبات
ایشان و مضرت هر یکي از ان یا بسبب مضادت جوهر
ومخالفت مزاج او باشد با جوهر انسان و یا بسبب امري
عارضي بود و اکرچه در جوهر و مزاج او مضادت و مخالفتي
اصلي و خلقي نباشد و ما هر قسمي از آنرا در فصلي یاد کنیم
وبنا بران این باب مشتمل است بر چهار فصل تا معلوم باشد **فصل اول**
در بیان انواع سمومي که از جمیع اعضاي حیوانات باشد بدانکه
انواع حیواناتي که اعضا و اجزاي ایشان مضرت رسانند
هشت است و ان ادنب بحریست و ذراریح و جربا
و وزغه و سالاماندرا و جند و ضفدع و کرمي که در

درخت صنوبر باشد **ارنب بحری** حیوانی صدفیست
مایل بحمرت واجزای او اجسامی باشد شبیه بزرگ اشنان
اعراض او شکی نفس است و سرخی چشم و سرفهٔ خشک و برآمدن
خون از گلو و عسر البول و بول خون یا بولی برنگ بنفشه
و درد معده و قی بافراط و برآمدن صفرا با خون بقی و نا
بغایت و درد و درد کرده و بودن براز برنگ بنفشه و یا
برنگ مخاط و نتانت عرق و کراهت از طعام و احساس
بطعم و بوی ماهی کند یعنی از مذاق و از جشا و احساس
بملوحت دهان و بتغرز و تنفر از دیدن ماهی مگر
بعد از قبول علاج چه علامت خلاص از نکایت او
آنست که از دیدن ماهی متنفر و متغیر نشوند و خلاص
از آن نادر بود و اگر خلاص یابند اکثر در سل افتند
علاج آن مبادرت است بر قی باب گرم و روغن
کنجید بسیار و آشامیدن شیر خر و شیر بز و شیر انسان
خصوصا مکیدن آن از پستان و تناول برگ و ساق

خطمی



خطمی و خبازی پخته بروغن گاو بریان کرده و سرطان
نهری هم جرم او و هم طبیخ او نافع بود و گوشت خارپشت
نازه بریان کرده و هم چنان خون او و خون بط و
بول انسان کهنه شده و طینا آمیخته با شراب
و بورهٔ نهری از این جمله هر کدام که یافت شود و بعد از
سکون اعراض و در روز دوم بستانند حب بق سیاه و
غاریقون سفید و رب السوس و کثیرا اجزای مساوی
کوفته و بیخته در آب خمیر کرده حب سازند شربتی از
یکدرم تا یک مثقال **ذراریح** در غایت حدت و حرارت
است با حراق و تعفین هلاک کند خصوصا انچه در وقت
برآمدن شوی کوفته باشند اعراض او بیچش شکم است
و تقطیع بغایت در امعا و دردی صعب در مثانه و آماه
قضیب و عانه و عدم قدرت بر بول و شول و بول
خون و خروج قطعها یی لحمی از احلیل با دردی بسیار
و گاه باشد که اسهالی سحجی حادث شود و غشیان و

واختلاط عقل وغشی واحساس طعم قطران در مذاق و
پتی تیز علاج آن مبادرت است بقی با آبی گرم که در او
انجیر و بورهٔ ارمنی پخته باشد با روغن کنجد قی کردنی بسیار
متوالی بعد از آن آشامیدن شیر تازه و لعابهایی سرد
چون لعاب دانهٔ به و بزر قطونا و عصارهٔ بقلة الحمقا
با روغن بادام یا با مسکه یا لعاب تخم کتان یا ماء الشعیر
خلط و شراب بنفشه هر روز یازده درم در آبی که انجیر در ان
پخته باشند و چکانیدن روغن گل با بیاض بیض خلط
کرده در احلیل و تضمید زهار و عانه بارد جو در ماء
العسل پخته و نشانیدن در آبزنی نیم گرم و اگر از کشکاب
و طبیخ حلبه و بابونج و پیه بط و زردهٔ بیضه و روغن بادام
با روغن کنجد حقنه بکار دارند صواب بود و گاه باشد
که از برای دفع درد و آماس مثانه بفصد باسلیق احتیاج
افتد و آشامیدن حسویی چرب بعد از بیرون آمدن از
گرمابه و قی کردن بدان بدن را از بقیهٔ قوت ذراریح
پاک سازد



پاک سازد و تغذیه بشوربا های چرب که از گوشت مرغ و بره
با روغن بادام یا پیه بط کرده باشند و زردهٔ بیضهٔ نیم
برشت و گاو روغن با عسل و دوغ گاو که گفته اند که
روغن به از تریاقات اوست **حرباء و وزغه** گوشت
ایشان مهلک است و بعضی از آن در دادن چنان باشد
که در ساعت هلاک کند و اعراض ایشان قی است و
دردی بغایت در فم معده و همچنان اعراض ذراریح که
در ان بگذرد و در ان متعفنت و مضمحل شود علاج
آن بعد از قی بآبی که شبت در ان پخته باشد و روغن
کنجد سایر معالجات و تدابیر اعراض ذراریح است
**سالامندرا** نوعیست از حربا سو که او را بتازی عضابه
گویند و چنین گویند که او در آتش نسوزد بلکه اگر در آتش
افتد آتش فرو میرد و اعراض او دردی صعب است در
معده و احتباس بول و آماس شکم و زبان و کزاز و استرخاء
اعضا و زوال عقل و پدید آمدن سیاهی در بعضی از بدن

ومتعفن شدن ان محل علاج آن بعد از تنقیهٔ معده وامعا
از دو بقی وحقنه علاج اعراض افیونست وبعضی گفته اند که
علاج آن علاج اعراض ذراریح است واز ادویهٔ که بدو
مخصوص را نتانج است وعلک البطم بامیعه وحنطیا نا
ضم کرده ومخلوط باعسل وطبیخ کمافیطوس وحب صنوبر
صغار وکبار وبرک سرو کوهی وتخم انجره باروغن زیت و
بیضهٔ لاک پشت بری یا بحری این جمله مجموع یا مفرد نافع بود.
جرد نوعیست از موش دشتی اعراض او صداع است
وظلمت بصر وحکه در جمیع اعضا وآماه زبان علاج آن
بعد از قی وحقنه سبز نا زع است وتریاق فاروق ومثرودیطوس
ومانند آن وتغدیه بشوربا های کرم وجرب صفدع
انواع است از انچه سبز بیشهٔ وسرخ دریائی باشد اعراض
دوار ست وظلمت بصر وکدورت لون بشره وسستی اعضا
وسوزش کلو وتاشت بوی دهان وعسر تنفس واختلاط
عقل وخناق وغشی وتشنج وسیلان منی وباشد که قی

واسهال



واسهال افتد واکر خلاص یابد دندانها ریخته شود علاج
ان مبادرت نمودن است بقی وآب کرم وروغن زیت
وشراب بسیار ومبالغت در ریاضت وتعریق در حمام
یا در آبزن ومالیدن روغنهای کرم جز روغن قسط
وسوسن ونارد ین وسه درم بیخ نی سوده در شراب بسیار
نافع بود وهمچنان اکر سعد وقصب الذریره را بسابیند
وبا شراب بیاشامند واز وانچه زرد باشد اعراض او
بطلان شهوت طعام است وجشای حامض وکدورت
لون بشره وغثیان وقی ودرد معده وشکم وآماه ساق
وعلاج اعراض او مثل علاج اعراض ان باشد کرم
درخت صنوبر این کرمی زهرناک است واعراض او آماه
زبانست ودرد حنک وحنجره وحرارت وحرقت
در جمیع بدن وباشد که درد بلعوم ورووده موذی کردد و
علاج ذراریح است واستعمال مبردات وکویند آنرا چند

روغن به بعلاج او مخصوص است **فصل دوم**
در بیان انواع سمومی که از بعضی اعضا و رطوبات حیوانات
خبیثه حاصل آید بدانکه انواع سمومی که از اعضای و رطوبات
حیوانات حاصل آید هشت است و آن مرارهٔ افعی است
و مرارهٔ نمر و مرارهٔ کلب الماء و بیضهٔ حربا و جند بیدستر
و طرف ذنب الابل و عرق الدواب و عسل ردی **مرارهٔ افعی**
از جملهٔ سمومیست که انرا سم الساعه گویند و خلاص ازان
به سبیل ندرت بود و اعراض او غشی متواترست و با آنکه
علاج در وی هیچ کمتر باشد بهمه حال مبادرت بر قی واجب
بود باب گرم و روغن بسیار و شیر تازه قی کردنی متواتر
و بعد از تنقیه از و استعمال تریاق فاروق و مثرودیطوس
و فادزهر مجرب درین علاج با نفع باشد و دوا المسک
با شراب تجرع کنند و ماء اللحم از گوشت فروج و خصوصا
در حال غشی با اندکی مشک و شراب ریحانی ضم کرده

درحلق



در حلق او می چکانند و رب سیب و آب خرفه و ماء الشعیر
جمله مناسب باشد و هرگاه که نفس متواتر شود و غشی
افتد علامت هلاک باشد فی الحال **مرارهٔ النمر** از جملهٔ
سموم قاتله است اعراض او تلخ شدن دهان است تلخی
بغایت و قی صفراوی سبز و زرد و آمدن بوی صبر از دهان
و صفرت عینین و این علامت هلاک بود و اگر زیادة
از سه ساعت باشد امان یابد امید خلاص و حیات باشد
علاج آن مبادرت است بر قی باب گرم و شیر و روغن
گاو یا سکنجبین بسیار و بعد از تنقیه استعمال تریاکی که بذو
مخصوص است صفت آن طین مختوم و حب الغار
از هر یک دو درم بنیر مایهٔ غزال هشت درم تخم سداب دو درم
صافی از هر یک یک درم کوفته و بیخته در عسل خمیر سازند
شربتی دو مثقال و تا ممکن بود بر قی مواظبت نمایند و در
اثنی که در وی هیجان حار جوشش باشد نشاندن صواب
**مرارهٔ کلب الماء** گفته اند که مقدار یک عدسه از و در یک

هفته هلاک اعراض او با عراض مرارهٔ مذکوره نزدیک باشد
علاج آن بروغن وحنطیانای رومی دارچینی وبنیرمایه
وتمریخ اعضا بروغنهای خوش بوی واستعمال غذاهای
لطیف **بیضة الحربا** سمی قاتل است اگر تدارک نکنند
در یک ساعت هلاک کند علاج آن آشامیدن شرابی شیرین
که سرکه باز دران حل کرده باشند واگر امان یابند قی کردن
بر منوالی که بکرات ذکر رفته است چند روز متواتر وکالیدن
جمیع بدن بروغن گاو وتکمید سر بنمک گرم کرده وتناول
انجیر خشک ومسکه با حنطیانا **جندبیدستر** نوعی از وبد
باشد وان سیاهست و اغبر یعنی زردی که بسیاهی زند
وخصوصا چون زنخ ومتعفن شده باشد سمی قاتل
است سمی قاتل است ودر یک روز هلاک کند واعراض او
سرسام است وعلاج او مبادرت است بقی بطبیخ شبت
وسبستان ونمک وعسل وبعد ازان تناول ترشی ترنج چه
این فادزهر اوست ورب ریباس فواکه وسرکه ودوغ گاو

وجلهٔ پخ



وجلهٔ پخ سرد کرده مناسب باشد واز تریاقات او شربزرست
**طرف ذنب الایل** سمی قاتل است واعراض او تاسهٔ عظیم است
وغشی متواتر علاج او مبادرت است بقی باب گرم وروغن
کنجد وروغن گاو وپس چون برشقیقه معلا ازو احساس
افتد تناول فندق وپسته مناسب باشد واگر باهم بکوبند ودر
یک روز چند کرت هر بار مثل جوزی بدهند صواب باشد
**عرق الدواب** اعراض او سبزی شدن رنگ بشره است وآماه
روی وزبان وآمدن عرق بدبوی از زیر بغل علاج آن قی
است بآبی نیم گرم بعد ازان آشامیدن شراب باروغن گل
واز تریاقات او طین مختوم است واگر نیم درم زراوند ونیم
درم نمک اندرانی با شراب شیرین بیاشامند برقی اعانت کند
وتریاق الطین نافع بود **عسل الذی** نوعی است از عسل در
غایت رداءت باشد واعراض او مثل اعراض شوکران باشد
ونوعی دیگر باشد که از بوییدن آن عطسه وغشی وعرق سرد
بد حاصل آید واگر خورده شود اعراض او مثل اعراض عنصل و
انجره باشد علاج آن قی کردن تشبعا بشور وآب گرم و

و بعد از تنقیهٔ معده تسکین حرارت او باشربهٔ مبرّده و فواکه
بارده و لعابات و شوربهای چرب باید کرد و الله اعلم

## فصل سیوم در بیان سمومی که از گوشت حیوانات

بسبب امری عارضی حاصل آید نه بسبب مضادت جوهر
ایشان با جوهر انسان بدانکه گاه باشد که در گوشت حیواناتی
که تناول آن انسان را معهود باشد بسبب امری عارضی
ردائتی بادید آید که مضرت آن اندک نباشد و اگرچه از
انواع گوشتها هر کدام که متعفن گردد از مضرتی خالی
نباشد لیکن از انجمله آنچه در کتب طبی از انواع سموم
شمرده اند ماهی سرد است و شوربای مغموم و مراد از ماهی
سرد آنست که تناول او را بعد از پختن یک شب یا بیشتر
بگذارند و بعد از آن خورده شود خصوصا چون در موضعی
نمناک داشته باشند و اگرچه در دیاری که خوردن ماهی در آن
بسیار عادت کرده باشند از خوردن ماهی سرد کمتر متضرر
گردند لیکن ممکن است که آن بسبب کثرت ممارست

باشد و



باشد و اگر از آن خلاص یابد در سل یا در دق افتد و گاه
باشد که از بوی او صرع حاصل شود و بعضی از آن او پیکان را
آب دهند جراحت آن فی الحال هلاک کند خصوصا
چون جراحت در نواحی دل باشد و اعراض او اماه لب
و زبانست و بیرون خاستن چشمها و دوار و تواتر
غشی و علاج آن قی کردنی بسیار است با آبی که
تخم شلغم نیم کوفته در و پخته باشند و روغن گاو و کهنه
و شراب و چون در آشامیدن این مذکورات مبادرت
کرده باشند و در قی کردن مبالغه نموده و بدان احساس
افتد که معده بکلی از آن پاک شده است جفت البلوط را
در آب بجوشانند و قدری زاج از هر نوع که باشد
در آن حل کرده بدهند و بعد از آن تریاک فاروق
یا مثرودیطوس و بالجمله از مرکبات مذکوره آنچه
یافت شود و فادزهر مجرب و دواء المسک دادن بغایت
مناسب باشد و هم چنان نیم دانگ مشک خالص

بافاد زهر بر سنگ سوده دهند چه بذر آن باشد که
ازین مذکورات انچه داده شود در آب فاد زهر سوده
بر سنگ دهند و از جملهٔ تریاقات او بیخ کبر است
و گوشت بیش موش و او چیزیست که بر مثابت
بیش باشد و گویند که او بدان تغذیه کند و جوهر او
ضد جوهر بیش باشد و این امری غریبست قرون
سنبل مشابه بیش است در افعال بذر و زیب و اعراض
او اعراض برسام است و سیاه شدن زبان و چکیدن
خون از قضیب و علاج آن بعد از قی بماء الشعیر
و روغن گل و احساس شقیقهٔ معده آشامیدن یک
مثقال کافور است با گلاب و آب انار و آب خرفه
بیخ سرد کرده با قدری جلاب یا دوغ ترش یا قرص
کافور و تناول سویق جو با آب یخ و جلاب و همچنان
آشامیدن شیر تازه و کشکاب و خربزهٔ هندی است
و تضمید دل و جگر بصندلین و گلاب و امثال آن

شل و آن



شل و او دوایی هندیست شبیه بزنجبیل و در طعم او با حرافت
قبض و حرارت مرکب باشد و اعراض او مثل اعراض زیبق
مقتول بود و باشد که احداث اسهال کند و علاج او بعد از
قی و شقیقهٔ معده علاج زیبق مقتول باشد و آشامیدن
شوربا های چرب خربق سیاه اعراض او مسهلی مفرط است
و خنق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و گز بدن آن
و نفخ و جشا و علاج آن بعد شقیقهٔ معده از وی کسر قوت
اوست با آشامیدن شیری بسیار و روغن مسکه و دوغها
از انجمله روغن مسکه و شوربا های چرب و بعد از ان علاج
اسهال بربوب و اقراص قابضه و اگر اسهال مفرط که در
آب سرد نشانند و اگر احداث تشنج کند بعلاج تشنج یابس
مشغول باید شد چنانکه در کتب معالجات مذکور است
خربق سفید اعراض او تشنج است و عرق سرد و غشی و سقوط
قوت و غثیان و قی و باشد که ماده بسیار را با اعانهٔ
از برای قی حرکت دهد و بخنق هلاک کند و باشد که اسهال

مفرط آرد و علاج آن بعد از دفع او از معده بقی آشامیدن
شیرست و مسکه و نشاستن در آبزنی معتدل و اگر به حرکت
یا عالی احساس افتد و بیم خنق باشد تدبیر خفته باید
کرد و ماده را باسافل میل دادن و اگر تشنج عارض شود
علاج تشنج یابس باید کرد و اگر اسهال بافراط شود علاج
بقوابض باید کرد چنانکه مذکورست **بیخ لفاح** و او را
بزبان سریانی یبروج گویند و بپارسی شابیزک و
اعراض او حرارتست و سکر و سرخی رنگ چشم و سباتی
بغایت و گرانی گوش و کزاز و علاج آن بعد از قی به
آب گرم و روغن کنجد و نمک احتقانست بحقنه گرم
و مالیدن روغن گل و سرکه بر سر و پیشانی و سایر معالجات
که در علاج شرب افیون و جوز ماثل گفته آید **تربد زرد**
**و تربد سیاه** و از آن ایشان مثل اعراض خربق سیاه باشد
و علاج آن مبادرت نمودنست بقی با آب گرم و روغن
بادام یا روغن کنجد و بعد از آن رعایت تدبیر و علاجی

که در خربق



که در خربق سیاه مذکورست **غاریقون** اعراض او چون
اعراض تربد زرد و خربق سیاه است و همچنان سایر تدابیر
و علاج او **کندش** اعراض او غثیان بغایت است و تهیج
قی بافراط و باشد که بعرق و غشی و سقوط قوت مودی گردد
و باشد که بخنق هلاک کند و باشد که اسهال مفرط آرد و علاج
آن مثل علاج خربق سفیدست بجمیع تدابیر و **عرطنیثا**
مثل اعراض کندش است و علاج این مثل علاج اوست
**عنصل** اعراض او درد سینه است و مغص بغایت و تقطیع
در امعا و اسهال خون و علاج آن شربی با آهن داغ کرده است
و زرده بیضه در سرکه پخته و سفوف مقلیاثا و سایر علاج سحج
امعا چنانکه در کتب طبی مسطورست **فطر** که آنرا بپارسی
سماروغ گویند نوعی از وی باشد و جرم او لزج باشد و رنگ
او سیاه یا سبز یا سرخ یا طاوسی و بوی او کریه بود و آنکه
متعفن گردد و در زیر درختهای مضرتناک روید جز درخت

زیتون وانجیر وجوز ومانند آن با نزدیک سورانی خبیث
واعراض او تنگی نفس وخناق وباد در معده وامعا وفواق
وصفرت لون وقشعریره وعرق سرد وغشی وعلاج آن
بعد از قی وتنقیهٔ معده از و آبی که ترب وبوره در او
جوشیده باشند گرم کردن معده است وشکم ورا استخوانها
بهلو نمک یا کاورس گرم کرده ومانند آن وبعد از ان
شرب سکنجبین با خاکستر چوب انگور یا انجیر واز تریاقات
او آبکامه است وهمچنان آب برگ درخت امرود و
خصوصا امرود صوابیع یا بیشه وبورهٔ ارمنی یا انگبین
ونمک هندی وعصارهٔ پودنه یا سکنجبین وبوره وشراب
کهن صرف وزراوند وبیخ کیاه جواشیر ودردی شراب وحب
الرشاد وافسنتین وسعتر وطبیخ ایشان این جمله
مفرد یا بعضی با بعضی مرکب ومعاجین حاره چون معجون
فلافلی وکمونی ومانند آن مناسب باشد وانجیر در ان پخته
باشد



باشند نافع بود **فصل دوم** در بیان سمومی
که از صموغ والبان وعصارات نباتات حاصل آید بدانکه
جمیع صموغ وعصاراتی که از نباتات حاصل آید گرم باشد
مگر افیون وعصارهٔ بروج وعصارهٔ کشنیز واز انواع
صمغها آنچه بسمیت شهرتی دارد سه صمغ است وان
هلهل است وفرفیون وتافسیا وبد ترین ایشان بل
خبیث ترین اجناس وانواع سموم هلهل است و
گویند که او صمغ بیش است وبعضی گویند صمغ قرون سنبل
است واعراض او مثل اعراض بیش وقرون سنبل باشد
وقوی تر از ان ونادر افتد که علاج پذیرد وبالجمله علاج او
مثل علاج بیش وقرون سنبل است **فرفیون** واو
صمغ گیاهیست که اعراض او ناسره بغایت باشد وحرارتی
عظیم وسوزش ولدغ در معده واحشا وفواق وباشد
که باسهالی مفرط سودی کند وبعد از ان باسهال خون در
مدت سه روز بریش کردن روده ها هلاک کند علاج او بعد از قی

باني که شبت در و بخته باشند و روغن بادام آشامیدن
و روغن مسکه بسیارست و آب انار و آب سیب یا
دوغی که بیخ سرد کرده باشد و بعد ازان معالجاتی که در قولنج
سنبل مذکورست **تافسیا** و ثافسیا نیز گویند و او صمغ
سداب بریست و بعضی گویند صمغ سداب کوهیست اعراض
او احتباس بول و برازست و کثرت ریاح و قراقر در شکم
و آماه زبان و سوزش گلو و معده و بیرون خاستن چشم
و سرخی روی باشد که در جمیع بدن شرا بدید آید و بسیار باشد
که بغشی و ضیق النفس مودی گردد و علاج ان مبادرت
است بر قی باب گرم و روغن مسکه و شیره و غرغره بروغن
گل و شیر تازه و بعد ازان شرب سکنجبین و علک البطم
و کشکاب و از تریاقات او بیخ محروث است و ان
گیا هیست که حلتیث صمغ اوست و همچنان جند بید ستر
بار که گرم کرده یا با انکبین و رئیس الاطبا شیخ ابو علی
سینا رحمة الله علیه میگوید که دفع این اشیا مضرت تا
فسیا را بخاصیت تواند بود چه او گرم و خشک است

جامانده

اطلاق



اطلاق طبع کند و مثل کرنب و عدس که ایشان مرکب القوی اند
یعنی در ایشان دو قوت متضاده که یکی ازان ملین
طبع است و دیگری قابض موجودست و طبخ اجزای
لطیف را که ملین است از اجزای کثیف که قابض است
جدا کند و بنابران آب ایشان ملین و جرم ایشان قابض
باشد و چون آب و جرم باهم خورده شود اگر شکم را بالطبع
سریع الانطلاق یابند اطلاق کنند و اگر برخلاف ان یابند
امساک کنند و این ازانست که با احدی القوتین معاونی (چون)
بدنی مدد و متصل گردد یک قوت منفرد ماند و هوا اینه
غلبه اغلب را بود و همچنان گاه باشد که غذای واحد
مصحح بدنی و ممرض بدنی دیگر باشد چنانکه مثلا کسی را ازقبل
طبع یا سن یا غیران مزاج از اعتدال بسیار در حرارت
خارج باشد واجب کند که غذای او از انچه بود منخلع کعو
و حرارت او مثل حرارت بدن شود و اگر صاحب مزاج بارد
بمثل چنین غذایی تغذیه کند یقین که اورا مضرت رساند

بل اگر حار المزاج بغدایی که مثل حرارت مزاج او باشد تغذیه کنند
هر اینه کیفیت او بعد از هضم رابع و از حرارت بدنی در
و حرارت بدن زیادت باشد بسبب قبول حرارت از بدن
در هر طوری از هضوم چنانکه پیش ازین مذکورست والله اعلم

**فصل چهارم** در بیان مراد از اطلاق کیفیات
اربعه بر اشیای وارده بر بدن و وجه حصر درجات آن
بدانکه مراد اطبا از آنچه گویند که فلان چیز گرمست یا سرد
یا تر یا خشک نه آنست که در اجزای بارده یا حاره یا یابسه
یا رطبه موجود است چه این امری محالست بحکم آنکه جمیع
کاینات از عناصر مرکبند نه آنکه در جوهر او اجزای یکی ازین
کیفیات مذکوره زیادت است الا یک چیز بنسبت با بدن
جمیع حیوانات در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
مساوی بودی و حال برخلاف اینست چه اثر بعضی از
ادویه در بدن انسان برخلاف اثر اوست در بعضی از
حیوانات چون دیوند مثلا که بنسبت با بدن انسان برو



در درجهٔ سیم ملطف و مقوی دل و دماغ امراض باردهٔ دماغی و
غشی و خفقان و سقوط قوت را دفع کند و چون اورا
با زعفران بسایند و بدان سعوط کنند صداع بلغمی را دفع کند
و او تریاک زهرهاست و خصوصا بیش لیکن دماغ گرم را
مضرت رساند و اکثار استمام او رنگ را زرد کند و مصلح او
کافور است و چون اورا با اطعمه ضم کنند تناول آن بوی
دهانرا ناخوش سازد و این فعل از و بخاصیت است
و **عنبر** بهترین اصناف او اشهب است و او گرم است
در اول درجهٔ دوم دماغ را قوت دهد و حواس را صافی کند
و مشایخ را نافع بود بسبب تسخینی لطیف و تناول او جوهر
روح را بیفزاید و تفریح و تقویت دل کند و مقدار شربت او
سدس یک درمست و بوییدن او اصحاب ماشرا مضر بود و
مصلح او کافورست **زباد** بهترین او آنست که در حدات و
غلظت متوسط باشد چه از و آنچه نازک باشد بغایت کریه
الرایحه بود و بعد از چندگاه رایحهٔ او متغیر گردد و باید که سفید فام

صداع بلغمی

متوسط القوام قوي الرائحه باشد واو در سیم درجه گرم است
ودر رطوبت ویبوست معتدل دماغ سرد را نافع بود ودرد
گوش را که از برودت باشد زایل کند واو از جمیع طیوب
یابسه در منفعت کمتر است ودر قیمت بیشتر **وعود**
بهترین انواع او مندلي سیاه فام صلب گران وزن است
که در آب راسب شود واو گرم وخشک است در دو درجه و
دماغ وحواس واعصاب را قوت دهد ورطوبات دماغ را
تحلیل دهد وتناول از او نیم درم تا یک درم تفریح وتقویت
دل کند وجگر ومعده را از رطوبات متعفن پاک سازد
وطبع را قبض کند واسهال دموي را نافع بود خصوصا را
که سبب آن حرکت ماده سودا باشد وبوي او دماغ گرم را
مضرت رساند ومصلح او کافور است **وصندل** سفید
بهترین او مقاصریست واو سرد است در آخر درجه دوم و
خشک در سیم درجه دماغ گرم وصداع گرم وجمیع امراض
گرم را منفعت رساند وخفقان را زایل کند خصوصا
خفقانی

علاج درد گوش از حرارت

علاج اسهال دموی

علاج خفقان



خفقاني که در حمیات حادث شود وچون او را با سنگ بسایند
از حرکت سابیدن اندکی حرارت کسب کند چون کسب
کردن آرد از حرکت آسیاب **وکافور** بهترین اصناف او
فنصوریست واو سرد وخشک است در سیم درجه صداع
وامراض گرم را که در دماغ وجمیع اعضا بود وضعف حواس را
که از حرارت باشد نافع بود واما سهای گرم را تسکین دهد
وچون بدان سعوط کنند رعاف را باز دارد وکثرت
استعمال آن باه را قوت قطع کند وموي را سفید سازد
وبوییدن او بیخوابي آرد ومصلح او بنفشه یا نیلوفر است
**لادن** وبهترین او آنست که جرب لنج زرد فام خوش بوي
بود وریگ آلود سیاه ریزیده نباشد ودر روغن تمامي
حل شود واز وثقلی باقی نماند واو گرم است در درجه اول
وبعضی گفته اند در دو درجه ورطوبت ویبوست او خلاف
است وظاهر آنست که او درین دو کیفیت معتدل است
وجوهر او جوهري بغایت لطیف است ودر وقبضی اندک است

علاج رعاف

رطوبات غلیظ لزج را نضج دهد و دماغ و منخرین را از آن
پاک سازد و بوییدن آن دماغ سرد را باعتدال آرد و چون
او را در روغن مورد حل کنند موی را از ریختن نگه دارد و آنچه
ریخته شده باشد برویاند و اگر او را بقمع بخور کنند مشیمه و
جنین مرده را اخراج کند و اگر نیم درم از و در شراب حل کرده بیاشامند
اعتقال طبع و ادرار بول کند و چون بدان ضماد کنند صلابت
معده و جگر و ضعف ایشان که از برودت باشد نافع بود
**بنک** و او بیخ مغیلا نیست که در دیار یمن خیزد و او زرد و سفید
باشد بهترین او زردی سبک خوش بوی باشد و او گرم و خشک
است در درجه اول دماغی را که از سرما مضرت رسیده باشد
قوت دهد و اعضا را قوی سازد و رطوباتی که در زیر پوست
محتبس باشد تخفیف کند و نتانت عرق و بوی نوره از بدن
زایل کند **سنبل** و او را سنبل الطیب و سنبل هندی
نیز گویند بهترین او آنست که خوشبوی و بشقرت مایل بود و در
طعم او حدتی باشد که بعد از خاییدن بزمانی محسوس گردد و او

گرم است

علاج ریختن مویها

علاج اخراج مشیمه و جنین مرده

علاج احتباس بول و اسهال

علاج بوی عرق و نوره از بدن



گرم است در اول درجه سریع النفوذ بود طبع را نرم دارد ۲
و چون او را با قدری نمک در آب حل کنند و بر قوبا طلا
کنند نافع بود و او با آنکه قلیل الغذا است بدترین انواع
نانهاییست که از گندم سازند ادمان آن حکه و جرب
و اصلاح آن بشوربای های چرب سازند و نان **سمید**
نانی باشد که در جدا کردن سبوس از آرد او مبالغه رود
بگذرانیدن از آرد بیز حریر یا مانند آن و او با آنکه کثیر الغذا
بود از وی خونی صالح حاصل آید ولیکن بطی الهضم
و کلانخدار بود و بهترین او آنست که نضجی تمام یافته بود
و بزردی مایل بود و او معتدلی مایل بحرارت است
بدن را فربه سازد و اعتقال طبع آرد و محدث سده
بود و جودت تخمیر و تملیح دفع مضرت او کند و همچنان
خوردن او با شوربای های خوش نمک و نان **حواری**
نانی باشد که گندم او را بکرات شسته باشند و خشک
کرده و در سفید کردن آن مبالغه نموده و از آرد بیزی

و با اصحاب قولنج موافق نبود و رفع آن و ادرار و طبع را نرم سازد

علاج اورام

نرم گذارند و او متوسطست میان خشکار و سمید در
تغذیه و سرعت و بطو انهضام و انحدار و در پیادی
از احوال بسمید مانندتر بود و در حرارت از او کمتر بود و
بسبب اکتساب برودت از آب همچنان در تولید
سده از قلت غلظ و لزوجت در و زیراکه از ارضیت
بهوائیت مایل شده باشد بسبب خروج اجزای ارضی
از و در آب و بدین تقدیر قوت او بقوت نشاسته
نزدیک باشد و نان فرنی نانی مشهور است و بهترین
او آنست که با استحکام نضج نرم و رطوبتناک بود
و با آنکه از مضرت او در مستقبل ایمن توان بود بطیء الهضم
بود بسبب احتراق ظاهر و نجاجت باطن او و را اصحاب
ابدان نحیفه و ریاضات قویه از و منتفع گردند و او
طبع را معتقل دارد و اصلاح او بچیزهای شیرین کنند
و از مصلحات او آنست که او را خشک کنند و بکوبند
و با آب و شکر خلط کنند و اما طابون حفره بود مانند

تنور



تنور سنگ ریزها در آن ریزند و طبق آهنین بر آن
بپوشند و با آتش زبل مواشی گرم کنند و بعد از آن که
آتش و طبق از حفره بیرون کنند سنگ ریزها را
از خاکستر پاک سازند و خمیر بالای آن نهند و طبق را
بروی بپوشند و آتش باز جای کنند تا پخته شود
و بهترین او آنست که در تخمیر و تملیح و نضج محکم بود و این
نان با آنکه بنان شوری نزدیک باشد رطوبتناک
و بطیء الهضم بود اصحاب ریاضات قویه و ابدان
منخلخله را مناسب باشد و اصلاح او بحلاوا کنند
و نان طابق نانی باشد که بر تابه آهنین یا سفالین
بزند و بهترین او آنست که در تخمیر و تملیح مستکمل
بود و از انواع نانها او به پیوست مایل است بسبب
انکشاف رطوبت او بر تابه و او با اصحاب کد و تعب
موافق باشد اعتقال طبع آرد و معده را در تعب
اندازد و مولد سده بود خصوصا چون با خمیر او روغن

ضم کنند و آنچه از مضرت او کم کند آنست که اورا باگوشتی
لطیف خورند وبا ابازیر حارّه و امراق دسمه و نان **ملّه**
نانی باشد که بر بالای ریگ یا سنگریزه در آتش کنند
و او از انواع نانهای مذکوره بدتر باشد بسبب کثرت
احتراق ظاهر و قلت نضج باطن و اختلاف خاکستر
با او بهترین او آنست که ازین مفاسد مصون باشد واو
بطی الهضم بود بسبب غلظ و کثرت رطوبت و اصلاح
او بریاضت بسیار کنند پیش از اکل و شرب مثلث
بعد ازو و از جملهٔ مذکورات آنچه فطیر باشد در آب دراب
کعک و آنچه تخمیر او زیاده باشد طافی شود و آنچه در
رسوب و طفو متوسط بود متوسط باشد و نان **فطیر**
بطی الهضم و نفاخ باشد و معقل طبع و مولد ریاح و سده
در جگر و گرده و مثانه و جز اصحاب معدهٔ گرم و اصحاب
کد و تعب و ابدان متخلخله را نشاید و آنچه مضرت
اورا کم کرده اند زنجبیل مربا است یا اطریفل یا ماء العسل

ورياضت



و ریاضت و استحمام و خوابی بسیار **واما** بدانکه
نشاسته موافق ترین غذاییست اصحاب سعال گرم
وخشونت حلق را و سبوس از حرارتی خالی نیست
جلا دهنده است و چون بدان تکمید کنند بادها را تحلیل
کند **واما** جو در جودت غذا بگندم اقرب از سایر حبوب
است الا آنکه غذای او کمتر و ضعیفتر باشد از غذای گندم
و از معده زود تر منحدر گردد بسبب قلت لزوجت
و غلظ و بهترین او آنست که سفید و بندک و گران سنگ
باشد و او نیز جلا دهنده و تحلیل کننده است و چون
آرد جو را در آب گرم کنند و بر کلف طلا کنند زایل گردد
و اگر باسرکه بر نقرس و جرب متقرح طلا کنند نافع بود و سیلان
فضول از مفاصل باز دارد و با پوست خشخاش درد پهلو را
دفع کند و چون جو مرضوض را گرم کرده بر دردهایی که از
حرارت باشد ضماد کنند تسکین دهد و اما سبوس گرم را
تحلیل دهد و از نوعی نیز پوست باشد آنرا سلت

علاج سعال و خشونت حلق

علاج کلف

نقرس

علاج نقرس

جرب

علاج درد پهلو و ازدردهای حرارت

کوبند و او بگندم نزدیکتر بود و جو در طبع خود سرد و خشکست
در اول درجه و برودت از و زایل نشود یعنی هر طعامی
که از و کنند سرد باشد و اما پوست او بحسب اختلاف
صنعت او متفاوت گردد چه اگر او را بریان کنند برودت
او زیادت شود و اگر در آب بپزند پوست او زایل شود
و از آب رطوبت کسب کند و بدن را ترطیب دهد و اگر
از و نان سازند تجفیف از و ببین که ده و نه ترطیب و
نان مبرود و منفخ بود و خونی که از و حاصل شود بسودا
مایل باشد و مردم محرور مزاج را و کسانی که تقلیل گوشت
بر بدن مقصود باشد مناسب بود و دفع مضرت او بچیزهای
چرب و شیرین کنند **فصل سیوم** در بیان
احوال برنج و کاورس و متعلقات هر یک از ایشان
بدانکه برنج غذایی سبک نیک گوارست و از و خونی خوب
حاصل آید و با اکثر طبایع و عموم اوقات موافق باشد
الا آنکه غذای او کمتر از گندم باشد و بهترین او آنست که





سفیدي شفاف و در پوست طبع او در دو درجه اتفاقیست
لیکن در حرارت و برودت او خلافست چه بعضی بر آنند
در درجهٔ اول سردست و بعضی بر آنند که درین درجه گرمست
و بعضی بر آنند که باعتدال نزدیکست و بعضی گفته که در ابدان
محرورین مسخن است و این امری معقولست هم بحسب
تجربه و هم از روی قیاس بسبب لزوجت و یبسی که دروست
چه هرگاه که در ابدان محرورین حرارتی قوی در واشکند لزوجت
و یبس او زیادت گردد و مزاج او گرم شود زیرا که اشیای
لزج قلیل الرطوبة از حرارتی قوی تسخین و احتراق
بسرعت قبول کنند چنانکه در ظاهر از حال اطعمه لزجه که نخورند
چه هرگاه که مثل یکی ازین مذکورات خورند ضرر او عظیم
باشد و احداث قولنج ثقلی و ریاحی پدید آید و کسی از
ایشان بر خوردن آن با آب غوره یا دوغ یا مانند آن
دلیری نکنند و از و در جگر و سپرز سدّه بزودی حاصل
آید و دفع مضرت آن بکوامیخ کبر و کرفس و مانند ان بود

واما کاورپس وذرت ودخن سردند بدرجهٔ اول وخشکند
در آخر درجهٔ دوم وجمله قلیل الغذا وبطی الهضم اند وقابض
طبع ومجفف بدن ورديي الکیموس واز این جمله کاورس
در تغذیه بیرنج اقرب ودر جمیع احوال از دخن بهتر بود
ودر قبض کمتر باشد واحتیاج بدیشان از برای تجفف و
تدبیر معده وتقلیل غذا واعتقال طبع وتجفیف بدن بود
در هوای تر ودر کثرت شهوت طعام وفی الجمله او با اصحاب
موافقت بود چون اورا با چربیها بزنند وبا شیر بهتر بود وچون
با این پیه وشیر وروغن بزنند غذایی محمود بود وپوست
او کمتر شود واگر کاورس کوفته را سحق کنند ودر آب بدست
بمالند وصافی کنند وآن آبرا بجوشانند تا قوام طعام حاصل
کند هضم او زودتر واعتقال طبع در وی بیشتر شود وبعضی
گفته اند که کاورس بخاصیتی درست ادرار بول کند وبعید
نیست که آن بسبب احتباس اثقال بود در امعا وانجذاب
مائیت بجگر وخروج آن ببول چنانکه تقلیل بول از مسهل بسبب

اعنی



سرعت اخراج کیلوس از امعا با مائیت وچون کاورس
گرم کرده را گماد کنند اوجاع را تسکین دهد وپیچش شکم را
بنشاند ورطوبات را بجفیف دهد واما نان کاورس در
اعتقال طبع از کاورس قوی تر ودر تغذیه از نان
سایر حبوب کمتر بود بسبب برودت ویبوست
وعدم لزوجت ودسومت فصل چهارم
در بیان احوال نخود وعدس بدانکه نخود سه نوعست سفید
وسرخ وسیاه وبهترین او سفید وبزرگ است که املس
بود واو گرم است وتر در درجهٔ اول وعسر الانهضام
وکثیر الغذای ردي الکیموس نفاخست بشت وگرده
ومثانه را زیان دارد وباشد که ریش در ایشان بادید
آید ودر جمیع افعال سیاه قویترست وامام ابقراط
میگوید که در نخود دو جوهراست که در طبخ ازو مفارقت
کنند یکی طبین طبیعت ودیگری مدر بول ۳ والزمان
مولانا نجیب الدین سمرقندی علیه الرحمه میگوید که ازان

علاج اوجاع

علاج پیچش شکم

استسقا صح

دو جوهر یکی شیرینیست وادرار کننده اوست و دیگری
شورست و تلیین کننده اوست ومیگویند همانا که سبب
ریختن او در دیگ با گوشت همین است واز اینجاست
که گفته اند نخود با گوشت ان کند که خمیرمایه با جبر و سرکه
با زمین و رطوبتی که دروست با او امتزاجی قوی دارد چنانکه
بر حرارت معدی تمیز و تحلیل ان متعذر گردد تا ازو نفخی
در معده حاصل آید بل تمیز و تحلیل ان رطوبت ازو
در هضم عروقی بود و نفخ انجا حاصل آید واز آنست
که مهیج باه بود و او مکثر منی و شیر و محسن لون و مسمن
بدنست خصوصا چون با قلا با ان منضم گردد و چون
نخود را در آب بخیسانند و نا پخته ناشتا بخورند — علاج ضعف انعاظ
انعاظی قوی احداث کند و اگر نخود را در سرکه تر کرده
بخورند کرم معده را بکشند و نخود سیاه جنین را — علاج قوبا و کرم معده
اسقاط کند و از نخود رطوبتی که بر منوالی که در گندم مذکور است
بیرون آرند قوبا را زایل کند و آبی که نخود و خصوصا نخود سیاه

دارچینی



دارچینی با شبت در وجوشیده باشد احشا را گرم کند و
اخلاط غلیظ را تلطیف و تقطیع دهد و سنگ گرده و مثانه را
متفتت سازد و سده بگشاید و امراض بلغمی و بادهاء
غلیظ و درد پشت را نافع بود و آرد نخود اورام بن گوش
و خصیتین را که صلب شده باشد تحلیل دهد و جرب — علاج خصیه و اورام بن گوش
و حکه و قروح خبیثه و سرطان و کلف و نقطهای سیاه
که بر روی بدید آید دفع کند و لعوق او اورام گوشت بن دندان — علاج جرب و قروح و سرطان و کلف و نقطه سیاه
و درد دندان را نافع بود و نخود فاضلتر غذایی باشد
شش را بسبب شدت اختلاط رطوبت او با جرم آن
با وجود غلظ و کثرت تغذیه چه بسبب مصابرت
او بر حرارت و محافظت جرم او رطوبت را از دل
گذاره کند و بشش واصل شود و او را غذایی رطب
قوی دهد زیرا که غذای شش انعل بود و اصل گردد
و اگر از آرد نخود و شیر تازه حریره سازند کسی را که بپوست
بر شش او غالب شده باشد و آواز او باریک شده باشد

نافع بود ونخود بریان کرده را نفخ کمتر باشد وانحدار دیرتر
وغلظ بیشتر ونخود تر منفخ وبطی الهضم بود ودر معده
وامعا فضول بادید آرد وباید که بعد از اکل او یکساعت
آب خورده نشود تا سبب زیادتی نفخ او نگردد واما
نان نخود بغایت بطی الهضم وبطی الانحدار بود ودر
معده اوجاعی صعب بادید آورد وثقل را خشک
کند وبند نفخ سازد وخروج او عسر گردد ودرد کرده وروده
بادید آرد واصلاح آن بنمک بسیار وشوربا های
چرب بنمک کنند واما عدس از قوتی قابض
و قوتی جالی مرکب است که بطبخ از یکدیگر جدا
شوند وبدان سبب آب او ملین وجرم او قابض
باشد وگفته اند که در پوست او حدتی وحرافتی موجود
است وبرین تقدیر ممکنست که سبب تلیین آب
او همین باشد وبالجمله بعد از طبخ قوت قابضه
در پوست او بیشتر باشد ودر طبع او خلافست
وبعضی



وبعضی گفته اند در حرارت وبرودت معتدلست
وخشک است بدو درجه وبعضی بر آنند که سردست
در اول درجه وخشک در سه درجه وبعضی گفته اند پوست
او در اول درجه گرمست ومقشر او در دو درجه سرد وبهترین
سفید عریض سریع النضج است که در آب رنگ سیاه
باز نگذارد واو قلیل الغذاء ردی الکیموس عسر الهضم
مسدد نفاخست معده وجمیع اعضای عصبانی را
زیان دارد وخونی غلیظ سوداوی تولید کند واحلام
ردیه نماید وقطع باه وتجفیف بدن وتبرید خون وتقلیل
حیض کند واصحاب عسر البول را زیان دارد واز اکثار
وادمان جذام وبرص سوداوی تولد کند واغتذا بدان
جز کسانی را که در گوشت ایشان مائیتی مجتمع باشد
نشاید ومردم نحیف یابس المزاج را مضر بود چه تولید
امراض سوداوی در ایشان زودتر کند وظلمت بصر
آرد ولیکن کسی را که در چشم او از رطوبت زحمتی باشد

نافع بود و ادرار بول را که از حرارت بود بازدارد و چون
عدس را با سرکه بپزند و بر طریق مرهم بر ریشهاء کهنه
نهند که گوشت او نقصان یافته باشد گوشت برویاند
و تشقق اطراف را از سرما نافع بود و اگر با سویق جو
بر نقرس گرم ضماد کنند درد بنشاند و با اکلیل الملک
و روغن گل و روغن به آماه گرم را از چشم بازدارد و به
آب دریا یا آبی که نمک در وی جوشیده باشد اماه پستانها
و سر بچه را در ان تحلیل دهد و غرغره با آبی که در ان عدس
پخته باشند خناق را دفع کند و اگر با آب عدس نمک
و آبکامه و روغن زیت ضم کنند تلیین او بیشتر شود و
فاضل الاطبا جالینوس میگوید که چون عدس مقشر را
دو بار در آب بجوشانند و آن آب از وی دور کنند و باد
دیگر با برگ کاشنی و لسان الحمل بپزند حدت خون را
بنشاند و لینت طبع را دفع گرداند و اگر با بعض چیزهاء
قابض چون به یا انار ترش یا غوره یا سماق بپزند

قبض

علاج ریشهاء کهنه

علاج نقرس گرم

علاج آماه گرم در چشم

علاج خناق



قبض او زیادت کند و نانی که از عدس بود انفعال او
در بدن چون انفعال جرم عدس بود و بدترین انواع طبخ
عدس آنست که او را با گوشت قدید بپزند و خصوصا
گاوی و بهترین اصلاح او آنست که او را با اندکی کشنک
جو بپزند بسبب مضادة او با ان و سعتر و نعناع با آن
یار کنند از برای ازالۀ نفخ و برگ سلق از برای مضادة
و سرعت انحدار و همچنان با ملوخیا و خیار و کدو و
برگ خرفه و اسفاناخ از برای افاده رطوبت و لزوجت
و گوشت برۀ فربه و روغن گاو و روغن کنجد بعضی
از مضرتهاء او دفع کند و نوعی از عدس باشد که غالبا
خودروی بود و رنگ او بسرخی مایل بود او را عدس مر
گویند طبع او گرم و خشک باشد حیض و بول را ادرار کند
و اسهال خون با دید آرد از اکل آن بر حذر باید بود والله اعلم

## فصل پنجم در بیان احوال باقلا بدانکه

باقلا دو نوع است باقلاء نبطی که انرا بتازی فول گویند

وبنطی انرا کویند که در اکثر بلاد مزروع شود وبا قلای مصری
که انرا ترمس خوانند اما باقلای بنطی را جوهری رخو
سخیف خفیف الوزن است واو قلیل الغذای
بطی الهضم کثیر الفضول نفاخست چه اگر نه بطو هضم
وکثرت نفخ او بودی در تغذیه از کشک جو کمتر نبودی
واین قول صاحب منهاج است اما قول مولانا نجیب
الدین سمرقندی علیه الرحمه آنست که او از کشک جو
اغلظ ودر هضم اعسر است واز انست که غذای او
از کشک بیشتر است وبهترین او آنست که سفید بر
گوشت بزرگ سلیم باشد واو در طبع معتدلیست
ببرودت و یبوست مایل وخونی که ازو متولد شود
خونی بد نباشد واحداث سده نکند ودر غلظ وقوت
از خونی که از کشک جو حاصل آید بیشتر باشد وجلا
دهنده و سریع الانحدار بود وامام ابقراط میگوید که او
از اغذیه ایست که صحت بدن را نگاه دارد وبدنرا

فربه



فربود موی را نافع بود معده را قوی سازد وتشنگی بنشاند وطبع را
نلیین دهد صنعت آن بستانند برگ گل سرخ از اقماع پاک کرده
دو رطل ودر ظرفی چینی یا آبگینه کنند وپنج رطل آب جوشان بران
ریزند ویک شبانروز بگذارند بعد ازان بمالند وبپالایند چنانکه
رطوبتی در گل باقی نماند بعد ازان در دیگی از سنگ یا از گل باتشی
متوسط بجوشانند تا بنیمه باز آید وهر زمان کفک بر می دارند و
بعد ازان وبقوام رسانند واگر مراد ازان اسهال باشد در همان آب
اولین بر وزن مذکور گل نقع کنند ویک شبانروز دیگر بگذارند
وبر منوال مذکور بپالایند وهمچنین تا پنج نوبت تکرار زیادت
کنند اسهال او قویتر باشد وبعد ازان بر نهج مذکور باتمام رسانند
این را شراب گل مذکور گویند وشربتی از و چهار وقیه بود با دو
وقیه سکنجبین قندی در آب سرد یا یخ وچون در عمل آید بهر یک
شربت آب سرد که خورده شود یک مجلس دیگر اجابت کند و
بعضی گل را در آب بجوشانند وبپالایند لیکن نقع کردن قوت

کل باقیتر باشد و شربت او لطیف تر آید و از انجمله **شراب خشخاش** است تغلیظ مواد رقیق کند و انصباب نزلات را نافع بود از دماغ بسینه مانع کند و تبهای تیز را تسکین دهد و ریش شش و سینه را نافع بود و سهر را دفع کند صنعت آن بستانند خشخاش بزرگ سفید صد عدد و با دانه‌ها در و باشد نیم کوفته کنند و در پنج رطل آب باران یک شبانروز نقع کنند بعد از آن بمالند و بپالایند و بر هر جزوی از آن دو جزو شکر طبرزد ضم کرده بقوامی متوسط رسانند و بردارند والله اعلم

علاج سرفه و ریش شش و سینه علاج سهر

## فصل چهارم در بیان احوال ربوب فواکه و غیر آن

بدانکه ربوب و اشربه در آنکه ترتیب هر یکی از ایشان از عصارات فواکه و غیر آن باشد متفق اند الا آنکه از انجمله هر کدام که با آن بعضی از حلاوا منضم شود باسم شراب مخصوص کند و هر عصاره را که نه آنکه چیزی با آن ضم کنند بقوام رسانند رب گویند و لا محاله رب هر چیزی در افعالی که بدو مخصوص است از شراب او قوی تر باشد



قوی تر باشد و شراب از رب لطیفتر و خوش طعم تر بود چه اضافت حلاوا با عصارات یا از برای کسر شدت قوت ایشان باشد یا از برای اشاله بشاعت و تقلیل غلبهٔ طعم بر ایشان غالب بود تا طباع بتناول آن راغب و طبیعت بجذب آن مایل کند و از آن جمله ربوب **رب آبی** است و او سرد و خشک است معده را قوت دهد و اشتهای طعام را ساقط شده باشد تحریک دهد و طبع را قبض کند و قی باز دارد و غثیان را ساقط و ساکن گرداند و طعام بگوارد و تشنگی بنشاند و رب به شیرین و شراب او در دفع اسهالی که سبب آن سستی جگر باشد یا سستی ماساریقا باشد منفعتی بغایت است بسبب اجتماع قوت مفتحه و قوت قابضه در و صنعت او چنانست که بستانند به شیرین یا میخوش و پوست و درون او بکاردی چوبین پاک سازند و در هاونی از سنگ نرم بکوبند و بپالایند چنانکه در ثفل او رطوبتی باقی نماند پس آب او را از

علاج سقوط اشتها و قی و اسهال

کرباس مستحکم بگذرانند و بجوشانند تا بنیمه باز آید و بگذارند
تا صافی شود و در دیگی از سنگ یا خزف بقوام عسل
رسانند و از انجمله رب انار است و او سرد و خشک است
زحمت خمار و حرارت دل و معده و جگر را زایل کند و تشنگی بنشاند
و تبهای تیز را نافع بود و شهوات ردیه که حوامل را باشد دفع کند
و صنعت او چنانست که انار میخوش را دانه سازند و از اختلاط
پوست و شحم رعایت کنند و بدست بمالند و آب او را بتمامی بگیرند
و در دیگی از سنگ یا خزف بقوام آورند و از انجمله رب غوره است
و او سرد و خشک است صفرا را دفع کند و قی و تشنگی بنشاند و
طبع را قبض کند و تبهای تیز و خمار را نافع بود و صنعت او چنان
است که بستانند غوره آبدار خوش طعم که حموضت او قدری
باکم آمده باشد و از دانه و چوب پاک کرده بدست بمالند و آب
او بستانند و در دیگی سنگین یا خزفین چوبی چند داد بگذارند تا
صافی شود بعد از آن بجوشانند تا ربعی باقی ماند و اگر رقیق

باشد

علله خمار و عطش و تشنگی

علله شهوات ردیه حوامل



باشد در ظرفهایی از چینی یا آبگینه کنند و در آفتاب نهند و از
غبار رعایت کنند و چون غلیظ شود بردارند و اگر خواهند
باشد رب غوره شود چون در جوشیدن از آب غوره بنیمه زایل
شده باشد بر هر جزوی از آن جزوی شکر طبرزد ضم کرده به
قوام آورند و از انجمله رب ترنج است و او سرد و
خشک است شرب سموم را نافع بود و صفرا را دفع کند
و تشنگی بنشاند و اسهال صفراوی باز دارد و او را افعال خوب
از رب غوره قویتر باشد و چون بدان طلا کنند قوبا را
دفع کند و چون بمیل در چشم کشند بیاض را قلع کند و
صنعت او چنانست که بستانند ترشی ترنج و از ملتصقات
او پاک کنند و در دیگی سنگین بجوشانند تا کمتر از ربعی باقی
ماند و اگر در وقت آنکه بنیمه باز آمده باشد بر هر جزوی از آن
جزوی شکر طبرزد اضافت کنند شراب ترنج و از انجمله
رب لیمو است و او سرد و خشک است و افعال او به
افعال و احوال رب ترنج نزدیک است و صنعت این

علله مرارت صفرا و تشنگی

علله قوبا و بیاض چشم

نیز مثل صنعت آنست و از انجمله **رب ریباس** است
و او سرد و خشکست قی و اسهال صفراوی باز دارد و حمیات
حاده را نافع بود و صنعت او چنانست که بپزانند ریباس
تر و با پوست بکوبند و آب او بگیرند و با آتش معتدل بقوام
رسانند و اگر در وقت آنکه بنیمه باز آید بر هر جزوی از آن جزوی
شکر طبرزد اضافت کنند شراب ریباس باشد و اگر در وقت
تمام شدن قدری زعفران بگرمی در آن حل کنند روا باشد و از ان
جمله **رب آلوی سیاه** است و او سرد و تر است طبع را نرم کند
و تشنگی بنشاند و اصحاب حمیات حاده را نافع بود و صنعت
او چنانست که بستانند آلوی سیاه رسیده بتمامی و در آن مقدار
آبی که بخته کهو بپزند و بگذارند تا سرد شود و بدست
بمالند و عصارهٔ او بگیرند و در دیگی سنگین با خوبین بقوام
رسانند و از انجمله **رب نغزک** است و او سرد و خشک
است قی و اسهال صفراوی را باز دارد و معدهٔ گرم را قوت
دهد و تشنگی ساکن گرداند و افعال او با فعال رب به و رب

انار



انار نزدیک است و صنعت او چنانست که بستانند نغزک
نارسیده که هنوز استخوان او سخت نشده باشد و پوست
و مغز او پاک کرده بکوبند و آب او بستانند و با آتش متوسط
بقوام رسانند و اگر در آن وقت که بنیمه باز آید بر هر جزوی
از آن جزوی یا بیشتر شکر طبرزد اضافت کنند شراب
نغزک باشد و از انجمله **رب مورد** است و او سرد و خشک
است معده و دل را قوت دهد و شش و سینه را نافع
بود و قی و اسهالی را که با خشونت سینه باشد قابض مثل
او نباشد و سحج امعا و بر آمدن خون را از حلق نافع بود و
صنعت او چنانست که بستانند دانهٔ مورد تمام رسیده [illegible]
و بدست بمالند و بپالایند و با آتش نرم بقوام آورند و بر دارند
و از انجمله **رب توت** است و او سرد و تر است اورام و او
جاع حلق و حنجره و بثراتی که در آن نواحی باشد نافع بود و
خناق را دفع کند خصوصا چون بدان غرغره کنند و صنعت
او چنانست که بستانند توت شامی که آنرا بپارسی خرتوت

علاج خون بر آمدن از حلق

و در آب نیم کنند و بعد از آن

علاج خناق و اورام حلق

کوبند و بدست بمالند و آب او بستانند و باتشی نرم بجوشانند
تا سه ربع برود و ربعی باقی بماند و بر دارند و بعضی از پنج
جزو آب توت مذکور با سه جزو مثلث ضم کنند و باتشی
نرم بجوشانند تا ازو ثلثی باقی ماند پس بستانند مر و شب
و زعفران از هر یکی نیم مثقال جمله را نرم بسایند و بان خلط
کنند و بر دارند و از انجمله رب جوز است و او گرم و خشک
است درد گلو را که از رطوبت و برودت باشد نافع بود و
خناقی را که سبب آن ورمی بلغمی باشد زایل کند چون
بدان غرغره کنند و اگر بیاشامند قی بلغمی باز دارد و صنعت
او چنانست که بستانند پوستی که بر جوز تازه باشد و بکوبند
و آب او بستانند و بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث باقی ماند
بعد از ان بستانند ازین آب و عسل مصفی هر یکی پنج جزو
و از مثلث سه جزو و باتشی نرم بجوشانند تا ثلثی بماند پس
بستانند مر صافی ده درم زعفران و شب از هر یک هفت
درم جمله را نرم بسایند و بان خلط کنند والله اعلم بالصواب

عمل رب جوز در درد گلو بلغمی

فصل پنجم



**فصل پنجم** در بیان احوال طیوب مرکبه بدانکه
غرض از ترکیب طیوب مفرده با هم یا کسر سورت کیفیت هر یکی از ایشان
باشد با آمیختن اصناف متضادة القوی با یکدیگر یا از برای
حصول موافقت درجهٔ مرکب با درجهٔ سوء المزاج که مخالف آن
کیفیت باشد چون آمیختن قدری از کافور با مشک یا قدری
از مشک با کافور و غیر ذلک یا تقویت قوت و استکمال منافع
ایشان باشد هم از برای حصول مطلوب مذکور چون ضم کردن
عود و سنبل و امثال آن با هم چنانکه در قرابادینات در بیان
غرض از ترکیب ادویهٔ مفردهٔ مذکور است و یا غرض از ترکیب
احداث اعتدال بود در کیفیات ایشان از برای استلذاذ
و حفظ صحت بر اصحا چون آمیختن عود و صندل با مشک
و کافور بحسب قیاس پس طیبی زیرا که طبیعتی معتدل با جمیع
طبایع موافق باشد و آنچه منفرد و بکیفیتی مایل بود غالبا در
معالجات مستعمل بود و حال ترکیب مشمومات از اصناف متضاده
در حصول لذت بحال اطعمه شبیه بود و از جمله مرکباتی که در طیوب

مرکبه در آید **سک** است و او گرم و خشک است در دو درجه دل
و دماغ و جمیع اعضا را قوت دهد و باه را بیفزاید و اوجاع مفاصل
را نافع بود و طبع را قبض کند و صنعت او چنانست که بستانند
مازوی سبز آن مقدار که خواهند و نیم کوب کرده و در طنجره یا
دیگ سفالین نو بسوزانند و نرم بسایند و بحریره بیزند بعد از آن
بستانند فاغره و قلنجه و بسباسه و سنبل و صندل مقاصری اجزای
مساوی جمله را نرم بسایند و بیزند و با هر دوازده جزو از آن
مازوی سوخته دو جزو و نیم ازین ادویه بیامیزند و بر سه جزو
ازین جمیع یک جزو عسل مصفای کف گرفته اضافت و نیک
خلط کرده قرصها سازند و در وقت قرص ساختن دست را
بروغن بان یا روغن سوسن چرب کنند و جمله را در ریسمانی
کشند و در سایه که از دود و غبار محفوظ باشد بیاویزند
و مدت چهل روز بگذارند تا نیک خشک شود بعد از آن
نرم بکوبند و بحریره بیزند و بهر دو جزو از آن ربع جزو بجای از
بوستی دقیق که درون پوست نافهٔ مشک باشد بعد از آن

بگلو اضف [؟]



که بمقراض خرد کرده باشند و کوفته و بحریره بیخته ضم کنند و در آن
خمیر کرده مثل اول قرصها سازند و بمثال اول چهل روز دیگر
محافظت کنند هم برین منوال می سایند و پوست نافهٔ مشک
بر مقدار مذکور ضم میکنند تا پنج نوبت در مدت دویست روز
تمام شود و این را سک غالیه نیز گویند و او چندانکه کهنه تر
شود نیکوتر باشد و از انجمله روغن **بان** است و او گرم است

علاج آواز کردن گوش

و تر در دوم درجه صلابات اعصاب را تلیین دهد و دوی
و طنین را نافع بود و با پیه بط تشقق اطراف را که از سرما حادث

علاج تشقق اطراف از سرما

شود زایل گرداند و او دو نوع است مفرد و مرکب و صنعت
مفرد او چنانست که بستانند حب البان و آن دانه باشد
بر مقدار پسته و شبیه بدو لیکن با سپیدی مایل و در او
مغزی روغن دار باشد او را از پوست مقشر کنند و نیم کوفته
کرده در آب بجوشانند تا روغن او بر بالای آب بر آید و
روغن را از آن بر دارند چنانکه از آب چیزی با آن مخلوط نباشد
اما صنعت روغن بان مرکب که بستانند ازین روغن مذکور

واکر حاصل نشود بدل آن روغن زیت تازهٔ بغایت صافی
وخوشبوی ودر دیکی سنکین کنند وبر هر ده جزو از و پنج
جزو برک کل سرخ تازه که از اقماع وغیر آن پاک کرده باشند
ونرم کوفته در افکنند وبجوشانند جوشانیدنی نرم چندانکه
مائیت کل زایل شود واز آتش فرود آرند وسه روز همچنان
بکدارند بعد ازان از خرقهٔ کتان صافی کنند وباز دیکر در دیک
کرده دو جزو بسباسه نرم کرده ونیم کوفته دران ریزند وبر منوالی
که در جوشانیدن کل رفت بجوشانند همچنان سه
روز دیکر کذاشته صافی کنند ویک جزو ونیم سنبل نیم کوفته دران
بجوشانند ومثل اول سه روز نکه دارند بعد از تصفیه یک جزو
کبابه دران ریزند وبجوشانند وهمچنان کذاشته صافی
کنند ونیم جزو عود هندی مندلی کزین در غایت عطر وپسندیده
باشد خرد کرده دران بجوشانند ویک هفته بکدارند وبعد ازان
صافی کنند وباید که در هر کرتی که می جوشانند در حالت جوشانیدن
هر ساعت قدری آب بدست بران می پاشند تا از سوختن
آن ایمن کردند



آن ایمن کردند پس چون عود صافی کنند یک جزو ونیم عنبر اشهب
خرد کرده دران ریزند وجوششی چند نرم بدهند تا عنبر کداخته
شود ودر ظرفی از آبکینه محافظت کنند وبعضی از مردمان بعد از
حل کردن عنبر درو یک جزو ونیم مشک تبتی خالص را نرم
بسایند ودران خلط کنند واز جملهٔ طیوب مرکبه **غالیه**
است واو دو نوع است یکی غالیهٔ خضاب که آنرا غالیهٔ منصور
نیز کویند اما غالیهٔ طیب در حرارت وبرودت بحسب ترکیب
او از مفردات آن مختلف کهه چه در اصل ترکیب مقادیر
اوزان او معین نکرده اند وترکیب آن بمقتضای احتیاج به
منافع مفردات او باز کذاشته وبالجمله اورام صلب را نرم
کند وچون اورا بروغن بان در کوش چکانند درد کوش را زایل
کند وبوئیدن آن مصروع ومسکوت را با هوش آرد وصداع
بارد را تسکین دهد وتفریح دل وتقویت آن کند وچون
بدان حمول کنند اوجاع رحم که از برودت باشد واورام صلب
وبلغمی واختناق رحم ومیل او را نافع بود وحیض را ادرار دهد

علاج درد کوش وصداع بارد

علاج امراض رحم

ورحم را از براي حبل مهيا كرداند چون او را در شراب حل كنند
بزودي مست كند و صنعت او چنانست كه مشك و سك و كافور را
بپ بيند و عنبر اشهب را در روغن بان يا روغن نيلوفر بكدازند
و جمله باهم خلط كنند واما از مركبات او آنچه مشهور است و
باعتدال مايل آنست كه بستانند مشك تبتي و سك و عود هندي
از هر يك يك مثقال عنبر اشهب يك درم كافور نيم درم بر منوال
مذكور تركيب كنند اما صنعت غاليه خضاب چنانست كه
بستانند پنجاه درم حنا و بليله ... پنجاه درم آمله مقشر را در نيم رطل
آب مورد تر و چهار رطل آب صافي بجوشانند تا بنيمه باز آيد
پس بپالايند و پنجاه درم وسمه و پنجاه درم حنا و بيست درم مازو
و ده درم زاج زرد و پنج درم صمغ عربي جمله را نرم بسايند و در آن
آب بجوشانند تا غليظ شود و بقدري مشك و سك مطيب
سازند و بوقت حاجت احتياج بدان بر موي مي مالند و بايد
كه از ان شافي بر مثال يك انگشت ساخته باشند و خشك كرده
تا بن موي را بدان بمالند و از ان جمله طيبست كه آنرا نام
دهن ساطع

آب [illegible] رطل



**دهن ساطع** و الخلخه سليماني نيز گويند و او گرم و خشكست
در دو درجه برودت جگر و معده و فالج و لقوه و جميع امراض
بارده را نافع بود و صنعت او چنانست كه بستانند روغن
گل و روغن سوسن اجزاي مساوي و در بربنيه از آبگينه يا
چيني كنند و مدت يك ماه هر روز چند نوبت بعود و كافور
مبخر ميكنند بعد از ان بستانند جوز بوا و بسباسه از هر يك
سه درم هر يره و قاقله و فاغره و كبابه و قرنفل و سنبل و گل
سرخ و صندل سرخ و سفيد از هر يك شش درم و بليلجه
يكدرم و نيم عود هندي در غايت جودت بيست و چهار درم
مسك يانزده درم جمله را نرم بسايند و بحرير بيخته در بعضي
از ان روغن مذكور خمير كنند و در بربنيه كرده بگذارند هر روز
چند كرت بعود مبخر كنند بعد از ان بستانند عود هندي
بيست و چهار درم عنبر اشهب شش درم كافور شش درم
مشك تبتي خالص نه درم عود را نرم بسايند و بحرير بيخته
كنند و عنبر را بقدري از ان روغن مبخر حل كنند و مشك و كافور را

لقوة و فالج و امراض بارده

جداگانه نرم بسایند وجدا بر صلایه باهم جمع آرند وبقهر بمالند
تا بغایت مختلط گردد پس در برنیهٔ بر بالای آن مرکب ریزند
وبقیهٔ روغن منجمد را بران ریزند وسر برنی محکم کنند وبعد از
چند روز بگشایند ونیک خلط کنند بعد ازان بکار می دارند
واز انجمله **زبادی مرکب** است سدّهٔ دماغ را بگشاید ودماغ
ودل را قوّت دهد ودرد گوش را که از برودت باشد نافع بود
ورحم را گرم کند ومستعد قبول حمل گرداند بستانند عسل
خیار خنبر وسعد ولادن وصندل سفید قرنفل و
سنبل وپلیجه وجوز بویا وپوست درخت انار و
وسادج هندی وفرنجمشک واظفار الطیب جمله را نیم کوفته
در سه وزن جمیع آبی صافی سه روز بخیسانند پس بروزن
روغن کنجید تازه با آن ضم با تشی نرم بجوشانند تا آب
برود وروغن بماند بعد ازان بمالند وبپالایند ونیم وزن
روغن موم صافی کرده دران بگدازند بعد ازان بر هر ده
جزو ازان یک جزو زباد خالص ونیم جزو کافور قیصوری
سحق کرده



سحق کرده با آن ضم کنند وبکار دارند واز انجمله **ذروری**
است که بدن وعرق را خوشبوی سازد وبوی کریه که از بغل
ومیان انگشتان پای آید دفع کند وبعضی اورا اشنان خوش
بوی خوانند بستانند سعد وزرنباد وصندل سفید واظفار
الطیب از هر یکی بیست درم عود هندی وسادج وزرنب
واشنه از هر یکی پانزده درم خولنجان جوز بویا وبسباسه
فاقله از هر یکی پنج درم جمله را نیم کوفته کرده دران مقدار
آب که چهار انگشت بالای ادویه بر آید یکشبانروز فرغار
کنند بعد ازان بجوشانند تا آب زائل شود ودر سایه خشک
کرده بسایند وببیزند بعد ازان مدّت بیست روز در
گلهای خوشبوی چون گل سرخ وگل نسرین وسوسن ونرگس
ویاسمین وامثال ان بلحیف کرده در زیر مسندی یا جای
ثقلی باید محافظت کنند ودر هر سه روز یا چهار روز گلها
تعویض می کنند بعد ازان در ظرفی از آبگینه محافظت
کنند واز انجمله **عبیری** است وآن عبیریست که بوی بدن

وعرق را خوشبوي سازد بستانند کل سرخ جهل درم وصندل
سفید با کلاب بر سنک سوده وخشک کرده ده درم و
عود هندي با کلاب سوده وخشک کرده پنج درم زعفران
پنج درم مشک خالص سه درم عنبر اشهب یکدرم کافور قنصوري
نیم درم جمله را نرم سوده بحریر بیخته وجند نوبت در کلاب
مکرر بقهر صلایه می سایند وخشک می کنند بعد ازان بر منوالي
که در اشنا ن خوشبوي مذکورست در کلهاي خوش بوي
تربیت دهند بعد ازان مثل غبار رسبایند ودر ظرف از
از آبکینه نکاه دارند صفت **عبیري** دیکر که دماغ را کرم کنند
وپیران را موافق باشد بستانند مشک نیم درم عنبر اشهب
وسک از هریک دو مثقال وعود هندي یکدرم باهم بسایند
وبکار دارند

## باب نوزدهم

دربیان عرقها وروغنها واین باب مشتملست بر سه فصل

**فصل اوّل** دربیان کلام کلي در عرقها وروغنها
بدانکه مقصود از کرفتن عرقها از ازهار واوراق حصول
جند غرض



جند غرض است وان طلب لطافت جوهر است باستخراج
اجزاي لطیف مایي وهوایي وناري ازین مذکورات
وعذوبت طعم وصفاي لون بسبب مفارقت کثافت
ارضیت از ایشان از براي سرعت نفوذ اثار قواي
ایشان در اعضا ووصول بجکر ودل ودماغ وباقي بودن
بوي وقواي ادویه بدمعان قوت که اوراق وازهار تازه
موجود باشد ومعطر کردانیدن اطعمه واشربه باندک مقداري
ازان بي انکه در طعم ولون اطعمه واشربه تغیري زیادت
که موجب استکراه طبیعت باشد ازان حاصل آید به
خلاف عصارات ومطبوخات که اجزا واجرام ادویه
باان مختلط وممزوج باشد ودر طعم ولون وبوي ایشان
بشاعت وکراهتي باشد که طباع بدان راغب نکردد
بل مستکره ومشفر شود خصوصا طباعي لطیف یا ضعیف
که باندک مکروهي متغیر کردد ومنافعي که مقصود باشد بسبب
نفرت طبیعت وعدم تصرف واجبي دران فوت شود

وبع ذلک حال آنکه بسیاری از اجرام وعصارات و
مطبوخات ازهار و ریاحین ان مقدار عطریت
که باندکی از مقطرات حاصل آید حاصل نیاید وآنچه
ذکر رفت احوالیست متعلق بمطاعم ومشارب و
انضمام عروقها با ایشان اما حال تعطیر واثواب و
ملابس از گلاب و ماء الفداح وعرق بید ومانند آن با عدم
تلطخ و تغیر لون اثواب ظاهر و محسوس است و اما
حکمت در کرفتن روغنها اخذ قوای ادویه و وصول
منافع ایشانست با عضا بسبب سهولت نفوذ روغن
در مسام و تشرب اعضا آنرا و سرعت اثر او در عضو
معلول بسبب قرب او با ماده علت بخلاف مشاولات
که اثر ایشان در بدن بعد از تاثیر حرارت معدی باشد و
رسانیدن طبیعت قوا و اثر ایشان را بعضوی که
بعلت مخصوص است و لهذا چندانکه عضو معلول از
معده دور باشد اثر ادویه که مشاول کرده بدان دیرتر رسد

وازانست



وازانست که اطبا از برای حفظ صحت و ازاله مرض ادهان
و اضمده و نطولات و مانند آن اختراع کرده اند تا ترطیب
و تقویت اعضا در اصحا و رسانیدن قوای ادویه بموضع
علت بطریق اقرب بدان ممکن کردد و امام ابقراط میکوید
لولا طریق الابزن والمروخ بالادهان لما وجدنا فی علاج
الربع والدق سبیلا یعنی اکر نه طریق ابزن و مالیدن
روغنها بودی بدا عضا ما را در علاج تب ربع و دق بسبیلی
یافت نشدی و آبزن آبی باشد که بحسب علت ادویه
چند در ان جوشانیده باشد و معلول را در ان نشانند و
بباید دانست که بدن را از مالیدن ترطیب و تجفیف
و تلطیف و تلیین و تحلیل و تبرید و تسخین و ارخا و تقویة
حاصل آید و استعمال آن در اکثر احوال و امزجه بعد از
وقوف بر مطالب و تقابل کیفیات امزجه عارضی در اعضا
و طبایع مواد علل موافق و مناسب باشد چنانکه بعد ازین

علاج تب ربع و دق

علی التفصیل گفته آید والله اعلم **فصل دوم**
در بیان احوال عرقها بدانکه اشرف عرقها و افضل عرقها
که از انواع ازهار و اوراق تقطیر کنند گلابست و او سرد است
و بیبوست مایل صداع گرم وغشی و برآمدن خون از گلو
را نافع بود و دل و معده را قوت دهد و اگر گرم کرده بیاشامند
درد معده که از حرارت باشد نافع بود لیکن سینه را خشن
گرداند و مصلح او نبات یا شکر طبرزد باشد و کثرت استعمال
آن موی را بزودی سفید سازد و طریق صنعت در تقطیر او
آنست که آب در دیگ کنند و چوبی چند بر طریق شبکه
بر بالای آب استوار کنند و اوراق گل را از اقماع و غیر
آن پاک کرده در فروغ و انبنق کنند و در آن دیگ بر سر آن
چوبها نهند چنانکه یک شبر از آب بالای آب باشد و
سر دیگ استوار کنند چنانکه انبنق از دیگ بیرون باشد
و آتش قوی میکنند تا بخار آب بقرع واصل می شود و هر زمانی
بدان آب

علاج صداع گرم
علاج غشی و برآمدن خون از گلو
علاج درد معده از حرارت



بدان آب فانی شروع بر دیگ می ریزند چندانکه مطلوب
حاصل آید و گرفتن جمیع عرقها بدین طریق اولی باشد
و عرق **بید** سرد و ترست دل و دماغ را قوت دهد و تشنگی
جگر بنشاید و ابخره را تسکین دهد و عرق **کاسنی** سرد است
و بیبوست مایل معده و جگر گرم را موافق بود تشنگی جگر بنشاید
و ابخره را تسکین دهد و اصحاب بر فاندا منفعت رساند
و عرق **گاوزبان** معتدلی مایل برطوبت است دل و دماغ را
قوت دهد و فرح آرد و خفقان و جمیع امراض سوداوی را
نافع بود و با اصحاب سعال و خشونت سینه موافق باشد
لیکن معده را سست کند و مصلح آن گلاب باشد یا مصطکی
و عرق **نعناع** گرمست و بیبوست مایل معده را قوت
دهد و قی و غثیان را ساکن گرداند و فواق امتلایی را نافع بود
**ماء القداح** و آن عرقی باشد که از گل نارنج و ترنج و لیمو گیرند
و او گرم و خشکست دل و دماغ سرد را منفعت رساند
و استعمال آن غالبا از برای تعطیر ثیاب و ملابس باشد

علاج استسقا
علاج سعال و خشونت سینه
علاج قی و غثیان

**فصل سیوم** در بیان احوال روغنها بدانکه
از جمیع روغنهایی که از لبوب حاصل آید لطیفتر و
باعتدال روغن بادام شیرین است لیکن در رطوبت
بغایت باشد باندک میلی ببرودت واو آماهی را که به
سبب ضربه یا سقطه باشد وصداع وسرسام گرم ودرد
گوش را که از حرارت باشد وریگ ودرد گرده ومثانه وعسر
البول واختناق رحم ودرد اورا وسعال کهنه وخشونت سینه
وحلق وذات الجنب وربو وقولنج وگزیدن سگ دیوانه
را نافع بود لیکن معده واحشای ضعیف را مضرت رساند
ومصلح او مصطکی باشد وصنعت یا بکوفتن وجوشانیدن
او باشد در آب وگرفتن روغن از آب یا بکوفتن وبدست
مالیدن وقطره قطره آب گرم بدان بکشیدن تا روغن
ازو جدا شود واما روغن **بادام تلخ** گرمست در دو درجه
وخشک در اول درجه ودرد گوش وصداعی که از برودت
باشد زایل کند وکرمی را که در گوش باشد بکشد وسنگ گرده

ومثانه را



ومثانه را بریزاند خصوصا با بیخ سوسن آسمانگونی وباموم
وعسل ضم کرده برص روی وکلف وآثار را وا زایل کند و
چون بدان احتمال کنند حیض را ادرار دهد وچون با مالاصول
پاشامند بلغم ورطوبات را دفع کند وقولنج را نافع بود وروغن
**کدو** سرد وترست حرارت دماغ را واصحاب سرسام ومالیخولیا
را نافع بود چون بدان استنشاق کنند یا بر سر ریزند یا قدری
سرکه وحرارت جمیع اعضا را نافع بود و صنعت او چنانست
که بستانند کدوی تازه بزرگ وپوست او بتراشند وبا حشو
ودانه بکوبند وآب او بستانند وبدو چهار جزو ازان یک جزو
روغن بادام یا روغن کنجد ضم کرده با آتشی در غایت نرمی
بجوشانند تا آب برود وروغن بماند ومعرفت تمام سوختن
آب بدان معلوم شود که قدری پنبه بر سر چوبی بپیچند
در قعر دیگ فرو برند ودر وحرکت دهند وبر آتش دارند
اگر بسهولت مشتعل شود آب اندر رفته باشد واگر آواز
میکند ودیر مشتعل می‌شود برفق وتدریج تمام بجوشانند

تا آب بتمامی برود و روغن بماند و بعضی تخم کدو را مقشر کرده
روغن او چون روغن بادام بگیرند لیکن در برودت و
رطوبت کمتر از ان باشد و روغن **بید انجیر** که اورا ابتازی
خروع گویند گرم و خشک است در سه درجه اخلاط بلغمی را نضج
دهد و اعصاب را گرم کند و از رطوبات لزج پاک سازد
و اخراج بلغم و حب القرع کند و اورام مقعد و انقلاب رحم را
نافع بود و صنعت استخراج او چون صنعت استخراج روغن
بادام بود و روغن **گل** معتدل مایل ببرودت است
با دماغ موافق باشد و جمیع قوای دماغی را و جمیع اعضا را
قوت دهد و فهم را بیفزاید و صداع گرم را تسکین دهد چون
بدان طلا کنند حکه را دفع کند و بثرات را تخفیف دهد و
وصنعت او چنانست که بستانند کنجد مقشر و بر چهار جزو
از و یک جزو برگ گل سرخ که از اقماع و صفرتی که در وست
پاک کرده باشند و رطوبتی که در وست قدری منتشف گشته
ضم کنند و یا هم خلط کنند در کیسه کتان کنند و دهان کیسه دوخته

از زبر سندی



در زبر سندی یا جایی که ثقلی باید بنهند و در هر روزی چند
نوبت تحریک می دهند چندانکه گل پژمرده و خشک شود پس
آن گل را از وجدا کرده دفعهٔ دیگر گل اضافه کنند و مثل اول
تربیت دهند و همچنان ثالثا و رابعا چندانکه اعادهٔ این
عمل بیشتر کنند خوبتر باشد و فی الجمله باید مدت چهل روز یا
بادام یا کنجد در میان گل باشد بعد از ان روغن او بگیرند و
بعضی بعد از انکه این روغن گرفته باشند چند نوبت دیگر
گل را با همین روغن در شیشه کرده در آفتاب تربیت دهند
و بپالایند و بر دارند و روغن **بنفشه** سرد و تر است پوست
دماغ و بیخوابی و صداع گرم را نافع بود و مرطب بدن و مطلب
و معدل اخلاط گرم بود و جرب را دفع کند و تلیین و صلابت
مفاصل و تسهیل حرکت ایشان کند و ناخن را بر صحت باقی
دارد و خصوصا چون از تخم کدو یا از بادام شیرین کنند و
صنعت او مثل صنعت روغن گل است بعینه الا انکه
کیسه را بعود و مانند ان مبخر کرده اند و مقدار بنفشه زیادت

ان مقدار کل کنند چه بوی و قوت بنفشه ضعیفتر باشد و کثرت
مقدار و زیادتی جبر آن کند و روغن **نیلوفر** سرد و تر است
و منافع او چون منافع روغن بنفشه باشد و منفعت او
با صداع گرم بیش ازان باشد و صنعت این چون صنعت
آن باشد و روغن **بابونه** گرمی باعتدال است دردها را
تسکین دهد و کوفتگی اعضا را و پیتی را که سبب آن کثافت
پوست باشد نافع بود و تمدد اعصاب را دفع کند و بادهای
را که سبب که در امعا باشد تحلیل دهد و او را خاصیت
است درانکه تحلیل دهد و جذب نکند بخلاف سایر روغنهای
گرم و صنعت او چنانست که بستانند گل بابونهٔ تازه و در
آب سرد بشویند و در سایه خشک کنند و به هر جزوی ازان یک
جز و حلبهٔ نیم کوفته ضم کرده در شیشه کنند و ده جز و روغن
کنجید بران ریزند و چهل روز در آفتاب تربیت دهند
بس بیالایند و بر دارند نوعی دیگر بستانند گل بابونهٔ تازه
یا خشک هر کدام که خواهند و با هر جزوی از و چهار جز و آب
صافی بر آن



فصل سیوم

صافی بر آن ریزند و با تشی نرم بجوشانند تا آب بیک جز و باز
آید بعد ازان بیالایند و با مثل آن روغن کنجید ضم کرده به
آتشی در غایت نرمی بجوشانند تا آب برود و روغن باقی
ماند و بر دارند و روغن **مصطکی** مصطکی ضعف معده و
جساوت و اورام او را نافع بود و صلابتها را تحلیل دهد و
وصنعت او چنانست که بستانند مصطکی ان مقدار که خواهند
و با هر جزوی از و ده جز و روغن کنجید ضم کرده در شیشه
کنند و چوبی بعرض بر کردن شیشه بندند و شیشه را در دیگی
نهند چنانکه دو طرف چوب بر بالای دیگ باشد بر کنارهٔ
دیگ و شیشه در دیگ معلق و بر هر طرفی از چوب
سنگی که او با شیشه بران هیات باقی دارد وضع کنند
و ان مقدار آب در دیگ کنند که بگردن شیشه بر آید و به
آتشی نرم بجوشانند چندانکه مصطکی در روغن حل
شود و بر دارند و روغن **سوسن و یاسمین** احوال
و افعال ایشان یکدیگر قریب است و روغن ایشان

گرم وخشک است در سه درجه اعضا را قوت دهد وکوفتگی
اندام ومشایخ را نافع بود وهمچنان امراض بارده را که در
اعضاي عصباني باشد وریشهاي سردوي وطنین را
نافع بود واگر دو دیه آنرا بمیل در چشم کشند آبي را که نازل
شده باشد تحلیل دهد وبوئیدن روغن یاسمین خالص
محروف را في الحال رعاف آرد صنعت آن بستانند سلیخه
وقسط وحب البلسان ومصطکی از هر یکی ده درم وقرنفل
وقرفه از هر یکی پنج درم زعفران سه درم جمله را نیم کوفته در
شیشه کنند وسي عدد گل سوسن را از اقماع وغیر آن
پاک کرده دران شیشه افکنند وهو بیست درم روغن
کنجد دران ریزند ودر موضعي معتدل چنانکه در سایه باشد
که بعضي از حرارت آفتاب بدو واصل شود رعایت کنند
چند انکه ادویه قوت در روغن باز گذارد بعد از ان بپالایند
والله اعلم بالصواب **باب بیستم** در بیان
مساکن وملابس واین باب مشتمل است بر سه فصل

فصل اول



**فصل اول** در بیان کلام کلي در مساکن وملابس
بدانکه انسان را از براي حفظ صحت وازالهٔ مرض برعایت
اختیار مساکن وموافق اختیار ملابس احتیاجي تمامست
بل این معني او را امري ضروري ومهمي واجبي است چه مؤثرات
که آثار وافعال اهویه در ابدان اظهر واسرع از آثار مطاعم
ومشاربست وآن بسبب احاطت اوست بر ابدان
دوام اضطرار واحتیاج وبتنفس از براي تعدیل وترویح
روح حیواني که حیات وبقاي جمیع بدن بدانست
استنشاق هوا واخراج ابخرهٔ دخاني که فضلهٔ روح است
برد نفس پس مادام که هوا صافي ومعتدل باشد واز مخا
لطات اجزاي غریبه چون بخار آجام ومیاه راکدهٔ
متعفنه ونتن جیف وابخره که از اشجار ونباتات
ردیه حاصل آید چون درخت جوز وانجیر وخربق وبید
ابخره وغبار ودود پاک باشد حافظ صحت حاصله ومزیل
امراض حادثه باشد وهرگاه که یکي ازین شرایط باختلاط

در منقود کفه یکی از مخالطات طبع او از حال اصلی و
مقتضای طبیعی متغیر شود احکام او نیز متغیر کردد یعنی
مزیل صحت حاصله و حافظ امراض حادثه باشد و درین
باب مباحثی بسیار است که این مختصر احتمال ذکر آن
نکند و بالجمله اگرچه اصحارا بهترین هواهای هواء معتدل
باشد مایل ببرودت لیکن هوای گرم چون باعتدال باشد
رنگ را سرخ کند و چون در حرارت بافراط باشد رنگ را زرد
کند و روح را تحلیل دهد و قوت را ساقط کند و هضم را
ضعیف سازد و اخلاط را در سیلان آرد و اعصاب را
سست کند و عرق را بسیار و بول را اندک کرداند و تشنگی
آرد بسبب تحلیل رطوبات و ازدیاد حرارت دل بسبب
فقدان ترویح واجب از هوای مستنشق و احتیاج بچیزی
سرد که جبر آن نقصان کند و هوای سرد چون بافراط نباشد
حرارت غریزی را در بدن منحصر دارد و بدن را سخت و هضم را
قوی و بول را بسیار و براز را کم کند بسبب احتقان

رطوبات



رطوبات و قلت تحلیل و بسبب تغلیظ رطوبات و
سیلان مواد را منع کند لیکن احداث نزله و زکام کند
و اعصاب را ضعیف سازد و سینه و شش و قصبه
او را مضرت رساند و اگر در برودت بغایت مفرط باشد
ارواح را منجمد کرداند و هلاک کند و هوای تر اگرچه
بنسبت با هوای بلاد اقلیمی که داخل آنست در حرارت
و برودت معتدل باشد و با اکثر امزجه موافق بود و
بشره را نرم و خوش رنگ سازد و مسام را گشاده دارد
لیکن مهیی عفونت باشد و مورث حمیات مزمنه و اسهال
و سیلان خون حیض و بواسیر و ریشهای بد متعفن و
قلاع و صرع و هوای خشک مزاج را خشک کند و بوست را
درشت و بنسبت با هوای آن اقلیم تابستان او بغایت
گرمی باشد و زمستان بغایت سردی و هوای غلیظ و کدر
روح را غلیظ و حواس را مکدر و نفس را متوحش و قوای
نفسانی را ضعیف کرداند و غم و کوفتگی خاطر و ردات

تنفس آرد واما احوال ملابس اگرچه بحسب اقالیم وبلدان و
فصول اربعه واختلاف امزجه واسنان وعادات مختلف
باشد لیکن حال آن از جهت تسخین وتبرید وترطیب وتجفیف
وموافقت ومخالفت با هر سنی ومزاجی بحال اهویهٔ مساکن
قریب بود چه بعضی از ملابس مسخن وبعضی مبرد وبعضی مرطب
وبعضی مجفف باشد چنانکه بعد ازین مبین گردد والله اعلم

**فصل دوم** در بیان اختیار مساکن بدانکه اختیار
مساکن یا بحسب مساکن کلیه باشد یا بحسب مساکن جزویه اما
اختیار آن بحسب مساکن کلیه اختیار یکی از اقالیم است
وبعد از آن اختیار یکی از بلدان ومختارترین اقلیمی از اقالیم
در جمیع اختیارات واجبه از اعتدال اهویه وجودت میاه
وجودت مأکل ومشارب وجودت شهوت وهضم وقلت
حدوث امراض مزمنه وسرعت زوال امراض حادثه اقلیم را
بع است چه در علوم حکمی مبین است که اختلاف اهویه اقالیم
و بلاد یا از جهت عرض بود یا از جهت وضع اما عرض عبارتست

ازقرب وبعد



ازقرب وبعد اقالیم بخط استوا وآن خطی موهوم است که از موازات
دایرهٔ معدل النهار زمین را بدو قسم مساوی کند واختلاف
اهویهٔ اقالیم از جهت عرض چنانست که هر اقلیمی که از خط
استوا دورست اگرچه جنوبیست گرم است واگر شمالیست
سرد وچون از اقالیم سه اقلیم جنوبیست وسه شمالی هرآینه
اعدل اوسط باشد ودر اختیار بلدان بران قیاس باید کرد
چه هر شهری که هوای او در حرارت وبرودت ویبوست و
رطوبت باعتدال مایل بود بحسب اهویه بهترین مسکنی باشد
واما وضع عبارتست از اختلاف اوضاع بلدان واختلاف
اهویهٔ بلاد از جهت وضع از پنج سبب است **اول** ارتفاع
وانخفاض است وهر شهری که بر بلندی باشد هوای آن سردتر
ودرستتر خصوصا که مستوی الوضع باشد مگر که بلد از بلاد شمالی
باشد چه انجا غور مسکن باعتدال اقرب بود وجنوبی برضد
این بود **دوم** مجاورت جبالست وهر شهری که کوه برجانب
شمال بود هوای او گرمتر از هوای بلادان اقلیم بود وبعقول

عفونت نزدیکتر بسبب منع او باد شمال راکه افضل ریاح است
وحبس باد جنوب که او بدضد آنست وبسبب منعکس شدن
شعاع آفتاب بر شهر وجنوبی بر ضد این بود وکوه غربی اکر
چه موجب زیادتی حرارت هوا باشد بسبب بازداشتن
کوه شرقی تابش آفتاب را بامدادان ورسیدن حرارتی
قوی درمیان روز دفعتا وبسبب بازداشتن او باد صبا
که ان بهتر از باد دبور ست وبدین تقدیر جبال مجاور جنوبی
بهتر باشد وبعد از ان مغربی سیوم مجاورت بحارست
وهر شهری که مجاور دریا باشد هوای او بنسبت با بلاد ان
اقلیم در حرارت وبرودت معتدل باشد بسبب غلظ
هوا وعدم قبول انداز موثر که ان حرارت تابستانست
وبرودت زمستان لیکن رطوبت بر وغالب باشد وبدان
سبب قابل عفونت بود پس اکر دریا شمالی باشد به تبرید
هوای او ممد باشد بسبب کذشتن باد شمال بر روی آب وتکمیر
او در طبع خود سرد است واکر شرقی باشد هوا غلیظ ورطوبتناک
باشد



باشد بسبب اثر حرارت آفتاب در آب وتصاعد ابخره و
رسیدن با حرارت آفتاب بشهر واکر غربی باشد غلظ ورطوبت
هوا بدان غایت نباشد واکر جنوبی باشد هوا در غایت غلظ
ورطوبت بود بسبب ازدیاد رطوبت دریا وجنوب که
او در طبع خود کرم وترست وهوای این شهر در غایت ردات
باشد وبقبول عفونت نزدیک وبالجمله اکر شهر از بلاد
شمالی باشد مجاورت دریا با او چندان مضر نباشد وجنوبی
بر ضد این بود ودر همه حال دریا بدجانب شمالی بهتر چهارم
اختلاف تربت است وهر شهر که زمین او بکیفیتی مایل بود
هوای او بدان کیفیت مایل باشد چه زمین سبخی وکبریتی
ونوره بی را هوا کرم وخشک باشد ونفطی را کرم وتر وشبی
وزرنیخی ومعادن آهن ومس وسنکستان سرد وخشک و
وجصی ورملی در حرارت وبرودت معتدل باشد وبخشکی
مایل وزمین تربی را وآن زمین متعفن باشد که آب از و
مترشح کند هوای او رطوبتناک وبسردی مایل باشد وبالجمله

بهترین زمینها آنست که اثیر شهای غریبه پاک باشد و بهمه حال
زمین ریگ آلود وسنگدار بهتر از دیگر زمینها باشد (پنجم) بودن
بلاد دست بر مهب ریاح و هر شهری که در و باد شمال بسیار
جهد هوای او سازگار باشد و از قبول عفونت دور و اهل
آن شهر را حرارت غریزی قوی و هضم تمام باشد و
اعضا سخت و گوشت محکم بسبب برودت و یبوست طبع
باد شمال وجودت تدبیج و سد مسام و تقویت هضم و اعضا
و هر شهری که در و باد جنوب بسیار جهد هوای او ناسازگار بود
و بقبول عفونت نزدیک بسبب مضادت طبع و فعل او با
باد شما و هر شهری که در و باد صبا بسیار جهد احوال و بشهری
که بر مهب باد جنوب باشد نزدیک بود و بر مهب باد دبور
بشهری که بر مهب باد شمال بود اما اختیار مساکن جزویه
ازین مذکورات مستفاد گردد و مع ذلک باید که اهویه مساکن
جزویه از سقفهای پست یا دیوارهای بلند مکشوف باشد
خصوصا که نو عمارت شده باشد و ابخره رطوبات در و محتبس شده

لهوا



مگر که در هوا فسادی باشد چه دران وقت محجوب بهتر باشد
لیکن باید که از ریاح فاضله محجوب نباشد و باید که ابنیهٔ
مساکن عالی و فسیح بود و سقفهای آن بلند و درهای بزرگ
تا ابخره وادخنه دران محتبس و مختنق نگردد و روزنها و
مداخل آن بجانب شمال باشد و مشرق گشاده تا دخول
ریاح فاضله و وصول شعاع آفتاب باکثر مواضع آن
ممکن گردد و بالجمله ظاهرترین علامتی بر افضلیت هوا اعم
از انکه مساکن کلی بود یا جزوی آنست که با طلوع آفتاب و غروب
او بزودی گرم و سرد شود و بر شخص عاصی نباشد والله اعلم

## فصل سیوم در بیان اختیار ملابس بدانکه

اگرچه اختیار ملابس بحسب رعایت مناسب هر یکی از انواع
و اصناف آن با هر یکی از بلاد و فصول و امزجه مختلف گردد لیکن
مراعات دران بقدر امکان از اموری واجبه و شرایطی لازمه
است زیرا که انسانرا از مناسبت ملابس و غیر مناسبت
آن بحسب عادات و مراتب درجات ایشان منافع و مضاد

نفسی وبدنی لاحق کهه امّا منفعت نفسی اطمینان وبهجیت
که نفس را از ملابس مرغوب وخصوصا معتاد حاصل آید
چه مقررست که از ملابس مرغوب غیر معتاد سفله واراذل
را نخوتی که از ذمایم اخلاقست وهر آینه ان درجبز مضرت
نفسی تواند بود طاری شود واز خساست نفس بنفاست
جامه افتخار کنند وبدان تفوق وترفع جویند واما مضرت
نفسی تشویر وکدورتیست که نفس را از ملابسی غیر مرغوب
وخصوصا غیر معتاد لاحق شود وازاله آن جز نفسی شریف
کامل را میسّر نگرده امّا منفعت ومضرت بدنی آثار وافعا
لیست که بدنرا از لبس ایشان صادر شود جون تسخین و
تبرید وترطیب جنانکه بعد ازین مبیّن کهه واجناس
واشیایی که از ایشان ملابس سازند پنج است وان
پنبه است وپشم است وکتان وابریشم وپوست حیوانات
که در عرف عام بپوستینه مشهور است واکرچه انواع موئینه بجب
اصداد کثیف درجنس پشمینه داخل کهه لیکن جون افعال





انواع او متفاوت باشد ذکر آن بر سبیل تفصیل اولی
بود امّا **پنبه** لطیفتر ونرمتر از اجناس مذکوره است
وملابسی که از و سازند اولا از بدن سخونتی کسب کند بعد از ان
مسخن بدن کهه وخصوصا جون در نعومت وصفاقت به
کمال باشد جه لباسی که از پنبه سازند جون نرم وصفیق
باشد بدنرا کرم وبشره را نرم کند واسخان او زیادت از اسخان
ابریشم باشد وجون خشن وزبر دار بود بدن را کرم کند
لیکن لاغر وخشن سازد وبالجمله لباس پنبه مردم محرور را مضرة
رساند ودفع مضرت او بوشیدن لباس کتان باشد
در زیر او واز منافع پنبه آنست که مرابشهای رطوبتناک را
از ریم باک سازد وتجفیف دهد وکوشت تازه برویاند و
خصوصا پنبه کهنه وعصاره پنبه کهنه اسهال صبیانرا نافع
بود واما **پشم** کرم است وخشک وملابسی که از و سازند
بیش از انکه از بدن بتمامی مسخن کهه وبدنرا کرمی رساند
ومداومت لبس آن تسخین وتجفیف بدن کند وبدن را

علاج اسهال اطفال

بغایت صلب و بشره را خشن سازد و با مردم گرم مزاج مناسب
نباشد و از منافع پشم آنست که چون او را بسوزانند و بسایند و بر
جراحات فرو کنند سیلان خون باز دارد و ریشهای کهنه را
از رطوبات پاک سازد و گوشت زیادتی را نقصان دهد
و اما کتان سرد و خشک است و ملابسی که ازو سازند حرارت
بدن را باعتدال آرد و از وانچه نرم و تنک باشد بدن را ترطیب دهد
و بشره را نرم سازد و گاه باشد که بسبب تبرید تکثیف مسام کند
و حرارت در بدن محتقن گردد و اصلاح آن پوشیدن حریر کند
و اما ابریشم در حرارت و برودت معتدلست و لباسی که ازو
سازند بدن را نرم و باعتدال دارد و از خواص او آنست که تولید
شپش نکند و منافع او آنست که تناول یکدرم ازو تفریح و تقویت
دل کند و کیفیت استعمال او چنانست که اگر ممکن گردد او را
بمقراض خرد سازند چنانکه از حریر کدر کنند و الا در دیگی نو نهند و
سر دیگ بطبقی مثقب بپوشانند و در زیر دیگ آتش کنند
تا ابریشم بسوزد و اگر او را بعد از سوختن بشویند و نرم
بسایند و در چشم کنند قوت او را زیاده کند و حضرهٔ [illegible]

درو باشد



درو باشد پدید آید و اما از انواع موئینه سمور در تسخین و تخفیف
بدن قویتر باشد و گویند که دلق درین معنی بدو نزدیک است
و لبس ایشان مشایخ و مردم سرد مزاج را موافق بود و وشق بعد از
سمور از موئینها گرم تر باشد لبس او اصحاب اوجاع مفاصل بلغمی
و برودت کرده و مردم سرد مزاج را موافق بود و اما برطایس
و آن پوست پشت روباه است و تسخین و تخفیف بدن از
برطایس کمتر باشد دله صدر و آن پوست سینه و شکم روباه است
در حرارت کمتر از حلقوم است فنک و او را وزیری نیز گویند
و آن پوست شکم حیوانیست قریب و شبیه بروباه که او را
در ترکستان قرساق خوانند در تسخین و تخفیف کمتر ازین
مذکور است سنجاب پشت او در بدن تسخین بیش از
فنک کمتر است قاقم و شکم سنجاب از در تسخین بدن
بیکدیگر نزدیک باشند و از پشت سنجاب کمتر و پوشیدن
ایشان مردم گرم مزاج را موافق باشد والله اعلم و احکم تمام
شد مقالت اول بعون الله تعالی و حسن توفیقه

**مقالت دوم** در محذورات واین مقالت مشتمل است برده باب **باب اول** در بیان کلام کلی محذورات واین باب مشتمل است بر دو فصل

**فصل اول** در بیان احوال اجناس وانواع محذورات بر طریق کل بدانکه جمیع محذورات که انسان‌را احتراز و اجتناب از وصول مضرت ان ببدن واجب است دو جنس است وآن سموم است وهوام واکرچه مضرت لسع هوام بسبب سمیتی تواند بود که از خواص وافعال جوهر ایشانست وبعضی از انواع سموم از هوام نیز حاصل آید لیکن اینجا مراد از سموم اشیائیست که از تناول وشرب آن وبالجمله از ورود آن ببدن حذر واحتراز باید که واز هوام حیوانانی که از لسع ولدغ ایشان برحذر ومحترز باید بود اما سموم از اجناس کائنات که حیوانست ونبات ومعدن حاصل آید چه از سموم بعضی حیوانی باشد چون زهرهٔ افعی و درامیح وبعضی نباتی باشد چون بیش وشوکران وبعضی

معدنی بو



معدنی باشد چون سیماب وزرنیخ وبالجمله مضرت انواع سموم در بدن انسان یا از جهت کیفیت باشد واین نوع را ادویهٔ سمیه کویند یا از جهت جوهر باشد یعنی جوهر او ضد جوهر انسان باشد واین فعل را حکما خاصیت وفعل صورت نوعی و فعل بجمله جوهر نیز کویند واین نوع را سم مطلق خوانند واز ادویهٔ سمیه بعضی کرم باشد وافساد او بدن را یا بسبب اسخان واحراق خون وروح بود چون فرفیون ویا بتعفن وتاکل اعضا بود چون ارنب بحری وبعضی سرد باشد وافساد او بدن‌را یا بتغلیظ خون واجماد روح بود چون افیون یا بتسدید منافذ ومنافس ارواح بود چون مرتک واما آنکه جوهر او ضد جوهر انسان باشد بعضی ازان کرم باشد وحرارت او بتحلیل جوهر روح باخاصیت او معاونت کند چون زهرهٔ افعی وبیش وبعضی سرد باشد وبرودت او با جوهر روح باخاصیت او معین کند چون زهر عقرب وشوکران وبالجمله بدترین زهرها از جهت سرعت اثر فعل او در بدن

انسان وعدم قبول علاج یا عسر قبول آن آنست که جوهر
او بضد صورت جوهر انسان باشد وبعضی از سموم
باشد که مضرت او بعضوی از اعضا مخصوص کهه
چون ذراریح که مضرت آن بمثانه مخصوص بود و
چون ارنب بحری که مضرت او بشش مخصوص بود وبعضی
آنست که مضرت او در جمیع بدن عام باشد چون افیون
چه او تبرید وانجماد ارواح واخلاط وتخدیر اعضا کند
وبباید دانست که مضرت سموم بارده در امزجهٔ حاره
از وجهی ضعیف بود واز وجهی قوی تواند بود اما وجه ضعف
مضرت او آنست که مزاج گرم با مزاج آن تقابل کند ومضرت
آن نقصان پذیرد اما وجه شدت مضرت او آنست
که مزاج گرم تلطیف جوهر سم کند وبسبب کثرت شرائین
در حار المزاج اثر قوت او بسبب حرکت انقباض شرائین بزودی
بدل وارد شود ومضرت او زودتر وقویتر باشد واز اینجاست
که فاضل الاطبا جالینوس میگوید که علت عدم شوکران در





زرزور ضیق مجاری شرائین اوست وانفعال جوهر آن
وقوت استحالت بغذائیت پیش از وصول ببدل بخلاف
انسان بنا بر آنچه ذکر رفت ورئیس الاطبا شیخ ابو علی رحمة
الله علیه میگوید که اگر چه این قولی ظاهرست لیکن مناسبت
میان قوت فاعله وقوت منفعله شرطست وجالینوس را
از کجا معلوم است که سبب در عدم مضرت شوکران در
زرزور ضیق شرائین اوست نه مشابهت جوهر وعدم
انفعال شبیه از شبیه وروفس طبیب میگوید که
بعضی از ملوک کنیزکانرا بخوردن زهر بتدریج عادت
دهند چندانکه مگس بر آب دهان ایشان نشیند
وآب دهن ایشان حیوانات را هلاک کند پس
آن کنیزکانرا بنوعی از حیل بدشمنان رسانند تا با ایشان
جمع آیند وهلاک شوند

**فصل دوم** در بیان
کیفیت احتراز از سموم ووجه احتیاط در آن بدانکه
طریق احتراز سقی سموم ورعایت الاحتیاط در محافظت

از ورود او ببدن وخصوصا کسانی را که از آن خوفی
باشد از ده وجه بود اول تقویت اعضاء رئیسه
که آن دلست و دماغ و جگر بمفرحات و اشربه و ادویه
که بدین اعضا مخصوص است تا بورود وی متاثر و
متضرر نشود چون مفرح یاقوتی و دواء المسک و شراب حماض
و شراب صندل و شراب سیب و شراب انار و امثال
آن دوم مداومت نمودن باشیایی که دافع مضرت
سموم اند از تریاقات و فادزهرات و امثال آن چنانکه
بعد ازین گفته آید سیوم پرهیز بودن از آنکه برجوع
و عطش خصوصا جوع و عطش با فراط در مجالس و مواضعی
که در آن مظنه غدر و قصد باشد حاضر آید چه درین معنی
از چند وجه احتیاط لازم آید اول آنکه بسبب حرص
و شره بطعام و شراب از تیقظ و تفطن با دراک احساس
از طعم و بوی سم غافل و عاطل مانند دوم آنکه با سبب
خلوی معده قوت او بورود وی در بدن نفوذ نکند و نکایت

علاج سموم

اواشد



او اشد و اعظم نکرد چه هرگاه که معده ممتلی باشد و چیزی
از مضرات بدو وارد شود هر آینه با اطعمه و اشربه مختلط
گردد و بعضی از قوت و غایله او ناقص شود و منفذ
عبور بنفوذ وی نیابد سیوم آنکه بسبب سیری و امتلای
معده بسیاری از طعام مسموم خورده نشود و مضرت او
کمتر باشد و چهارم آنکه ممکن است در اطعمه و اشربه که در
معده باشد تریاقیت و قوت دفع سموم بود چون شیر
و سیر و روغن مسکه و جوز مغز و مانند آن و باشد که از آثار
مذکورات سمیت مندفع گردد و یا سورت قوت او کمتر
شود و پنجم آنکه چون بورود سم احساس افتد و بقی کردن
احتیاج شود قی بآسانی ممکن گردد و چون سم با اطعمه
مختلط باشد با آن بان گردد ششم اجتناب از متناولاتی
که بر آن طعمی یا بویی غالب باشد چون حلاوت یا حرافت
یا ملوحت یا حموضت بغایت چه طعم و بوی سموم در مثل
این مذکورات مختفی گردد هفتم پرهیز بودن از خواب

کردن در موضعی که ازین معنی مظنه باشد چه ممکن است
که در خواب چیزی از سموم خبیثه بطریق بوییدن یا در
گوش ریختن یا در عضوی مالیدن ببدن او وارد گردد
هشتم احتراز از تناول شرب واطعمه واشربه که سر
کشاده داشته باشند وخصوصا در زیر درختهای بزرگ
یا زمینی گیاه ناک چه ممکن است که یکی از هوام خبیثه
چون عقرب ورتیلا وعضانه وسام ابرص ومانند آن
دران طعام افتاده بخصوصا مایعات چون شراب
یا شیر یا دوغ وامثال آن زیرا که بسیاری از هوام بوی
این مذکورات را دوست دارند قصد آن کنند ودران افتند
یا دران بمیرند یا دران قی کنند یا لعاب دهان وفضلات
باز گذارند نهم احتراز از جسارت بر صید حیوانات
زهردار چه خباثت بعضی از ایشان تا حدی باشد که
که بمجرد وصول بوی نفس ایشان مهلک باشد خصوصا
مار چنانکه در محل خود گفته آید دهم اجتناب از چشیدن

یا بوییدن



یا بوییدن اشیای مجهوله از ادویه وغیر آن بل بعضی
ازان باشند که بمجرد دلک آن بر بدن بل رسیدن دست
بدان مهلک باشد فکیف طعم یا بوی آن یازدهم محترز
بودن از خواب در زیر درختهای یا زمینی گیاه ناک و
خصوصا مداومت بدان دوازدهم حذر کردن از آشیانه
غراب یا لقلق در خانه وخواب کردن نزدیک آشیانه
ایشان چه با آنکه هوام وحشرات از انسان بگریزند وآن
بسبب صید کردن ایشان باشد هوام را آگاه باشد که از
آنچه صید کنند وبا آشیانه خویش آرند مضرتی لاحق
شود وفاضل الزمان محمد الیاس شیرازی در کتاب
حاوی صغیر میگوید که حکایت کنند که در خانه شخصی آشیانه
لقلق بود ماری صید کرده از برای بچگان خود می آورد
لعابی از دهان آن مار در ظرفی افتاد که دران شیر بود
وان شیر را با برنج طعامی ساختند وبخوردند جمله تمام
هلاک شدند باب دوم در معرفت

علامات هر نوعی از سموم مشروبه و قانون علاج آن و ذکر
ادویه که مضرّت سموم باز دارد و این باب مشتملست بر سه
فصل **فصل اوّل** در بیان علامات انواع سموم
مشروبه بطریق کلّی بدانکه از علامات سموم مشروبه بعضی
آنست که دلالت بر جوهر سموم کند چون دلالت ذبول
بدن و سقوط نبض و عرق سرد و غشی و اخلال
قوّت بر بودن جوهر سم مشروب ضدّ جوهر انسان و
اثر آن در ان بجملهٔ جوهر نه بکیفیت چون بیش و هل
هل و قرون سنبل و مرارهٔ افعی و مرارهٔ نمر و مرارهٔ کلب
الماء و امثال آن و بعضی آنست که دلالت بر اثر کیفیت
او کند چون دلالت سرخی چشم و برخاستن رگها و حرارت
بغایت و عطش و قلق بر بودن سم مشروب از جملهٔ ادویهٔ
سمّیه و بودن او در غایت حرارت چون فرفیون و مانند
آن و چون حدوث سبات و خدر و سرد شدن اطراف
بر بودن او در غایت برودت چون افیون و شوکران

وجوز ماثل



وجوز ماثل و لفاح و بذر البنج و مانند آن و بعضی آنست
که دلالت بر اثر فعل او کند در بدن [illegible] دلالت لذع و
تقطیع و وجع اکال در شکم و روده‌ها بر بودن او از ادویهٔ تیز
اکال چون شل و زیبق مصعد و زرنیخ و مانند آن و چون دلالت
رایحهٔ عفنه از دهان بر بودن او از ادویهٔ معفنه چون
ارنب بحری چه فعل او آنست که شش را متعفن گرداند
و بعضی آنست که بر ذات و نفس سم مشروب دلالت چون
آمدن بوی افیون از دهان بر شرب آن و بعضی از سموم
آنست که اطلاع بر او جز برؤیت و مشاهدهٔ جرم او متحقق
نگردد چون مرتک و حسین و این بعد از اخراج آن لکن تواند بود
از معده بقی و ادراک آن بحس بصر و بباید دانست که حدوث
یرقان بعد از شرب سم دلالت کند بر مضرت رسانیدن او
بجگر و احداث حرارت در ان و حدوث غشی و اخلال قوت
دلالت کند بر اضرار او بدل و حدوث تشنج و اختلاط عقل
دلالت کند بر رسیدن اکثر مضرت او بدماغ و هر گاه که در شرب

سم غشی و گردیدن حدقه و سرخ شدن سفیدی چشم و عدم
ظهور سیاهی او و بیرون افتادن زبان از دهان و سقوط
نبض و عرق سرد بادید آید از حیات امیدی نباشد والله اعلم

**فصل دوم** در بیان قانون علاج سموم بر طریق
کلی بدانکه اگرچه بهترین امری در علاج سموم آنست که اول بر
جنس و نوع آن مطلع گردند تا بر علاج بحسب آن قیام نمایند
لیکن تدبیر صواب در جمیع سموم آنست که بعد از احساس بود
آن بیدن در تنقیهٔ معده از دیش از آنکه قوت او در بدن منتشر
گردد و جرم او با معا منجذر شود تهاون و تماهل نکنند بل در اخراج
او از معده بقی مبادرت نمایند و بهتر و سهلتر مقیئی درین وقت
آب نیم گرم است و روغن کنجد نیمگرم چنانکه بسیار ازان
می آشامند و قی میکنند چندانکه بر تنقیهٔ معده احساس افتد
و اگر قی بسهولت نیاید با آبی که در و قدری شبت و قدری بورهٔ
ارمنی و قدری نمک جوشیده باشد و طبیخ تخم انجره با روغن
مسکه زهر را بقی بر آورد و بعضی گفته اند چون بعد از احساس
بشرب سم



بشرب سم فی الحال سرگین خوک در آب گرم حل کرده بدهند و
زهر را بقی بر آرد و بعد از نقل تنقیهٔ معده شیر بسیار
یا روغن مسکه تازه یا گداخته ضم کرده بیاشامند آشامیدنی
بسیار تا سورت غائلهٔ سم شکسته شود و روغن مسکه
از شیر بهتر باشد و اگر شیر یا روغن بقی باز کرده سم قایع
تمام دهد پس دیگر باره مثل اول بیاشامند چندانکه شیر
در معده قرار گیرد و شراب شیرین یا پیه بط نافع بود و چهار
درم انگزد با یکدرم مر در شراب شیرین ممدوحست پس اگر
بغیر از اخلال قوت و سقوط نبض و عرق سرد و غشی چیزی
دیگر ظاهر نشود و آن علامت شرب سم مطلق باشد و اثر او
در بدن بجمله بجوهر چنانکه ذکر رفته است و بعد از هفتهٔ
معده بقی علاج ان بمقویات اعضای رئیسه کنند و اشیایی
که در جوهر ایشان مضادتی باشد با جوهر سم چون تریاک
فاروق و مثرودیطوس و قرص افعی و دواء المسک شیرین و دوا
المسک تلخ و تقویت مزاج نماید اللحم ممزوج باشراب ریحانی

واگر ازین مذکورات چیزی موجود نگردد گل ارمنی وغاریقون
سفید وبیخ بودنه کوهی وجند بیدستر وتخم انجره وناردین
وعصارهٔ فراسیون ازین جمله هرکدام که یافت شود مفرد یا
مجموع کوفته وبیخته مقدار یک مثقال در شراب ریحانی بیا
شامند وبالجمله هر چیزی که بخاصیت ومضادت جوهر
با زهر تقابل کند ومبطل فعل او گردد واگر در معده وامعا لدغ
وحرقتی محسوس شود وحرارت وتشنگی وناسه وخشکی دهان
بدید آید وان علامت شرب دوایی بود تیز بد نوع باشد
چنانکه مذکور است علاج آن بیاشامیدن روغن گل وروغن
بنفشه وگلاب ولعاب بزرقطونا ولعاب دانهٔ به ولعاب
تخم کتان کنند مجموع یا هرکدام که باشد وچندانکه قی باز میکنند
دیگر باره می آشامند وشیر تازه نیز درین علاج مناسب
باشد وهمچنان ماء الشعیر با روغن بادام وچون بغذا
احتیاج افتد شوربای مرغ مسمن وحریرهٔ که از نشاسته
وروغن بادام وروغن بنفشه وشکر طبرزد کرده باشند

مناسب بود



مناسب بود واز فواکه انار شیرین وانار میخوش وشفتالو و
خیار بادرنگ وخربزهٔ هندی واز بقول کاسنی وبقلة الحمقا
وبالجمله چیزهایی که حدت او را نقصان دهد واز هر اطعمه
که خورند بسیار باید خورد تا اگر قی باز نکرد بسیاری او با هم مقا ومت
کند زهر وغالب آید واگر باز کند در علاج که داخل بود وباید که
جگر را بصندل سفید وسرخ وگلاب وکافور ضماد کنند وپیوسته
خرقه بصندلی یا گلاب سوده تر می کنند وبر سینه می اندازند وهر
ساعت تبدیل میکنند ودرین علاج شادل یک مثقال تریاک
طین مختوم بغایت مفید بود وخصوصا در اول امزجه او زهر را
بقی بر آرد صفت آن حب الغار وطین مختوم از هر یک
سه درم بیخ سوسن آسمانگونی دو درم جمله نرم بسایند وبروغن
زیت خمیر سازند واگر بر انجدار سم با امعا وخصوصا
امعای سفلانی احساس افتد حقنه بدین صفت مناسب
باشد بنفشه ونیلوفر از هر یک سه درم عناب وسپستان از
هر یکی سی عدد گندم یک کف جو مقشر نیم کوفته یک کف جمله

در دو رطل آب بجوشانند تا به نیمه باز آید پس بپالایند و از
روغن بنفشه و روغن گل هر یک بیست درم با آن اضافت
کرده نیم گرم بکار دارند و اگر در چشم سرخی پادید آید و رگها در بدن
برخاسته شود و حرارتی بغایت و تشنگی بافراط و تاسه
پادید آید و آن علامت دواء سمی باشد در غایت حرارت چنانکه
مذکور است علاج آن بعد از تنقیه بآشامیدن آب یخ بود
و سویق شعیر بیخ سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ
گاو و آب فواکه چون آب انار ترش و شیرین و آب خیار و
آب خربزهٔ هندی و لعاب اسبغول و آب بقول بارده
چون خرفه و خس و مانند آن جمله یخ سرد کرده و تضمید
اعضای رئیسه بطلیب و صندلین و مانند آن و بالجمله
چیزهایی که سرد باشد که حرارت او را نقصان دهد و اگر
جمودی را اعضا و ثقلی در دست و پای و لکنتی در زبان حادث
شود و سیاهت مودی کند و آن علامت دوای سمی باشد
بغایت سرد مخدر علاج آن بشرب شراب کهنهٔ صرف کنند





وشاول سیر و پیاز و مثرودیطوس و تریاک اربعه و دوا المسک
تلخ و شیرین و اگر حصول این مذکورات متعذر گردد دواء آن
حلتیت باید داد صفت آن قسط ملح بودنه کوهی فلفل و
عاقرقرحا و فودنانا از هر یک ده درم حلتیت بر وزن کوفته
و بیخته در عسل کف گرفته معجون سازند شربتی یک مثقال
و تطییب و ترویج موضع بروایح طیبه حال مناسب باشد
و همچنان عطسه آوردن و فم معده را مالیدن و در دهان
او بدهان باد دمیدن و مالیدن دست و پای چندانکه سرخ
شود چون بقدر احتیاج القی نخود آب دهند بمرغ مسمن
که شبت و دارچینی و فلفل و خولنجان و زیره در آن پخته
باشند و اگر بحقنه احتیاج افتد این حقنه بکار دارند
بسنای مکی هفت درم قنطوریون بارتک بوره ارمنی
جاشیر سکبینج از هر یک سه درم جمله را در دو رطل آب
بجوشانند تا بیک رطل باز آید و صافی کرده ده درم روغن
زیت و ده درم روغن سوسن با آن ضم کنند و نیم گرم بکار

دارند و از جملهٔ واجبات در علاج جملهٔ زهرها آنست که
زهرخورده را البته و بهیچ حال در خواب شدن نگذارند بلکه از
غنودن و آرام گرفتن کنند و بآواز سخت و کوفتن چیزهایی
سخت برهم متنبه دارند و باشد که در دفع خواب او بیرکندن
موی بناگوش او احتیاج افتد و این جمله که ذکر رفت معالجاتی
کلیست که تا اطلاع یافتن بر نوع سم و تشخیص و تحقیق سم مشروب
می باشند تا چون مشخص گشت بعلاجی بدان مخصوص است
قیام نمایند چنانکه بعد ازین بر سبیل تفصیل گفته انشاء الله
تعالی و بباید دانست که ادویه که در دفع مضرت سموم مستعمل باشد
یا از برای کسر حدت و احالت جوهر او باشد چون شیر و یا از برای
اخراج و تقابل با جوهر او باشد بتریاقیت چو طین مختوم و یا از
برای تقابل بود با کیفیت او چون قرص کافور در ادویهٔ سمیهٔ حاره
و چون سیر در دفع زهر عقرب و افیون

## فصل دوم

در بیان ادویه که با جمیع سموم مقاومت کند و بتریاقیت مضرت او
از بدن باز دارد بدانکه انواع ادویه که با سم مقاومت کند از دو

نوع تواند بود



نوع تواند بود مفرد و مرکب و از جملهٔ مفردات گل مختوم است
و او دارویی نفیس و شریف است و او را درین باب خاصیتی
و بعضی گفته اند از اطبا که تخم سرو کوهی که آنرا ابهل گویند
در دفع مضرت زهرها از دل بغایت بی نظیر است
و همچنان گوشت ابن عرس که او را بپارسی راسو گویند
نمک زده و قدید کرده ده درم از او و بعضی گفته اند که
دو مثقال از او بغایت مجربست و از آنجمله شکوفهٔ
باقلیست و شکوفهٔ دفلی که او را بپارسی خرزهره گویند
با شراب و بیست درم آب برگ سیب اثری تمام دارد
و گل ارمنی یک مثقال و آنچه که جوهر در او پخته باشند
سیب الیبوس یکدرم شیح ارمنی یکدرم با آب سیب
تخم شلغم برسیاوشان حنبادی و تخم او دارچینی و
دماغ خرگوش پنج سوسن آسمانگونی بندق هندی
که او را رته گویند پنیرمایهٔ خرگوش نیم درم درونج دو درم
حب الرشاد دو درم جنطیانا یکدرم با فلفل و سداب

از هر یک نیم درم جند بیدستر نیم درم روغن بلسان نیم درم
با شرابی که در وی دروجوشیده باشد و روغن سوسن سفید
زنجبیل و زراوند طویل یکدرم حلتیت یکدرم دارچینی
با مر از هر یک یکدرم سرطان نهری با شیر زهرهٔ طاوس
با سرکه قردمانا بودنهٔ بری بیخ بودنه کوهی مقل فلفل برگ
رویان با ساق او و ثمرهٔ رویان ناردین سکبینج ثمرهٔ گیاه
او عسل با روغن گل قیصوم که بیادیجی بوی مادران
گویند فقر الیهود با جندبیدستر دیونه چینی آنچه که گل
با دیان دران بخته باشند شراب شیرین غاریقون
سفید این جمله علی الانفراد یا مرکب بحسب قیاس که
طبی سموم را در فعل خود قاصر و ناقص کرداند و ازین جمله
آنچه یافت شود با شراب باید داد یا سرکه بحسب
مقتضای حال در سموم حاره و بارده و از جملهٔ مرکبات
تریاک فاروقست و مثرودیطوس و تریاق الطین
و قرص افعی و تریاق ثمانیه و تریاق اربعه و دو آیه
حلتیت



و دو آیه حلتیت ازین جمله هر کدام که یافت شود بحسب
مزاج و قوت سم مشروب باید داد و باید دانست که
این مرکبات بزند بتبی که مذکورست هر یک از دیگری
درین فعل قویتر باشند **صفت** دوایی دیگر مرکب که
زهرها را دفع کند تخم گیاه سکبینج جند بیدستر برگ نیخ
از هر یک دو درم شحم حنظل هژده درم کوفته و بیخته در
عسل خمیر سازند شربتی مقدار بندقی و این ترکیب نه
با آنکه با سموم باز کوشد تلین طبع کند و زهر را باسهال
اخراج دهد **صفت** مرکبی دیگر برگ سداب خشک
بیست درم جوز مقشر از دو پوست ده درم نمک درشت
از هر یک یکدرم انجیر آن مقدار که ادویه را دران کوفته
بسرشند شربتی جند جوزی **صفت** مرکبی دیگر انجیر
خشک پنجاه درم برگ سداب خشک سی درم تبر دشتی
بیست درم آبج مقشر ده درم ادویه را کوفته و بیخته
در انجیر کوفته بسرشند شربتی سه مثقال مفیده نافع به

باب سیوم در بیان وذکر انواع سموم
نباتی وعلامات ورود هر یکی ازان بر بدن ومعالجات
ان بباید دانست که انواع سموم نباتی یا از وصول نباتات
حاصل آید یا از صموغ البان وعصارات آن یا از اوراق
واغصان یا از بذور واثمار وما هر نوعی از آنرا در فصلی
یاد کنیم بنابران این باب مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در بیان سمومی که از اصول
نباتات حاصل آید بدانکه انواع سمومی که از نباتات حاصل
آید وانچه معروفست دوازده است وان بیش است
و فرون سنبل وشل و خربق سیاه و خربق سفید و
بیخ لفاح وتربد زرد وتربد سیاه وعاریقون سیاه و
وکندش وعرطنیثا وعنصل وقط واین جمله گرمند و
فط که او سردست اما بیش بدترین سموم است
بسبب مضادت جوهر او با جوهر انسان وفعل او
دران بجمله جوهرست وخلاص ازان بر سبیل ندرت
باشد



باشند واعتیاد طبیعت ایشان بدفع غایلهٔ آن وبباید دانست
که مضرتی که از متناولات معهوده حاصل گردد ولاحق شود
اثر آن در ابدان لطیفه وامزجهٔ معتدله بزودی ظاهر گردد
بخلاف ابدان کثیفه وامزجهٔ غلیظه که از اندک موذی
منفعل نگردند خصوصا چون بدان معتاد باشند واعراض
ماهی سرد حدوث نفخ است در معده وامعا وفواق وقی
وصفرت لون بشره وباشد که بعرق سرد وغشی وضیق
النفس وخناق مودی گردد وبالجمله جمیع اعراض او مثل
اعراض فط باشد وعلاج ان بعد از تنقیهٔ معده از وی به
آبی که زبیب وبورق در وجوشیده باشد علاج اعراض
فطرست بجمیع تدابیری که دران علاج مسطورست واما
شرابی مغموم بی جا نیست که چون از شور بر آرند فی الحال
در پیچند ونگدارند که ابخرهٔ او منتشر ومتفرق گردد وچون این
بریان برین منوال بمانند از خوردن آن اعراض هیضه پدید آید
ناسه وحرارت واطلاق شکم وقی واختلاط عقل وباشد که بسیار

موذي کمعه و هلاک کند و علاج آن اولا شقیهٔ معده است
از و بعد با آبی که شبت و بورق و نمک دران بخته باشند
با آب گرم و غسل و بعد ازان شرب شراب ریحانی
و میبه و میبختج و آب به و آب سیب و مانند
آن و تریاق آن طین مختوم است و باقی علاج معالجات
باشد که در علاج ان در کتب معالجات مسطور است و باید
که بهمه حال از خواب منع کنند چه در خواب کردن مضرت
او بیشتر باشد **فصل چهارم** در بیان
سمومی که از رطوبات حیوانات مالوفه حاصل آید
بدانکه انواع رطوبات حیوانانی مالوف که از ایشان
ببدن انسان لاحق گردد چهار است و آن شیر فاسد
است و شیری که در معده منجمد شود و خون کاوزانه
و خونی که در معده منجمد شود اما لبن فاسد آنست
که شیر تازه بحموضت یا عفونت مستحیل شود و اعراض
حادرست و اختلاج فم معده و غشی و باشد که بعضی
بر هلاک



بد هلاک کند علاج آن اولا شقیهٔ معده و امعا ست از و
بحقنه و بداروی مسهل و از قی احتراز واجب بود چه
گاه باشد که بقی مادّه بسیار دفعتا بحرکت آید و بیک
دفعه دفع آن ممکن نگردد و بخنق هلاک کند و بعد از
شقیه استعمال ادویه که بتحلیل خون منجمد مخصوص باشد
واجب بود چون انجیر خام که در و شیر بسیار
باشد و خاکستر چوب انجیر با سرکه و انجدان و بورهٔ ارمنی
و حلتیت و فلفل ازین جمله هر کدام که یافت شود مفرد یا
مرکب خون را در معده بگدازد و بنیر مایهٔ غزال یا بزغاله
درین باب بغایت باشد بل او تریاقی آنست که اگر
بعد ازان مسهل دهند تا آنرا دفع کند صواب باشد
و تضمید معده بارد جو و ماء العسل نافع بود اما
خونی که در معده و بعضی از فضاهای بدن چون سینه
و رودها و مثانه منجمد شود در و کیفیتی سمیه پدید آید
و اعراض او مثل اعراض سموم بود چون سقوط قوت

وضعف نبض وصفرت لون وپستی اعضا وغشی و
سردی بدن واطراف واختناق واین اعراض مشترک
است جمود خونرا در اقضیهٔ بدن الا آنکه در هر عضوی که
خون دران منجمد شود ثقل والم دران عضو ودر نواحی آن
محسوس کند وعلاج آن آنچه در معده منجمد باشد اگر به
عصارهٔ کرفس وعسل قی ممکن کند بغایت مناسب
باشد واگر فوذنج رانوم بسایند ودر آب گرم حل کرده بدهند
نافع بود وهمچنان شیر درخت انجیر حل کرده منفعت
رساند **صفت** دوایی مرکب که بتحلیل خون منجمد آن
مخصوص است حنطیانا زراوند گرد تخم سداب بری
وصافی حلتیث از هر یک یک درم طین مختوم دو درم
پنیر مایهٔ خرگوش سه درم پنیر مایهٔ غزال هشت درم کوفته
وبیخته در عسل مصفا بسرشند شربتی سه درم در آب گرم
یا در سکنجبین سادهٔ عسلی واگر دو درم خاکستر چوب
انجیر با یک مثقال مغز استخوان خرگوش در سرکه خیسانیده
کرده



کرده بدهند نافع آید ورئیس الاطبا شیخ ابو علی سینا رحمة الله
علیه میگوید که ظن من آنست که بجای مغز خرگوش پنیر
مایهٔ او اولی بود وپنیر مایهٔ بزغاله با نمک اندرانی نافع بود
واگر امر عظیم گردد یک مثقال جز والکلب در سرکه تیز بدهند
وگفته اند که شیر بز خون بسته را تحلیل دهد وانچه خون
منجمد را در مثانه تحلیل دهد عصارهٔ برگ زرین درخت
است ومداومت نمودن بر شرب سکنجبین وحلتیث
وعصارهٔ کرفس وتخم ترب در سرکه یا در سکنجبین ویک
مثقال قردمانا در آب گرم یا یکدرم غاریقون یا یکدرم
سیسالیوس با دو درم حب بلسان با اطفار طیب
یا فاوانیا واگر مقدار یک استخوان خرما نمک سوده در
آب حل کرده در احلیل چکانند نافع بود وهمچنان آب
خاکستر چوب رز وجمیع معالجاتی که از برای سنگ
مثانه در کتب معالجات مسطور است درین علاج
نافع بود **باب پنجم** در بیان انواع سموم

معدني كه بر هيئت خلقي خود باقي باشند يعني بصنعت
و تركيب تغيير نيافته باشند و آن هشت است اولا
حجر احمر سم الفار براده رصاص سحاله حديد زرنيخ
زاج شب زيبق حجر احمر سنگيست شبيه بمرجان
گويند مقدار دانگي بمضادت جرم هلاك كند و اعراض
او مثل اعراض بيش است و همچنان علاج و تدابير
آن سم الفار اعراض آن مثل اعراض زيبق مصعد است
و بسيار باشد كه اسهالي بافراط احداث كند بل اين
ظاهر ترين علاماتي از علامات اوست و علاج آن
مثل علاج زيبق مصعد است بجميع تدابير چنانكه
بعد ازين ذكر كرده آيد و بعد از آن علاج اسهالي كه حادث
شود چنانكه مذكور است براده رصاص اعراض او
مثل اعراض مرتك است و علاج آن مثل علاج اوست
سحاله حديد اعراض او مثل اعراض خبث الحديد
است و علاج آن چون علاج اوست چنانكه بعد ازين
گفته آيد



گفته آيد و بعضي از اطبا درين علاج قدري از مغناطيس
بدهند تا آنچه آنرا اخراج كند و تغذيه بحسوهاي نرم و
چرب كنند بروغنها كاو و تا آنچه در امعا ملتصق باشد
بازلاق اخراج كند و زرنيخ اعراض او درد و پيچش بغايت
است در شكم و قروح امعا و اسهال خون و علاج آن مثل
علاج زرنيخ مصعد است چنانكه بعد ازين گفته آيد و زاج
و شب اعراض ايشان سعالي سعالي بغايت است
و بدام اكثر بسل مودي كه و علاج آن آشاميدن شيرخشت
و مسكه و شراب بنفشه و كشكاب و روغن بادام و لعاب
تخم كتان و امثال آن زيبق غير مصعد شرب آن
هلاك كننده نيست ليكن از و در شكم دردي حادث شود
و او با ثقل بيرون آيد و تدبير آن شرب شراب صرف
است تا او را بر تنفيذ و اخراج اعانت كند و چون اولا
در گوش ريزند اعراض او اختلاط و احساس ثقل
و المي عظيم در آن جانب و گاه باشد كه بتشنج و صرع و سكته

سوذي كهو بسبب ايذايي كه از ثقل و ترجرج او دماغ
لاحق شود علاج او آنست كه بر يك پاي ايستاده بران
جانب كه در و ثقل و الم محسوس باشد ميل كنند ميل كردني
زيادت و بدستي كه از جانب ديكر است خود را
معلق دارند و بهمان يك پاي جستن ميكنند و اكر بر
اجوحه بران جانب بخوابانند و ادجوحه را حركت
دهند صواب باشد و بعضي كفته اند كه اكر بذين
تذبير بيرون نيايد ميلي از قلعي بكوش در آرند تا
زيبق بذان متعلق شود و رئيس الاطبا شيخ ابو علي
سينا رحمة الله عليه ميكويد كه اين تدبيري خطاست
چه اكر زيبق در محل نزديك باشد بذين تدبير بيرون
آيد و اكر دور باشد ميل بذان واصل نشود بل از
ازا ستنعصا در دخول ميل مضرتي لاحق كهو والله اعلم

**فصل دوم** در بيان سموم معدني كه در
صبيل آن صنعتي رفته باشد و آن يازده است

زيبق مصعد

